

آخرین امام (عج)

ولادت، زندگی و ظهور قائم آل محمد (ص)

حمید قلندری بردسیری



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آخِرین امام (عج)

ولادت، زندگی و ظهور قائم آل محمد (ص)

بہ ہمراہ پنج اربعین حدیث

حمید قلندری بردسیری



مؤسسہ فرهنگی انتشاراتی آفرینہ

قلندری بردسیری، حمید، ۱۳۵۰-

آخرین امام (عج): ولادت، زندگی و ظهور قائم آل محمد (ص) / حمید
قلندری. - تهران: مؤسسه فرهنگی، انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۹.

ص ۲۲۴. ۱۱۰۰۰ ریال : ISBN 964-6191-15-0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه. ص ۱۲۲-۱۲۴ و در پانویس ها

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - سرگذشت نامه. ۲.

مهدویت. الف. عنوان. ب. عنوان: ولادت، زندگی و ظهور قائم آل محمد (ص).

۲۹۷/۹۵۹

BP ۵۱/ق ۸۱۳

۹۶۲۸-۷۹ م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آفرینه

آخرین امام (عج)

ولادت، زندگی و ظهور قائم آل محمد (ص)

مؤلف: حمید قلندری بردسیری

ویراسته‌ی / ع. مطلق

طراحی جلد / ح. و صاف

حروفچینی و صفحه‌آرایی / آفرینه، نحوی

لیتوگرافی و چاپ / آبرنگ - دلارنگ

نوبت چاپ / اول، ۱۳۷۹

تیراژ / ۵۰۰۰ جلد

قیمت / ۱۱۰۰ تومان

شابک / ۹۶۴-۶۱۹۱-۱۵-۰ ISBN 964-6191-15-0

حق چاپ محفوظ است

● نشانی

○ تهران: میدان انقلاب، نبش وحید نظری، مجتمع تجاری نادر، آفرینه □ تلفن: ۶۴۸۰۵۵۷

● قم: خیابان دورشهر، نبش کوی ۲۳، شماره ۱۶۰ □ تلفن: ۷۳۶۹۷۰

● قال المهدی (عج):

أنا خاتمُ الاوصياء وبي يدفعُ الله البلاء عن
أهلي و شيعتي. (الغيبة - صفحه ۲۴۶)

من پایان بخش اوصیایم، و خداوند به واسطه من
بلاها را از خاندان و شیعیانم برطرف می‌کند.

❖ فهرست

۷ شناسنامه‌ی حضرت مهدی (عج)
۸ سروده‌ای از مقام معظم رهبری در وصف محراب جمکران
۹ □ مقدمه (استاد حوزه‌ی علمیه‌ی قم)
۱۱ □ سخن مؤلف

❖ فصل اول / از ولادت تا امامت

۱۹ □ جریان شب ولادت مولود منتظر
۲۱ □ دوران قبل از به امامت رسیدن حضرت
۲۲ □ شهادت امام حسن عسکری (ع) و منصب امامت حضرت مهدی (عج)
۲۴ □ غیبت کبری و عمر آن حضرت (ع)

❖ فصل دوم / عنایات و کرامات حضرت

۲۷ □ عنایات و کرامات حضرت ولی عصر (عج)
۲۷ ● حکایت اول: پاسخ هفتاد مسأله توسط حضرت مهدی (عج)
۲۸ ● حکایت دوم: شوق دیدار (داستان شیرین علی بن مهزیار)
۳۳ ● حکایت سوم: داستان حاج محمد تقی بافقی (ره) در مسجد جمکران
۳۷ ● حکایت چهارم: معجزه‌ی عیسایی
۳۹ ● حکایت پنجم: سیمای مهدی (عج)
۴۳ ● حکایت ششم: طبیب گل
۴۷ ● حکایت هفتم: امام زمان (عج) و بحر العلوم
۴۹ ● حکایت هشتم: مُشتی طلا
۵۰ ● حکایت نهم: خدمت به پدر
۵۲ ● حکایت دهم: دیداری دلپذیر

- حکایت یازدهم: دعای رفع مشکلات توسط و نجات از گرفتاری ۵۳
- حکایت دوازدهم: دعای حضرت مهدی (عج) برای شفای مریض ۵۵
- حکایت سیزدهم: نماز بر روی آب دریای بی ساحل ۵۶
- حکایت چهاردهم: قصه‌ای از علامه بحر العلوم (ره) و آقا سیدمرتضی ۵۸
- حکایت پانزدهم: قضیه دوازده اشرفی ۵۹
- حکایت شانزدهم: شفای شیخ حرّ عاملی (ره) ۶۱
- حکایت هفدهم: آخرین دیدار ۶۲
- حکایت هیجدهم: نامه‌ای به امام زمان (عج) ۶۳
- حکایت نوزدهم: أَنَا ضَاحِبُ الدَّارِ ۶۴
- حکایت بیستم: معجزه امام عصر (عج) در دوران کودکی ۶۶
- حکایت بیست و یکم: دستور امام (ع) به ابن بابویه ۶۹
- حکایت بیست و دوم: جریان هفتصد دینار ۷۰
- حکایت بیست و سوم: شیخ دُخْنی ۷۱
- حکایت بیست و چهارم: هُوَ ضَاحِبُكُمْ ۷۲
- حکایت بیست و پنجم: دیدار در نماز ۷۳
- حکایت بیست و ششم: صوت قرآن حضرت مهدی (عج) ۷۴
- حکایت بیست و هفتم: شفای عطوه زیدی ۷۵
- حکایت بیست و هشتم: عنایت مولای شیعیان به یک خانم سنی زاهدانی ۷۶
- حکایت بیست و نهم: برات خانه خدا ۷۸
- حکایت سی‌ام: بند پوتین ۸۱
- حکایت سی و یکم: سفارش حضرت برای مریض‌ها ۸۲
- حکایت سی و دوم: توقیع مبارک آقا به شیخ مفید (ره) ۸۳
- حکایت سی و سوم: تشرّف شیخ انصاری به محضر امام زمان (عج) ۸۴
- حکایت سی و چهارم: نجات سید حسن رشتی موسوی (ره) ۸۵
- حکایت سی و پنجم: عنایت امام زمان (عج) به سید باقر قزوینی (ره) ۸۹
- حکایت سی و ششم: عنایت امام زمان (عج) به شهید ثانی (ره) ۹۰
- حکایت سی و هفتم: عدم ملکیت تربت حسین (ع) ۹۲
- حکایت سی و هشتم: آموزش دعای رفع گرفتاری‌ها ۹۴
- حکایت سی و نهم: سفارشات مهم امام زمان (عج) ۹۷
- حکایت چهلم: دیدار ابوبغل کاتب با امام زمان (عج) ۹۹

❖ فصل سوم / سیمای حضرت (عج) در قرآن و احادیث

❑ چهل بیان نورانی از قرآن کریم و ائمه اطهار پیرامون آن امام (عج)..... ۱۰۵

❖ فصل چهارم / اربعین علایم ظهور

❑ علایم ظهور..... ۱۲۹

❑ علایم خروج دجال (چهل علامت)..... ۱۲۹

❑ رموز تشریف به محضر مبارک حضرت بقیة الله اعظم (عج)..... ۱۴۵

❖ فصل پنجم / چگونگی بر طرف کردن حجاب دل

❑ و اما چه کنیم تا قلب امام (عج)، از ما راضی باشد. (چهل راه)..... ۱۴۶

❖ فصل ششم / اربعین احادیث امام مهدی (عج)

● حدیث یکم: شوق دیدار..... ۱۵۹

● حدیث دوم: منم مهدی..... ۱۶۰

● حدیث سوم: منم حجت خدا..... ۱۶۰

● حدیث چهارم: خورشید پشت ابر..... ۱۶۱

● حدیث پنجم: دوران تقیه..... ۱۶۱

● حدیث ششم: عهد با پدرم..... ۱۶۱

● حدیث هفتم: محل اقامت حضرت..... ۱۶۲

● حدیث هشتم: خاتم الأوصیاء..... ۱۶۳

● حدیث نهم: دعایی مبارک از موعود..... ۱۶۳

● حدیث دهم: رجوع به فقها و مراجع..... ۱۶۴

● حدیث یازدهم: جلب محبت مهدی..... ۱۶۴

● حدیث دوازدهم: لطف خدا..... ۱۶۵

● حدیث سیزدهم: طلب استغفار..... ۱۶۵

● حدیث چهاردهم: خودداری از هوای نفس..... ۱۶۶

● حدیث پانزدهم: سیره مهدی..... ۱۶۶

● حدیث شانزدهم: هنگام ظهور..... ۱۶۷

● حدیث هفدهم: زیارت نامه حضرت از زبان خودشان..... ۱۶۷

● حدیث هیجدهم: چگونگی توفیق دیدار..... ۱۶۹

● حدیث نوزدهم: دوری از گناه..... ۱۷۰

● حدیث بیستم: رمز غیبت و ناآشکاری حضرت..... ۱۷۰

- حدیث بیست و یکم: سرنوشت منکران مهدی..... ۱۷۱
- حدیث بیست و دوم: صاحبان خرد و اندیشه..... ۱۷۱
- حدیث بیست و سوم: امان الهی برای جهانیان..... ۱۷۲
- حدیث بیست و چهارم: قلوب ائمه اطهار علیهم السلام..... ۱۷۲
- حدیث بیست و پنجم: رمز پذیرش اموال..... ۱۷۳
- حدیث بیست و ششم: نظر لطف و رحمت..... ۱۷۳
- حدیث بیست و هفتم: هنگام خروج..... ۱۷۴
- حدیث بیست و هشتم: اولین سخنان حضرت..... ۱۷۴
- حدیث بیست و نهم: دردهای دل مهدی (عج)..... ۱۷۵
- حدیث سی‌ام: چگونگی محقق شدن ظهور از زبان آن حضرت..... ۱۷۷
- حدیث سی و یکم: دقایقی پس از میلاد..... ۱۷۷
- حدیث سی و دوم: نصیحتی دلپذیر..... ۱۷۸
- حدیث سی و سوم: طریق معنویت..... ۱۷۸
- حدیث سی و چهارم: توقیع آقابه آخرین نایب خاص خود..... ۱۷۹
- حدیث سی و پنجم: نابودی باطل..... ۱۷۹
- حدیث سی و ششم: اذن قیام..... ۱۸۰
- حدیث سی و هفتم: دعا برای فرج..... ۱۸۰
- حدیث سی و هشتم: منتقم الهی..... ۱۸۱
- حدیث سی و نهم: توقیع مبارک حضرت..... ۱۸۱
- حدیث چهلم: توقیع مبارک آقابه نایب سوّم آن حضرت..... ۱۸۲
- ختم غیبت صغری..... ۱۸۳

❖ فصل هفتم / در آسمان هفتم

- حدیث عشق..... ۱۸۷
- اشعار و مدایحی در وصف آن قائم آل محمد(ص)..... ۱۸۷

❖ فصل هشتم / آخرین امام (عج) در نگاه آمار

- آخرین امام (عج) در نگاه آمار..... ۲۰۹
- کتب و راویان قبل از ولادت مولود موعود(عج)..... ۲۱۲

❖ فصل نهم / آخرین امام (عج) از نگاه اولین امام (ع)

- فهرست منابع و مأخذ..... ۲۲۳

حال که این سال مزین شده به نام مبارک
امیرمؤمنان علی(ع) این کتاب - آخرین امام(عج) -
را به آن اولین امام شیعیان(ع) تقدیم می‌کنم.

❖ شناسنامه‌ی مبارک حضرت مهدی(عج)

- نام مبارک: (م - ح - م - د) [تلفظ و نشر نام اصلی آن بزرگوار طبق روایات و احتیاط اکثر فقها و مراجع جایز نمی‌باشد].
- کنیه‌ی شریف: حضرت ابوالقاسم
- القاب مبارک: مهدی موعود، بقیة الله الاعظم، ابا صالح، امام زمان، امام هدی، امام منصور، دادگستر، حجت، منتظر و...
- نام پدر بزرگوار: امام حسن عسگری(ع)
- نام مبارک مادر: حضرت نرجس خاتون(س)
- تاریخ ولادت: روز جمعه، پانزدهم شعبان المعظم سال ۲۵۵ق.
- محل ولادت: سامرا (سرمن راء)
- سال شروع امامت: ۲۶۰ق
- سن شروع امامت: ۵ سالگی
- اولین غیبت (صغری): سال ۲۶۰ق
- دومین غیبت (کبری): سال ۳۲۹ق
- محل شروع غیبت: سامرا (سرمن راء)
- مدت غیبت صغری: ۶۹ سال
- مدت غیبت کبری: الله اعلم
- مدت امامت: الله اعلم (ادامه دارد)
- مدت عمر مبارک: الله اعلم (ادامه دارد)
- محل ظهور: وادی حق (کعبه معلی)

سروده‌ای از حضرت آیت الله خامنه‌ای (دامت برکاته)

❖ محراب جمکران ❖

دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی‌تو
سپندوار ز کف داده‌ام عینان بی‌تو
ز تسلط‌کامی دوران نشد دلم فارغ
ز جام عشق لبی تر نکرد جان بی‌تو
چو آسمان مه آلوده‌ام ز تنگ‌دلی
پر است سینه‌ام ز اندوه گران بی‌تو
نسیم صبح نمی‌آورد ترانه شوق
سر بهار ندارد بلبلان بی‌تو
لب از حکایت شب‌های تار می‌بندم
اگر امان دهم چشم خونفشان بی‌تو
چو شمع کشته ندارم شراره‌ای به زبان
نمی‌زند سختم آتشی به جان بی‌تو
ز بی‌دلی و خموشی چو نقش تصویرم
نمی‌گشایدم از بی‌خودی زبان بی‌تو
عقیق سرد به زیر زبان تشنه نهم
چو یادم آید از آن شکرین دهان بی‌تو
گزارش غم دل را مگر کنم چو امین
جدا ز خلق به محراب جمکران بی‌تو

□ مقدمه (استاد حوزه‌ی علمیه‌ی قم)

نام و یاد مهدی (عج) «مصلح کل» همواره آرام‌بخش جان‌های فرسوده و دل‌های سوخته بوده است. دیرزمانی است که همه‌ی مظلومان و مغضوبان تاریخ زخم‌های آشکار و پنهان خویش را با نام او و امید دیدارش التیام می‌بخشند. خون‌های به ناحق ریخته شهیدان، قطره اشک‌های چشم یتیمان، آه و ناله‌ی جانسوز عزیزان دست‌دادگان، همه و همه، آمدنش را فریاد می‌کشند و گویی هر چه زمان می‌گذرد، همین آرام‌بخش قدومش بیشتر گوشمان را نوازش می‌دهد.

ولی افسوس که هنوز از انظار پنهان است و شاید دیدگان مالیقت ندارند تا جمال بی‌مثالش را نظاره کند.

اما باید دانست که این امید و انتظار برای عاشقان دیدارش به مانند اکسیری شفابخش است که دردهای آن را التیام می‌بخشد و راه را برای ظهور آن عزیز هموارتر می‌کند. که پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) در این باره فرموده‌اند:

«افضل اعمال امتم انتظار فرج است.» و اما نوشتاری که پیش رو دارید، شرح جامعی است از زندگانی پر بار آن وجود پر فیض و همچنین تحقیقی است پیرامون علل و علایم ظهورش که به کوشش و اهتمام یکی از فضلالی متعهد و خوش ذوق حوزه علمیه قم که تاکنون تألیفات چندی داشته، تدوین گشته و توسط انتشارات آفرینه به زیور طبع آراسته گشته است.

البته در مورد حضرت مهدی (عج) و قیام جهانی‌اش تاکنون قلم‌های زیادی بر کاغذ رفته و کتاب‌های بی‌شماری به نگارش درآمده، اما نظر به اهمیت و گستردگی خاص این موضوع، اگر هزاران کتاب هم پیرامون آن وجود مبارک تصنیف شود قطره‌ای است در برابر دریا.

و آنچه به این کتاب زیبایی خاصی داده است، مطرح کردن بحث از لسان بیکران ائمه اطهار علیهم السلام در قالب چند اربعین متفاوت و در پایان اشعار و تراوشات مادر دلسوخته‌ی شهید حمید قآنی رحمة الله علیه است - که همچون همه شهیدان جان خود را فی سبیل الله به یاد مهدی (عج) فدا کرد - و در جنة الماوا سکنی گزید.

سال‌ها همچون جده‌اش حضرت زهرا(س) به یاد جگرگوشه‌اش ناله می‌زند:

تو دریایی و ما رود روانیم	بیا مهدی که ما یک آسمانیم
تو خورشیدی و ما رنگین کمانیم	اگر یک روز ابری هم ببارد
بیا چون باد در صحرا بخوانیم	بیا با موج، با دریا بخوانیم
دعای مهر و آزادی بخوانیم	برای شاد باش قلب زهرا(س)

امید است این کتاب، که خود از نزدیک شاهد زحمات طاقت فرسای مولف محترم آن در جمع‌آوری مدارک و متون معتبر اسلامی جهت تدوین مطالبش بوده، باعث خوشنودی و رضایت حضرت بقية الله اعظم روحی له الفداء و مزید آگاهی شما خوانندگان گرامی از زندگی آن حضرت از بدو تولد تا مرز ظهور بشود که فرموده‌اند:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ.»

خداوندا! تو خود پاداش نیکو به تمامی کسانی که در تدوین و نشر این اثر گرانبها قبول زحمت فرموده‌اند، عطا فرما.

آمین یا رب العالمین

مجید قآنی حوزه مقدسه قم

۱۳۷۴ / ۷ / ۱۷

□ سخن مؤلف

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعترته المسلمين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين.
با نام و یاد خداوند متعال جلّت عظمته و درود به انبیای عظام، مخصوصاً حضرت
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم، و عرض ادب به پیشگاه مقدّس حضرت
امیر المؤمنین (ع) و سایر ائمه طاهرین صلواة الله علیهم اجمعین و بالخصوص مولایم
حضرت بقیه الله الاعظم حجة ابن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف،
روحی و ارواح العالمین لمقدمه الفدا:

قطب دایره امکان، ناجی جمیع مخلوقات، دادرس مظلومان، در هم کوبنده ظلم و

ستم.

او که ریشه ظالمان را می کند و از عالم هستی محو می کند.

او که هزاران چشم، روز و شب در انتظارش به سر می برند، و اشک عشق

می ریزند. او که با حُبّ خودش، در دل هزاران ظالم رُعب و ترس انداخته است و در

دل هزاران مظلوم امید و آرامش و راحتی بخشیده است.

او که می آید و با آمدن خویش قلب رسول الله را آرامش می دهد و به مظلومیت

پدر خود پایان می دهد.

او که می آید و دردهای دل ما را التیام می بخشد.

او که می آید و جگر پاره پاره عمویش حسن (ع) را درمان می کند.

او که می آید و راه سرور آزادگان جهان را ادامه می دهد.

او که می آید و بر پیشانی پینه بسته پدرش سجاد بوسه عشق می زند.

او که می آید کلاس درس دو جدّ بزرگوارش: باقر و صادق علیهما السلام را رونقی دوباره می بخشد.

او که می آید و غل و زنجیر را از دست و پای جدّ مظلومش موسی ابن جعفر (ع) باز می کند.

او که می آید و انگور زهر آلود را به کام قاتلین جدّش رضای غریب (ع) می چشانند.

او که می آید و بدن غریب جواد الائمه علیه السلام را از پشت بام غربت به میدان عشق می آورد.

او که می آید و به مظلومیت علی ابن نقی علیه السلام پایان می بخشد.

او که می آید و بار دیگر با قامت رشیدش بر بدن مُطهر پدر بزرگوارش نمازی دوباره می گذارد و سال‌های سال بر مردم حکومتی عادلانه و مملو از عدل و داد می کند.

آری!... او می آید: مهدی بزرگ، عزیز فاطمه، یوسف مادر.

بارالها! کریم! عزیزا! تو را به جان مادرش زهرای اطهر (س) قسم که در آمدنش تعجیل بینداز.

عزیزا! محبوبا! ای خدای مهدی (عج)! از اینکه این عبد ذلالت را موفق به تألیف و تدوین این مجموعه فرمودی تو را بی نهایت سپاسگزارم.

با سپاس مجدد سر تعظیم به درگاه ازلیت فرود می آورم و با تقدیم این مجموعه ناقابل به پیشگاه مقدس آن غایب از نظر و مادر مکرمه اش حضرت نرجس سلام الله علیها و ام الائمه، سیده النساء العالمین، بی بی دو عالم حضرت فاطمه زهرا (س) از جمیع خوانندگان گرامی التماس دعای خاص دارم. و از تمامی کسانی که در به چاپ رساندن آن قبول زحمت نموده اند، تشکر و قدردانی می نمایم. ان شاء الله تعالی اجر آنها با مولا یمان حضرت صاحب الزمان (عج).

اللهم عجل لولیک الفرج

حوزه مقدسه قم

حمید قلندری بردسیری

❖ فصل اول

از ولادت تا امامت

□ از ولادت تا امامت

مرحوم آیت الله دستغیب روایت دلپذیری را از بشیربن سلیمان در باب ولادت با سعادت خاتم الاوصیاء حضرت بقیة الله الاعظم (عج) به روایت از شیخ طوسی (ره) و شیخ صدوق (ره) و همچنین جناب مسعودی در کتاب اثبات الوصیه و دهها و صدها راوی فقیه دیگر نوشته اند. بشیربن سلیمان از نواده های ابویوب انصاری می باشد و ابویوب انصاری خود از اصحاب محترم پیغمبر اکرم (ص) است، که رسول خدا (ص) در مهاجرت به مدینه ابتداء در خانه ی او منزل نمود و در نزد اهل بیت (ص) و شیعیان صاحب احترام خاصی است.

بشیربن سلیمان در همسایگی حضرت امام هادی (ع) زندگی می کرد. روزی حضرت، ماغور خادم خود را به دنبال او فرستادند، و جناب بشیر خدمت امام مشرف می شود. جناب بشیر که خود از محدثین و ناقل این حدیث است می فرماید: وقتی که خدمت امام هادی (ع) رسیدم، حضرت به من فرمودند: جدّت به جدّ ما خدمت ها کرد، و من می خواهم کاری به تو واگذار کنم که موجب سعادت تو خواهد شد. آن گاه حضرت نامه ای به زبان رومی نوشت و مهر مبارکش را پایین نامه زد و کیسه زری در آورد که در آن دویست و بیست اشرفی بود. آن گاه فرمودند به بغداد برو کنار شط در محلی که برده فروشان جمع می شوند منتظر باش، عمرو ابن یزید کنیزهایی را برای

فروش به آنجا می آورد، در بین آنها کنیزی با این اوصاف هست که با زبان رومی اظهار ناراحتی می کند. هر کس می خواهد او را بخرد حاضر نمی شود و به مشتری می گوید مالت را بیجا هدر نده. در همین اثنا یک نفر حاضر می شود که او را سیصد اشرفی بخرد، ولی کنیز حاضر نخواهد شد و می گوید اگر همانند سلیمان هم بشوی تسلیم تو نمی گردم. در این حین، برده فروش می گوید: ای کنیز! پس تکلیف من چیست؟ من می خواهم تو را بفروشم و پی کارم بروم! کنیز می گوید: عجله نکن! هر گاه صاحب من آمد، خودم می گویم. آن وقت تو جلو برو و این نامه مرانزد آن کنیز ببر و به او بده.

بشیر می گوید: من همین کار را کردم و در همان موعد رفتم و آنچه امام هادی (ع) فرموده بودند محقق شد، و لحظه‌ی مشخص شده، نامه را به کنیز دادم، کنیز نامه را از من گرفت و خواند و بوسید و آن را بر دیدگانش گذاشت و اشک از دیدگانش جاری شد. آن گاه رو به صاحبش کرد و گفت: حالا فوراً مرا به همین شخص بفروش! خلاصه اینکه، به همان مبلغی که امام هادی (ع) داده بودند، معامله تمام شد. او را با خود به منزل آوردم، مرتباً نامه را می بوسید و اشک می ریخت، پرسیدم: از کجا صاحب این نامه را می شناسی؟ گفت: ای نادان! آیا صاحب نامه را نمی شناسی؟ گفتم: چرا! او امام و مقتدای من است، اما می خواهم بدانم تو که هرگز ایشان را ندیده‌ای چگونه او را می شناسی و جریان چیست؟ گفت: جریان من مفصل است، حال چون فردی امین و مورد احترام هستی، به طور خلاصه برایت نقل می کنم. بعد ادامه داد و گفت:

من دخترزاده قیصر روم هستم، در سن سیزده سالگی جدم قیصر در صدد بر آمد که مرا به عقد برادرزاده اش در آورد. مجلس عقد مفصلی فراهم آورد، سیصد نفر از کشیش ها و هفتصد نفر از اُمرا و چهارصد هزار نفر از اعیان و اشراف دعوت شدند، تخت بزرگی هم برای جلوس داماد تهیّه دیدند. کشیش ها مشغول خواندن انجیل

شدند، که ناگاه زمین لرزه‌ای شد، و پایه‌های تخت لرزید و شکست و صلیب‌ها افتادند! کشیش‌ها این مطلب را به فال بد گرفتند و به جدم گفتند از این داماد صرف‌نظر کن، چون این نشانه که روی داد علامت از بین رفتن دین مسیح است. قیصر پذیرفت و خلاصه آن مجلس بر هم خورد و از هم پاشید، تا اینکه مدتی گذشت، باز قیصر مجلس دیگری با همان کیفیت آراست. تا اینکه مرا به عقد برادرزاده‌ی دیگرش درآورد، خلاصه اینکه، باز عیناً همان کیفیت تکرار شد و کشیشان از این عقد هم خودداری کردند و این مجلس هم از هم پاشید. و کشیش‌ها گفتند این دختر شوم است و نباید ازدواج کند، خلاصه شب در حالی که خیلی پکر و ناراحت بودم خوابیدم، چون به من مانند دختری سیاه طالع و شوم می‌نگریستند، و جایگاهی در قصر نداشتم. شب در خواب حضرت عیسی مسیح (ع) و وصیش شمعون الصفا از حواریون را (که جد بزرگ من نیز به شمار می‌رود) مشاهده کردم. در همین حین دیدم حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) هم با آقای بزرگوار دیگری تشریف آوردند و رو به حضرت مسیح (ع) کرده و فرمودند: می‌خواهم دختر شمعون وصی شما را به وصلت فرزندم حسن (ع) در آورم. حضرت مسیح (ع) گفت: بسیار برای ما شرف و افتخار است. آن گاه حضرت پیامبر خاتم (ص) بر تختی مُرّصع قرار گرفتند و خطبه‌ی عقد را قرائت نمودند. از خواب بیدار شدم، ولی جرأت نکردم خوابم را برای کسی نقل کنم. لذا شوق دیدار وصلت با حضرت حسن عسکری (ع) که در خواب به همراه پیغمبر اسلام (ص) دیده بودم، در من افزون‌تر شد و عشق شدیدی در خود احساس کردم، تا اینکه از شدت عشق به آن گل زیباروی که در خواب دیده بودم بیمار گشتم و بستری شدم.

پدرم خیلی طبیب‌ها را حاضر کرد، و آنان بهترین داروها را برای من تجویز کردند، ولی فایده‌ای نداشت. هر روز ضعیف و ضعیف‌تر می‌شدم و عشق وصال حضرت امام حسن عسکری (ع) مرا دیوانه کرده بود. تا اینکه روزی قیصر نزد من

آمد و گفت: دخترگم چه میل داری تا بگویم برایت فراهم کنند. گفتم: چیزی میل ندارم (فکر می‌کنم خبر مرگم را از طبیب‌ها شنیده بود).

مجدداً گفت: بگو ببینم، چه آرزویی داری که برآورده کنم. گفتم: نذر کرده‌ام اگر اسرای مسلمان را آزاد کنی شاید حالم بهتر شود. جدم دستور داد گروهی از اسرای مسلمین را آزاد کردند و در وضع بقیه نیز توسعه‌ای دادند. من هم قدری خوراک خوردم و خودم را بهتر نشان دادم که حالم بهتر شده است. ولی خدا می‌دانست که بر من چه می‌گذشت. شب مجدداً در عالم خواب دیدم حضرت زهرا(س) و حضرت مریم(ع) به سراغم آمدند. من در خواب شکایت حالم را با حضرت مریم(ع) کردم. حضرت مریم(ع) گفت: خدمت مادر شوهرت حضرت زهرا(س) بگو. همین که حضرت زهرا(ع) را شناختم، به دست و پای او افتادم و از فرزندش امام حسن عسکری(ع) گله کردم که از آن شب که جدش رسول‌الله(ص) مرا به او تزویج نموده اصلاً به سراغ من نیامده است.

حضرت زهرا(س) فرمودند: چگونه به سراغت بیاید در حالی که تو مسلمان نیستی! حال آنچه من می‌گویم بگو تا مسلمان شوی: «اشهدانَّ لاِلهِ اِلَّا اللهُ»، «اشهدانَّ مُحَمَّدًا رَسولَ اللهِ»، «اشهدانَّ عَلِيًّا حُجَّةَ اللهِ» و من همراه بی‌بی دو عالم شهادتین را تکرار کردم و به دست مبارک او مسلمان شدم و آن‌گاه حضرت فاطمه(س) رو به من کرده و فرمودند حال از این پس هر شب فرزندم امام حسن(ع) را دیدار خواهی کرد. دیگر از آن شب به بعد، همه شب آقا و مولایم امام حسن عسکری(ع) را در خواب می‌دیدم و آقا مرا راهنمایی می‌کردند و خیلی از مسائل و امورات را به من یاد می‌دادند. و حال روحی و جسمی من هم به مرور خوب شده بود.

تا آنکه چندی قبل آقا به من فرمودند: دیگر وصال ما نزدیک است! به همین زودی جنگی میان مسلمانان و رومیان برپا می‌شود، تو بایستی از فلان راه خودت را با لباس اسارت در میان اسیران جنگی بیندازی، طوری که کسی تو را نشناسد. باقی

مسیر را نیز به من فرمودند که چه کار کنم. لذا بر حسب امر مولایم که حضرت امام حسن عسکری (ع) در خواب به من فرمودند، خودم را در میان اسرا انداختم و مرا به عنوان اسیر آوردند تا اینکه هم اکنون شما آمدید و مرا خریداری کردید. بشیر بن سلیمان می گوید: او را به خدمت حضرت امام هادی (ع) برده و تحویل آقا دادم. آقا در حضور من از او پرسید: ای کنیز! ده هزار اشرفی به تو بدهم یا یک مژده که سعادت تو در آن باشد. گفت: مولا جان! شما می دانید که من در میان پول و مکنت بزرگ شده‌ام، هر چند الان کنیزی اسیر و فقیرم ولی چشمم از پول الحمدلله سیر است، هر چه زودتر مژده و بشارت را بدهید که جانم به لب آمد. حجت دهم امام هادی (ع) فرمودند: مژده باد برای تو که خداوند از رَحْمَتِ تو آن آقایی را بیرون می آورد که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. آن گاه امام هادی (ع) او را به خواهرش حضرت حکیمه خاتون (ع) که از دختران عالمه امام جواد (ع) و عمه امام عسکری (ع) که بانویی عالمه، محدثه، مجلله و فاضله و صاحب مقامات عالیه می باشد، سپرد که معارف دین و قرآن واجبات و محرمات و احکام عبادات و نماز و غیره را به طور کامل به او تعلیم دهد. در این ایام سن مبارک حضرت امام حسن (ع) حجت یازدهم بیست و دو سال بود که پس از طی مقدماتی در حضور و با نظارت امام هادی (ع) بساط ازدواج و عروسی ساده و بی آلاچی که شبیه عروسی حضرت علی (ع) بابی بی دو عالم فاطمه زهرا (س) که در حضور حضرت پیامبر (ص) و با نظارت او برگزار گردید، برگزار شد و زندگی شیرین خود را در انتظار تولد نور دوازدهم آغاز کردند.

□ جریان شب ولادت مولود منتظر

حضرت حکیمه خاتون (ع) می گوید: کمتر از یک سال بود که از ازدواج آن دو عزیز می گذشت و نور یازدهم به امر امامت و هدایت شیعیان مفتخر شده بودند تا اینکه چهاردهم ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری من خانه پسر برادرم حضرت عسکری (ع) رفتم و بعد از عرض ادب و دست بوسی آقا، خواستم به خانه برگردم که

آقا فرمودند: کجا می روی؟ گفتم: آقا! اگر اجازه بفرمایید به منزل می روم. مولا فرمود: بمان! که امشب وعده حق نزدیک است. آری عمه جان! امشب شبی است که مهدی وعده داده شده به دنیا می آید و جهان هستی را منور خواهد ساخت. حکیمه خاتون (ع) می گوید: من پرسیدم مولا جان! فدایت بشوم! از کدام کنیز؟ آقا فرمودند: از نرجس علیها السلام. من گفتم: آقا! فدایت شوم! اثری از حمل در او آشکار نیست. فرمودند: آری عمه جان! مثل او در تولد، مثل حضرت موسی بن عمران علیه السلام است که در شکم مادر بود ولی خداوند به خاطر در امان ماندن از فرعونیان اثر حمل را بر مادرش تجلی و آشکار نکرد. لذا چون فرزند دلبندم حضرت مهدی (ع) نیز دشمنان فراوانی دارد؛ از جمله دستگاه ملعون خلافت، که دائم در کمین خانه من بودند و جاسوسان زن نیز به درون خانه ام می فرستادند، لذا خداوند حکیم او را این چنین حفظ نمود. حضرت حکیمه خاتون (ع) آن شب را به امر امام (ع) در منزل مبارک امام یازدهم (ع) ماند و منتظر تولد آن نور پاک آسمانی شد. می گوید از آقا پرسیدم چه وقت متولد می شود، که آقا فرمودند: نزدیک اذان صبح.

خود بی بی حکیمه خاتون (ع) نقل می کند که نزدیک فجر دوم بود که دیدم خبری نشد، همین که خواستم در دلم کمی شک کنم، دیدم آقا از آن اطاق فرمودند: عمه جان! شک نکن که وعده حق نزدیک است! من کمی شرمنده شدم! در همین اثنا دیدم حضرت نرجس (ع) سراسیمه از خواب برخاستند. از او پرسیدم: چیزی حس می کنی؟ گفت: آری! من شروع به خواندن قرآن حکیم کردم. ابتدا سوره ی مبارکه ی حم سجده و بعد سوره ی مبارکه یس را خواندم، هنگامی که تمام شد، امام عسکری (ع) از اطاق دیگر صدا زدند عمه جان! سوره مبارکه قدر را بخوان! شروع کردم به خواندن سوره ی قدر. حضرت حکیمه خاتون (ع) می فرماید: در این هنگام بود که بین من و حضرت نرجس علیها السلام پرده ای واقع شد که من دیگر پشت پرده و حضرت نرجس (ع) را ندیدم. طولی نکشید که پرده بر طرف شده چهره ی حضرت

نرجس (ع) همچون نور می درخشید و از نورانیتی خاص برخوردار شده بود که چشم مرا خیره کرده بود. در این هنگام دیدم مولد عزیز سراپا نور سر به سجده گذاشته و چنین می گوید: «اشهدان لا إله إلا الله» و «اشهدان جدی محمد رسول الله» و «اشهدان ابی امیر المؤمنین وصی رسول الله والحسن والحسین و علی ابن الحسین و باقر والصادق و موسی بن جعفر و علی ابن موسی و محمد بن علی و علی ابن محمد و الحسن العسکری حُجج الله.»

آن وقت این آیه شریفه را تلاوت فرمودند:

«و تُرِيدَانِ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱
سپس عرض کردند: «خدایا! آنچه به من وعده فرمودی عمل فرما و زمین را به وسیله‌ی من پر از عدل و داد نما.»^۲

بدن شریف و مبارکش همچون نقره و بلور می درخشید و بر بازوی مبارکش نوشته شده بود.

«جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً.»^۳

حق آمد و باطل رفت و به درستی که باطل رفتنی است.

در این هنگام صدای مبارک امام حسن عسکری (ع) بلند شد، که فرزندم را بیاور! وقتی او را خدمت پدر بزرگوارش بردم، دیدم با ادب بر پدر سلام کرد و دست پدر را بوسید.

□ دوران قبل از به امامت رسیدن حضرت

دوران شیرخوارگی حضرت کسانی بودند که خدمت آقا می آمدند و ولادت مبارکش را تبریک و تهنیت می گفتند که اسامی اکثر آنها را مرحوم شیخ صدوق رحمه الله در

(۱) سوره مبارکه قصص، آیه ۵.

(۲) اللهم أنجز لي ما وعدتني و أملا بي الأرض عدلاً و قسطاً.

(۳) سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۷.

«إتمام النعمة» و «إكمال الدین» آورده‌اند. معجزات و ذکر کرامات زیادی جدای از این جریان ولادت مبارکش که سراسر معجزه و کرامت است، ذکر شده که در بحث کرامات بخش دوم کتاب اشاره‌ای خواهد شد.

□ شهادت امام حسن عسکری (ع) و منصب امامت حضرت مهدی (عج)

هنگامی که پنج سال از سن مبارک حضرت صاحب‌الامر (عج) می‌گذشت، در سال ۲۶۰ [هـ.ق] پدر بزرگوارشان امام عسکری (ع) به دست منافقین و کوردلان دستگاه ملعون خلافتی به شهادت رسیدند و منصب امامت به آن یادگار آل احمد (ص) رسید. عموی ایشان می‌خواستند نماز بر جنازه نورانی نور یازدهم بخوانند اما از آنجا که نماز امام معصوم را فقط بایستی امام معصوم (ع) اقامه کند، نور دوازدهم با چهره‌ی تابناک خود تشریف آوردند و عموی خود را کنار زدند و بر پیکر مطهر پدر نماز خواندند. در این هنگام دستگاه خلیفه عباسی که مدت‌ها بود دنبال و در تعقیب حضرت بودند فشار آوردند تا یگانه یادگار امام عسکری (ع) را بازداشت نمایند، چون بر حسب روایات کثیری که رسیده بود می‌دانستند حضرت مهدی (عج) فرزندی، ارشد امام عسکری (ع) نابودکننده‌ی جمیع ظالمان جهان است. در همین حین که مأمورین دستگاه خلیفه عباسی می‌خواستند مولا را دستگیر کنند آن بزرگوار به اذن خداوند غایب شدند و شروع غیبت صغری از همان منزل پدر بزرگوارشان در سامرا می‌باشد و لذا بعد از شهادت امام عسکری (ع) مأمورین جاهل بعضی از کنیزان حضرت را تا یکی دو سال حبس کردند تا معلوم شود آیا از امام عسکری فرزندی حمل دارند یا خیر؟

خلاصه‌ی کلام اینکه، دوران غیبت صغرای مولا یمان از این هنگام شروع شد و مردم توسط نواب خاص آن حضرت در طول ۶۹ سال غیبت صغرای آن حضرت با آقا در ارتباط بودند و مشکلات خود را حل می‌نمودند. نواب اربعه را حضرت یکی پس از دیگری شخصاً تعیین می‌فرمودند، که نخستین ایشان، جناب عثمان ابن

سعید(ره) بود که از رجال برجسته‌ی شیعه است و پس از او فرزندش محمدبن عثمان که معروف به حلافی است، مُعین فرمودند. در حالات حلافی این عارف وارسته چیزهای زیادی نقل شده است، از جمله که یکی از مؤمنین نقل کرده، روزی به دیدارش رفتم، دیدم جلوش تخته‌ای است که روی آن اسمای مبارک اهل بیت(ع) و آیات قرآنی را نقش می‌نماید، پرسیدم که چه می‌کنی؟ گفت: مرگ من نزدیک است، تدارک قبر خودم را می‌بینم. این تخته را تهیه می‌کنم که شاید خدا به برکت اسمای مبارک اهل بیت(ص) و آیات شریفی که بر آن حک کرده‌ام مرا از فشار قبر عفو بدارد. آن‌گاه قبرش را که از قبل کنده و آماده کرده بود، به من نشان داد.

نایب سوم حضرت جناب ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (ره) و پس از آن نیز عالم بزرگوار و صاحب کرامات جناب علی بن محمد سَمُری می‌باشد که فقیه‌ترین افراد زمان خود بوده و تألیفاتی نیز داشته است. حضرت هنگامی که مرگ علی بن محمد سَمُری نزدیک بود، نامه‌ای به علی بن محمد دادند و در آن قید فرموده بودند که مرگت نزدیک است و غیبت کبرای من نیز شروع شده و از این پس کسی به عنوان نایب خاص یا سفیر حقوقی معرفی نخواهد شد و هر کس بگوید دروغ می‌گوید و هر کس ادعای دیدن من را به قصد نیابت خاص من بکند، دروغ می‌گوید و هر کس خبر از زمان ظهور من بدهد نیز دروغ می‌گوید. جز ذات اقدس الهی هیچ کس از زمان ظهور من خبر ندارد و بر همه کس پنهان است. ضمناً عین نامه مبارک حضرت در کتاب «اکمال الدین» صدوق(ره) و کتاب «اثبات الوصیة» و همچنین در جلد سیزدهم «بحار الانوار» به ثبت رسیده و موجود می‌باشد که در بخش‌های بعدی کتاب آن را خواهیم آورد.

البته در مورد تعداد سنوات دوران غیبت صغری اختلاف نظرهایی در روایات منقول به چشم می‌خورد، از جمله اینکه بعضی از راویان آن را ۶۹ سال و بعضی دیگر ۷۴ سال ذکر کرده‌اند. لیکن مدت ۷۴ سال را که از بدو تولد مبارک آقا بعضی از علمای

بزرگ از جمله مرحوم شهید بزرگوار آیت‌الله دستغیب تأیید کرده‌اند و در مرقومات خود آورده‌اند صحیح می‌باشد. اما بدون محاسبه پنج سال قبل از به امامت رسیدن، همان ۶۹ سال مدت اصلی غیبت صغری می‌باشد. که نگارنده کتاب در هنگام نگارش با آیات عظام حضرت آیت‌الله العظمی زنجانی شیری و حضرت آیت‌الله العظمی بهجت دامت برکاته نیز مشورت کرد که آنها نیز همین ۶۹ سال را تأیید فرمودند.

□ غیبت کبری و عمر آن حضرت (ع)

پس از پایان دوران غیبت صغری امام به امر خداوند جل و جلاله طی همان نامه‌ی مبارکش که به چهارمین نایب خاص خود دادند - که در فصول آینده خواهد آمد - به همگان اعلام داشتند و غیبت کبری آقا شروع شد که هنوز ادامه دارد.

□ راجع به طول عمر حضرت (ع)

البته این نکته روشن است که تمام تقدیرات و مقدرات در ید لایزال قدرت الهی است و هیچ کس نمی‌تواند کوچکترین تغییری در آن ایجاد نماید. لذا همان خدای توانمندی که صدها سال، اصحاب کهف را به خواب فرو برد؛ همان خدای قادری که حضرت عزیز (ع) را به مدت یک صد سال به همراه حیوانش در حالت خواب حفظ نمود. و همان خداوند مهربان و متعالی که بر حسب روایاتی فراوان و آیات قرآن کریم به حضرت نوح عمر ۲۵۰۰ ساله بخشید و همان خدایی که عمری طولانی به یار باوفای پیامبر بزرگ اسلام جناب سلمان فارسی عنایت نمود آیا این خدای توانا با این قدرت لایزال و بی‌انتهایش قادر نیست حجت بر حق خود را جوان نگه دارد و عُمر طولانی ببخشد؟! ■

❖ فصل دوم

عنايات و كرامات حضرت

□ عنایات و کرامات حضرت ولی عصر (عج)

در این قسمت به عشق آن حضرت چهل^۱ معجزه و کرامت از بدو تولد تا به امروز در تجلیگاه او یعنی مسجد مقدس جمکران تقدیم می شود که ان شاء الله موجب افزایش عشق و علاقه ما به آن یادگار فاطمه (س) و تقرب به خدای متعال و نورانی شدن دل هایمان گردد.



● حکایت اول



پاسخ هفتاد مسأله توسط حضرت مهدی (عج)

در جلد ۱۳ بحار الانوار آمده است که حضرت (عج) دوران کودکی - قبل از امامت - خود را می گذارند که روزی جناب اسعد بن عبدالله اشعری که از اصحاب باوفای حضرت امام حسن عسکری (ع) بود خدمت امام یازدهم (ع) رسید و ابراز داشت که هفتاد مسأله دارم که جواب می خواهم. آن گاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در همان مجلس که جمعی دیگر نیز حضور داشتند، دستور دادند بگویند

(۱) از آنجا که عدد چهل از اعداد خاص است و همواره مورد نظر اولیای خدا و فقها و مراجع بوده است، ما نیز آن را در طول این کتاب مد نظر قرار داده ایم.

میوه‌ی دلم مهدی (عج) بیاید. در این هنگام همه دیدند کودکی همچون قرص ماه، با نورانیت و جذابیت خیره‌کننده و با اُبّهت و جاذبه فراوان که همه‌ی حضار را مات و مبهوت ساخته بود، وارد مجلس شد و با وقار هر چه تمامتر خدمت پدر عرض ادب کرد و در حضور پدر رو به حضار نشست.

ورود مولا باعث سکوتی مطلق بر مجلس شده بود و هیچ‌کس جرأت حرف زدن نداشت، لذا خود امام عسکری (ع) سکوت را شکستند و به عالم فاضل جناب اسعدبن اشعری (ره) علیه دستور دادند که سؤال‌هایت را بپرس. اشعری می‌گوید که تمامی هفتاد مسأله را از حضرت مهدی (عج) پرسیدم و ایشان به نحوی شگفت‌انگیز پاسخ گفتند، به نحوی که همه‌ی حضار از شدت تعجب حیران مانده بودند، آن‌گاه اموالی را که افراد به عنوان سهم امام آورده بودند، جدا نمودند و از صاحب هر یک بدون هیچ‌گونه اطلاع قبلی نام بردند و صاحب‌کیسه‌ها را مشخص کردند. این اولین مرتبه‌ای بود که حضرت با سیاست پدر بزرگوارشان به شیعیان معرفی شدند.



● حکایت دوم



شوق دیدار (داستان شیرین علی بن مهزیار)

عشق وصال معشوق او را دیوانه کرده بود و تاب از توانش بریده و بی‌قرارش ساخته بود! شنیده بود که معشوقش به طور قطع به مکه مکرمه مشرف می‌شود و این تنها آدرس دقیقی بود که از آقاایش می‌شناخت. عزم خود را جزم کرد که آن قدر با این آدرس پی ارباب بگردد تا به وصالش نایل شود. هنوز این آدرس را نرفته بود و لذا شروع به تدارک سفر کرد و ایام حج که فرارسید با شوق وصال و دیدگان پر اشک، اهل و عیال و خانه و کاشانه را رها کرد و رفت و در جمع سفیدپوشان بیت‌الله الحرام قرار گرفت. چشمش آنجا بود و دلش پیش معشوق و دائم چشمان خود را با آب دیده

شستشو می داد تا آمادگی رؤیت عزیز خود را داشته باشد. روزها می گذشت و ایام فراق از کعبه نزدیک می شد، در حالی که هر روز شوق دیدار وصال او را بیشتر مجذوب می کرد. ایام حج تمام شد، اما او به وصال یار نائل نشد و بادل شکسته روانه شهر و دیار خود گشت. و از همان ایام تدارک سفر سال بعد را دید و سال دوم هم مشرف شد. باز هم مثل سال قبل گذشت و تشنه تر از گذشته برگشت، اما چه برگشتنی! با چشمانی پر از اشک و کوله باری از غم، و دلی مملو از عشق به یوسف گمشده زهرا (س)! خدایا چه کنم! چگونه او را بیابم! اما من مأیوس نمی شوم، باز هم می آیم، و سال دیگر هم می آیم، آن قدر می آیم تا عزیزم را ببینم. حتی اگر بیست سفر هم لازم باشد می آیم. ان شاء الله می آیم و پیدایت می کنم.

آری! انگار واقعیت هم همین طور بود و قرار بود در نامه‌ی اعمالش بیست سفر مکه بنویسند، اشک می ریخت و با خدایش نجوا می کرد و با ادب وادی عشق را ترک می کرد. به هر حال او برگشت و سال سوم رسید و سال چهارم، سال پنجم، سال ششم، سال هفتم، آمد و آمد، دیگر همچون انسانی تشنه شده بود که سالهاست، آب را فقط از دور نشانش می دهند، از شدت عطش هر روز بیمار و بیمارتر می شد، اما نه بیماری جسمی بلکه بیمار عشق بود. سال هشتم، سال نهم، سال دهم، سال یازدهم، سال دوازدهم، اما خبری نشد، خدایا چه کنم! مگر من چه گناهی کرده‌ام، آیا این فراق از بار گناهانم است؟ آیا از روسیاهی و بیچارگی من است؟ و آیا از ناقابل بودن این دیدگان پر از گناه من است؟ چه کنم که اربابم را بیابم، چقدر در عرفات به دنبال او بگردم؟ سفر سیزدهم، سفر چهاردهم، سفر پانزدهم، سفر شانزدهم، سفر هفدهم، سفر هیجدهم، آری! هیجده سفر آمده است. هیجده سال که همه ساله در به در در مکه و مدینه در صحرا و منی، در بقیع غریب و مخصوصاً در موقف عرفات به دنبال یار می گردد، اما خبری نشده، دیگر دلش می خواهد بترکد، سفر هیجدهم دارد به پایان می رسد، دیگر شهره عام و خاص شده، دیگر اشکی در چشمانش نمانده که آنها را بر

وصال یار تطهیر نماید، مهدی جان بیا! دیگر خسته و کوفته شدم، دیگر پیر شدم، می ترسم به سال دیگر نرسم! بیا، بیا و دلم را تسکین ده!

امانه! انگار خدا این زائر همه ساله را دوست دارد و به ناله او عشق می ورزد و حجت خدا هم می خواهد او را همه ساله در عرفات ببیند و از عشق خالصانه او لذت ببرد، که او برای مال و منال دنیا و گرفتاری های دنیوی دنبال او نمی گردد، و خود مهدی فاطمه (س) را می خواهد. خلاصه، این سال هم گذشت و خبری نشد. علی ابن مهزیار اهوازی عاشق تر از همیشه و با دیده ای اشکبارتر برگشت. سال بعد، سفر نوزدهم، باز هم خبری نشد، عاشق هم مأیوس نشد و حال دیگر می رفت آماده شود تا زمان بیستمین سفر حج موعود فرارسد. موسم بهار معنویت از راه رسید و علی ابن مهزیار که از مدت ها پیش خود را مهیا نموده بود، زن و فرزند و خانه و کاشانه و شهر و دیار و زندگی مادیات و هر چه داشت رها کرد و رفت و عهد کرد که تا یار را نبیند برنگردد، کجا برگردم؟ می روم که به یاری حق گمشده خود را بیابم. آری! بیست سال است که از خودش سلب آسایش کرده و از نخستین افرادی بوده که وارد وادی عشق می شد و از آخرین افرادی بود که دیار معبود را ترک می گفت. چون یقین داشت که حضرت ولی عصر (عج) هر ساله قطعاً در مراسم حج و مخصوصاً در موقوف عرفات حضور خواهند داشت و او نیز شوقی جز دیدار آن عزیز نداشت. آمده است، با دلی پر از امید، و دریای شوق، انگار به او در عالم رؤیا خبر داده اند که امسال به مقصود خود خواهی رسید و دلبرت را خواهی یافت.

این سفر را از راه کوفه آمد، راهی مدینه شد تا آنجا خدمت حضرت رسول الله و ائمه عزیز بقیع (ع) عرض ادبی بکند و بعد راهی مکه شود. عصر بود که به مکه رسید و دلش آرام نیافت، همان شب، قبل از تاریک شدن هوا به قصد طواف حرکت کرد و مرتب جمعیت رازیر نظر داشت که نکند مقتدایش در آن میان باشد! ناگاه جوان زیبا و خوش اندامی را در حال طواف دید که نور عبادت از پیشانی اش آشکار است و دو

حوله سفید پوشیده است، شتابان جلو رفت و با هم مصافحه کردند. جوان از ابن مهزیار پرسید: اهل کجایی؟ ابن مهزیار گفت: اهل اهواز هستم. جوان پرسید: از ابن خفیف^۱ چه خبر داری. ابن مهزیار گفت: فوت شده، جوان سه مرتبه فرمود: رحمت خدا بر او باد چه شب‌هایی که برمی‌خاست و رو به درگاه خدا می‌آورد، رحمت خدا بر او باد! آن گاه جوان پرسید: بگو ببینم از ابن مهزیار چه خبر داری؟ گفت: ابن مهزیار بیچاره و رو سیاه من هستم. جوان گفت: شما ابن مهزیار هستید! ابن مهزیار گفت: آری! خودم هستم. جوان گفت: پس آن امانتی که از امام حسن عسکری (ع) نزد شما باقی مانده کو؟ ابن مهزیار انگشتی مبارکی که به او ارث رسیده بود و سال‌ها از آن محافظت کرده بود به آن جوان بزرگوار و نورانی داد. جوان انگشتر را از ابن مهزیار گرفت و بوسید و گریه کرد و آن وقت گفت: ابن مهزیار! رستگار شدی! ابن مهزیار به چه قصدی آمدی؟ ابن مهزیار بغضش ترکید و با حال زار گفت: جوان عزیز بیست سال است که به عشق دیدار امام محجوب^۲ می‌آیم اما هنوز موفق نشده‌ام. جوان فرمود:

— امام که محجوب نیست، شما محجوب هستید، اعمال بد خودتان است که نمی‌گذارد او را ببینید و از او محجوب شوید، این قدر گناه نکنید و این قدر نافرمانی خدا را نکنید تا ببینید که امام محجوب است یا شما!

آن گاه جوان گفت: ابن مهزیار! به من اذن شده که تو را خدمت امام زمان (عج) برسانم، امشب وقتی که ستارگان کاملاً روشن شد نزد کوه منی بیا، تا تو را خدمت آن حضرت ببرم.

ابن مهزیار می‌گوید: انتظار آن چند ساعت بر من به اندازه‌ی آن بیست سال

(۱) ابن خفیف از ارادتمندان به اهل بیت عصمت و طهارت علیه‌السلام است و یکی از علمای وارسته و مجتهدین بنام عصر خود بود که در سحرخیزی و شب‌زنده‌داری مشهور بوده و در اهواز می‌زیسته.
(۲) محجوب یعنی در حجاب غیبت.

گذشت تا موعد رسید و دیدم جوان بزرگواری آمد و من اصلاً نمی دانستم او کیست و نامش چیست و جرأت سؤال کردن هم نداشتم، به هر حال به راه افتادیم. مقداری از پستی و بلندی‌ها را پشت سر گذاشتیم، جوان گفت: ابن مهزیار! وقت سحر و موقع نماز شب است. دو نفری ایستادیم و نماز شب و نافله را بجا آوردیم و دوباره حرکت کردیم. مقداری راه پیمودیم. طلوعی فجر طالع که شد، فرمود پیاده شو! وقت نماز صبح است تا نماز صبح را اول وقت بخوانیم که خیلی مهم است. نمازمان را خواندیم، و دوباره حرکت کردیم تا به یک وادی که نورش از دور ساطع بود و بوی مُشک و عنبر از فضای آن به مشام می رسید، وارد شدیم. وسط وادی خیمه‌ای بزرگ برپا بود که از آن نور به آسمان برمی خواست و اطراف را کاملاً نورانی کرده بود. اینجا که رسیدیم جوان فرمود: ابن مهزیار پیاده شو! مرکبت را نیز رها کن که اینجا وادی امن است. مقداری دیگر رفتیم جلو، که جوان فرمود: ابن مهزیار! اینجا بایست تا برایت اذن دخول بگیرم. جوان رفت داخل و نورانی تر از قبل که قطعاً از نور امام بود برگشت و گفت: ابن مهزیار! خداوند تو را راستگار کرد و به هر حال موفق شدی تا امامت را از نزدیک بینی و زیارت کنی، حال این تو و این هم امام زمانت! این را گفت و دامن خیمه را بالا زد. خدایا! یافتم محبوبم را، گمشده‌ام را، از لطفت ممنونم. خدایا! به هر حال پس از بیست سال مداومت، تکرار و قبول زحمات فراوان به وصال معشوقم نایل شدم. خدایا! آیا اینجا محل طلوع خورشید است؟ آیا خورشید به زمین افتاده؟ آیا این عزیز من است؟ آیا این طیب مادر است؟ آیا این مهدی فاطمه (س) است؟ آیا این داروی درد مظلومیت شیعیان است؟ آیا این ناجی شیعیان است؟ رفتم جلو، دست معشوقم را در دست گرفتم. بوسیدم و بوییدم، آقا جان! قربات بگردم، آقا جان! فدایت شوم، آقا جان! کی می آیی؟ آقا خیلی دنبالت گشتم، بیست سال دنبالت هستم، بیست سال دیوانه عشق توام، آقا ممنونم که من بیچاره را پذیرفتی. آقا جان ممنونم اذن دخولم دادی ارباب! روحم فدای شما، و پدر و مادرم فدای شما باد!

هی می گفتم و می گریستم و نزدیک بود مدهوش شوم تا اینکه به عنایت آقا حالم را باز یافتم و عرض ادب و عرض ارادت کردم و در حضور آقا نشستم. حضرت با خضوع و تواضع بی نظیر احوال من بیچاره و احوال اهل و عیالم را می گرفتند، که در همان حال، به یاد صفات ذکر شده حدیث حضرت رسول الله (ص) افتادم. آقا احوال شیعیان را، مخصوصاً، شیعیان اهواز و عراق را پرسیدند. من گفتم: فدایت شوم، مولایم! من در گوشه و کنار یک آبادی زندگی می کنم که رفت و آمد مردم زیاد نیست، و لذا آن چنان با اجتماع و اوضاع حکومت برخوردی ندارم. همیانی از زر آماده کرده بودم که تقدیم امام (ع) کنم. که آقا فرمودند: خودت نگه دار که در مسیر به آن نیاز پیدا می کنی و ما را به آن احتیاجی نیست. آن گاه مدتی در محضر آقا بودم و از الطاف و عنایات خاصه ی آقا برخوردار بودم که بعد از مهلت مقرر به امر مبارک آقا، که اجرایش بر من واجب بود دست مبارک محبوبم را بوسیدم و دل و روحم را در آن خیمه نور گذاشتم و با جسم بی روح از محضر ارباب خدا حافظی کردم و التماس دعا گفتم و دست آقا را بوسیدم و به سوی مکه معظمه روانه شدم. هنگام برگشت بسیاری از مشکلاتم با آن پول حل شد.

[وَأَفْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَلَا تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ أَهْلُهُ، يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ

يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^۱]



● حکایت سوم



داستان حاج شیخ محمد تقی بافقی (ره) در مسجد مقدس جمکران

در صفحه ی ۳۱ کتاب ارزشمند کرامات المهدی (عج) و صفحه ی نوزده کتاب مهم

(۱) از دعاهای عارف دهر حضرت آیت الله العظمی بهجت دامت برکاته.

حاج حسین نوری (ره) جریانی جالب و کاملاً مستند و تأیید شده نقل شده است، که اینجا نقل می‌کنیم امید است با شوق بخوانید و به عشق وصال دوست برای فرجش دعا کنید ان شاء الله.

مرحوم سید مرتضی حسنی رحمه الله علیه که از اشخاص متدین و با حقیقت شهر مقدس قم بوده و در پایین شهر قم زندگی می‌کرده و در نیکی و پارسایی مشهور و معروف بوده، نقل می‌کند: شب پنج‌شنبه‌ای بود در حدود اواسط زمستان، هوا بسیار سرد بود و برف زیادی آمده بود، چیزی حدود نیم متر. من در منزل نشسته بودم ناگاه یادم آمد که امشب شب پنج‌شنبه است و آقا شیخ محمد تقی بافقی (ره) قطعاً به مسجد مقدس جمکران مشرف می‌شود. با خودم گفتم شاید ایشان امشب به واسطه‌ی این هوای سرد و برف زیاد، برنامه‌ی امشب جمکران را تعطیل کرده باشند. اما باز دلم طاقت نیاورد و به دنبال ایشان به راه افتادم، آمدم منزلشان ولی در منزل نبودند، رفتم مدرسه، در مدرسه هم نبودند، به هر کس می‌رسیدم سراغ ایشان را می‌گرفتم تا به میدان میر - سه راه جمکران - رسیدم، آنجا به ناوایی مراجعه کردم، ناوا از من پرسید: فلانی! چرا مضطرب بی؟ گفتم: در فکر حاج شیخ محمد تقی بافقی (ره) هستم که مبادا در این برف و باران که بیابان‌ها پر از حیوانات مختلف است به مسجد رود. آمده‌ام که او را ببینم و او را از رفتن باز دارم، ولی هنوز پیدایش نکرده‌ام. ناوا گفت: بی خود معطل نشوید که ایشان با چند نفر از آقایان روحانی قدری پیش به سمت جمکران رفتند.

بسیار مضطرب شدم و با عجله به راه افتادم. ناوا گفت: کجا می‌روی؟ گفتم می‌روم، شاید به آنان برسم و برشان گردانم، یا حداقل با چند نفر از دوستان بریشان وسایل لازم را ببرم. ناوا گفت: فایده‌ای ندارد، چون تو قطعاً به آنان نمی‌رسی، چون مدتی است رفته‌اند و اگر ان شاء الله به مشکل خاصی برخورد نکرده باشند، الان نزدیک مسجد هستند. خلاصه بسیار پریشان خاطر شدم، می‌ترسیدم با این همه برف

و گولاک که مرتب در جریان بود، مبادا برایشان پیشامدی رخ دهد و با خطر مواجه گردند. به هر حال چاره‌ای نداشتم، به منزل مراجعت کردم و آن قدر ناراحت بودم که اهل خانه همگی از پریشانی من مضطرب شدند. خواب به چشمانم نمی‌آمد و مشغول دعا خواندن برای آنان بودم، تا اینکه حدود سحر چشمم گرم شد و مدت کوتاهی به خواب رفتم که مشاهده کردم، حضرت بقیة الله «عج» افتخاری نصیبم کردند و وارد منزل شدند و از من پرسیدند: سید مرتضی! چرا این قدر مضطربی؟ من در حالی که آقا را واقعاً می‌شناختم و درک می‌کردم، گفتم: مولای من! قربانتان کردم، حاج شیخ محمد تقی امشب به مسجد جمکران رفته و نمی‌دانم در این هوا تا کنون چه بر سرش آمده است! آقا فرمودند: سید مرتضی! گمان می‌کنی که من از حاج شیخ دورم و او را تنها گذاشتم «ما یاران خود را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنیم و به حال خود وانمی‌گذاریم.» من وسایل استراحت او و یارانش را در مسجد فراهم کرده‌ام، تو ناراحت نباش، خوشحال از خواب برخاستم. مژده‌ی بشارت و جریان خوابم را برای اهل و عیالم - که پریشان‌تر از من بودند - تعریف کردم و همه شادمان و مسرور شدند. صبر کردم تا صبح شد، صبح زود برخاستم تا به سراغ حاج شیخ محمد بروم و از جریان باخبر شوم. از منزل بیرون آمدم و در راه به یکی از یاران حاج شیخ رسیدم، به او گفتم: فلانی! دلم می‌خواهد جریان دیشب خود و دوستان را در جمکران کامل برایم تعریف کنی؟ گفت: دیشب ما به امر شیخ به سمت مسجد جمکران حرکت کردیم، در آن هوای سرد و برفی، وقتی از شهر خارج شدیم یک حرارت و شوق خاصی داشتیم. بدون کوچکترین خطری به مسجد رسیدیم.

همین که به مسجد رسیدیم و با هوای سرد و غیرقابل تحمل مسجد رو به رو شدیم، همگی حیران بودیم که تا صبح چگونه این سرما را تحمل کنیم. در همین حال و احوال بودیم که جوان سید متدینی وارد مسجد شدند که از وجودش نور می‌بارید، و

کُرسی و لحاف حاضر کنم. ایشان گفتند: اختیار با شماست، از لطف شما ممنون هستیم. سید از مسجد بیرون رفت، و در حالی که هنوز چند دقیقه نگذشته بود. برگشت و با خود کُرسی و لحاف و منقل پر از آتش همراه با زغال و آتش به داخل مسجد آورد و داخل یکی از اطاق‌ها گذاشت و مرتب نمود. وقتی که می‌خواستند تشریف ببرند دوباره از شیخ پرسیدند که آیا چیز دیگری هم لازم دارید، آقا محمد تقی (ره) گفتند: خیر! و از او تشکر نمودند. در حالی که آقا سید می‌خواستند خارج شوند یکی از دوستان اظهار داشت: ما ان شاء الله صبح زود می‌خواهیم برویم، این وسایل را به چه کسی بسپاریم؟ که آن سید بزرگوار فرمودند: هر کس که آورد خودش خواهد برد. و از مسجد خارج شدند. همین که آن سید رفتند ما به خود آمدیم که این سید بزرگوار چه کسی بود و این وسایل آماده را از کجا آورد؟ چون آوردن وسایل از روستای جمکران تا مسجد که حداقل یک کیلومتر بود آن هم در آن هوا، کار مشکلی بود، به هر حال به نماز مشغول شدیم و تا صبح این موضوع ما را متحیر کرده بود و هنوز هم به آن صحنه فکر می‌کنم. سید مرتضی (ره) می‌گوید: من به او گفتم که می‌دانم آن سید بزرگوار چه کسی بود که داستان اضطراب خود و رؤیت حضرت را در خواب برایش تعریف کردم و به او گفتم که من به قصد اثبات به صداقت خوابم از منزل بیرون آمدم که به شما برخورد کردم و حال قضیه برایم روشن و اثبات شد آن کلام مولا که فرموده‌اند: «ما یاران خود را فراموش نمی‌کنیم و به حال خود وانمی‌گذاریم.»

[وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ] ^(۱)

(۱) ما بعد از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان صالح من وارث می‌گردند (سوره مبارکه انبیاء آیه ۱۰۵)

● حکایت چهارم



معجزه‌ی عیسایی



تو کلیمی تو کلیم الله دینی برتر از موسی و عیسی بر زمینی همه‌ی شما می‌دانید که یکی از معجزات حضرت عیسی (ع) پیامبر اولوالعزم الهی شفای افراد کور و زنده‌کننده‌ی مردگان بوده است. و نیز می‌دانید که یکی از مریدان حضرت مهدی (عج) همان عیسی پیامبر (ع) است که پس از ظهور در رکاب او به خدمت آن عزیز در می‌آید.^۱ حال به یکی از معجزات خاتم امامت و ولایت حضرت بقیة الله اعظم (عج)^۲ که شباهت عجیبی به معجزات حضرت عیسی (ع) دارد دقت کنید.

مرحوم شیخ ابراهیم وحشی که در روستای رماحیه عراق زندگی می‌کرد از دو چشم کاملاً کور بود، و معمولاً رسمش این بود که زمستان‌ها در همان رماحیه زندگی می‌کرد. و تابستان‌ها به نجف اشرف می‌آمد و اکثر اوقات خود را در حرم مطهر مولا می‌گذراند. شبی بین او و همسرش اختلافی رخ می‌دهد و او ناراحت شده و با دل شکسته به ائمه اطهار (ع) متوسل می‌شود و شروع به خواندن دعا و زیارت می‌کند. در عالم رؤیا می‌بیند وارد حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) شده، چراغی در آن روضه‌ی مبارک روشن نیست، اما حرم مطهر کاملاً روشن و نورانی است! شیخ متوحش شده و خوب نگاه می‌کند که متوجه می‌شود این نور از دریچه‌ای که در ضریح

(۱) در روایات فراوانی از ناحیه ائمه اطهار (ع) آمده است که پس از ظهور حضرت مهدی روحی له الفداه حضرت عیسی (ع) از آسمان به زمین برمی‌گردند و در برقراری حکومت جهانی آن حضرت را همراهی می‌کنند و در روی زمین از دنیا می‌روند که حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداه بر جنازه‌ی مطهر او نماز می‌خوانند. و بدن مبارک او را در کنار قبر مطهره مادرش حضرت مریم علیها السلام در بیت المقدس به خاک می‌سپارند «به ک - عصر ظهور - م - ک»

(۲) به نقل از کتاب دارالسلام، ص ۶۳

متوحش شده و خوب نگاه می‌کند که متوجه می‌شود این نور از دریچه‌ای که در ضریح مطهر است و در طرف پیش رواق ساطع است. مرحوم شیخ می‌گوید من به طرف آن دریچه رفتم و دستم را روی ضریح قبر مبارک گذاشتم و سرم را جلو بردم، دیدم آقا امیرالمؤمنین (ع) در آنجا روی صندلی نشسته‌اند و این نور از سیمای مبارک آن حضرت است. وقتی آن حضرت را دیدم به داخل ضریح رفته، خودم را روی پای آن حضرت انداختم و دستم را روی دستان مبارکش گذاشتم و سه مرتبه دستم را بر روی دو دست مبارک آن حضرت کشیدم. آن حضرت به من فرمودند: تو اجر شهید داری. که در همین بین از خواب بیدار شدم و تأسف زیادی خوردم که از محضر آقا خارج شدم، ولی شفای چشمانم را نگرفتم و هنوز کور هستم. بیشتر دلم شکست و شروع به خواندن دعای توسل نمودم و دعای شریف توسل را کامل از حفظ خواندم و با آه و ناله خوابم برد. در عالم رؤیا مشاهده کردم در بیابان بزرگی هستم، از دور می‌دیدم شخصی جلو می‌رود و بیش از سیصد نفر هم عقب او راه می‌روند. ناگهان آن شخص ایستاد و سجاده‌ای برایشان پهن شد و به نماز ایستادند، تمام آن جمعیت پشت سر او اقتدا کردند. شیخ می‌گوید: من هم خود را رساندم و در صف جماعت وارد شدم و به آن آقا اقتدا کردم. نماز تمام شد، یاران او اسبی آوردند و آقا سوار شدند و با سرعت به راه افتادند. من جلو رفتم و پرسیدم این آقا کیست؟ به من گفتند: تو پشت سر او نماز خواندی او را نشناختی! گفتم من تازه رسیده‌ام و هیچ کس را اینجا نمی‌شناسم. مرد گفت: او مولای تو، امام زمان تو، صاحب تو و همه عالم حضرت حجة ابن الحسن العسکری (ع) است. شیخ ابراهیم (ره) می‌گوید، اینجا دیگر منقلب شدم، مرد را رها کرده و از همان جا آقا را صدا زدم. یابن رسول الله یا پسر پیغمبر! تأملی بفرمایید. همین که لب باز کردم دیدم آن وجود نورانی ایستادند و من به کنارشان رفتم و عرض ادب نمودم: گفتم مولا جان! بفرمایید آیا من اهل بهشتم یا جهنم؟ در آن حال اصلاً یاد دو چشم کورم نبودم. آن حضرت نگاه محبت آمیزی به من کردند و

تبسمی نمودند و سه مرتبه دست مبارکشان را بر سر و صورت من کشیدند و فرمودند: شیخ ابراهیم! تو اهل بهشتی! و در همین حین، من که در حضور آقا بودم از شور و شوق فراوان یکباره بیدار شدم، احساس کردم بسیار اشک از چشمانم خارج شده و محاسن مرا تر کرده است. سرم را که از رختخواب بیرون آوردم، دیدم سیاهی اتاق را می بینم و ناگهان چشمم به بیرون افتاد، دیدم بعد از مدت ها انتظار ستارگان آسمان را مشاهده می کنم. از خوشحالی فریاد کشیدم و یا مهدی، یا مهدی گفتم! بچه ها و همسر من از سر و صدای من از خواب بیدار شدند و چشمان بینای مرا دیدند. متعجب شدند. من جریان را گفتم، همگی متوسل به آقا شدیم و حالی پیدا کردیم و از لطف ارباب تشکر کردیم.

[یا مَوْلانا، یا صاحب الزَّمان، الْغُوثُ الْغُوثُ الْغُوثُ، اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي،

السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ، اَلْعَجَلُ اَلْعَجَلُ اَلْعَجَلُ، یا ارحم الراحمین بحق محمد و

آله الطَّاهرين.]



● حکایت پنجم



سیمای مهدی (عج)^۱

در کتاب معتبر و مفید «انوار المشعشعین» و همچنین در کتاب «الْعَقْبَرِي الْحَسَان» قضیه ای جالب و خواندنی که حال و هوای وصال مهدی (عج) و شوق کربلا را به آدمی می دهد، نقل شده است که به عرض مبارک شما می رسانم. مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی از مرحوم آقا سید عبدالرحیم (ره) خادم بااخلاص مسجد مقدس جمکران نقل می کند: در سال هزار و سیصد و بیست و دو، مرض وبایی آمد که خیلی از مردم

(۱) برگرفته از کتب انوار المشعشعین - الْعَقْبَرِي الْحَسَان (با نوشتاری جدید).

جان خود را در شهرهای مختلف از دست دادند.^۱

بعد از گذشتن و با، روزی به مسجد مقدس جمکران رفتم، مرد غریبی را دیدم که در مسجد نشسته است، از احوال او پرسیدم، و چگونگی آمدنش به مسجد را سؤال کردم که در جوابم گفت: من ساکن تهران هستم و اسمم مشهدی علی اکبر می باشد، و از قبیل دخیانیات و غیره خرید و فروش می کردم، به خاطر اینکه به مردم زیاد نسیه داده بودم و عده‌ی زیادی از بدهکارها به مرض و با از دنیا رفتند، سرمایه‌ام از بین رفت. دستم کاملاً تهی شد و به قرض افتادم و ورشکست شدم. برای زیارت و عرض ادب محضر بی بی بزرگوار حضرت معصومه علیها السلام به قم آمدم و آنجا کمی از اوصاف این مسجد مقدس را شنیدم، که شیفته اینجا شدم، گفتم می روم و آنقدر می مانم، تا حضرت حجّت (ع) ان شاء الله نظری بفرمایند و مشکلاتم حل شود و حوائجم را برآورده نماید.

آقا سید عبدالرحیم (ره) می گوید: مشهدی علی اکبر حدود سه ماه در مسجد ماند و عبادت کرد. سختی های زیادی برای ادب کردن نفس خود متحمل می شد، از جمله در خوردن و عبادت کردن و او بسیار اشک می ریخت. تا اینکه روزی به من گفت: الحمد لله آقا نظری فرمودند بایستی به کربلا بروم. خلاصه، چند روز بعد که از شهر به طرف مسجد مقدس جمکران می رفتم، دیدم مشهدی علی اکبر پیاده، راهی کربلا شده است. از من خدا حافظی کرد و او را بدرقه کردم و رفت و از این قضیه حدود ۶ ماه گذشت تا اینکه روزی کارهای مسجد را انجام داده بودم و به طرف شهر حرکت می کردم. در او اسط راه بودم که دیدم مشهدی علی اکبر دارد از کربلا برمی گردد. با خوشحالی به طرف او رفتم و با او معانقه کردم. پس از احوالپرسی و تعارفات گفت: سید جان! در کربلا نیز حواله مرا جهت اخذ کامل حاجات و رفع گرفتاری هایم به این

(۱) یکی از علایم آخر الزمان طبق روایات ائمه اطهار (ع)، شیوع بیماری وبا می باشد که محقق شده (علایم غیر حتمیه)

مسجد مقدس و این مکان شریف ارجاع دادند. سید گفت: این بار نیز دو سه ماه در مسجد ماند، و در یکی از حُجرات مسجد سکنی گرفت و مشغول خودسازی و عبادت بود. تا اینکه حدود پنجم یا ششم ماه مبارک رمضان بود که از مسجد به شهر آمد تا از قم به تهران برود. حال و هوای خاصی داشت. چهره‌اش از نورانیت خاصی برخوردار شده بود. من پی بردم که حتماً مورد عنایت واقع شده. لذا از او خواستم که شب را به منزل من بیاید و به هر حال او را شب به میهمانی نگه داشتم. شب پس از صرف افطاری، از او تقاضا و خواهش کردم جریان خود را برایم تعریف کند. گفت: چون تو خادم و خدمتگزار این مسجد مقدس هستی برای تو نقل می‌کنم، من این موضوع را تا کنون برای احدی نقل نکرده‌ام. و آن‌گاه چنین بیان کرد:

در مدتی که در مسجد حجره گرفته بودم، با شخصی از اهالی روستای جمکران قرار بسته بودم که هر روز یک قرص نان جو به من بدهد تا بعداً یکجا پولش را به او بدهم. یکی از روزها که به نزدش رفتم، چون حسابم زیاد شده بود از دادن نان خودداری کرد. من به مسجد برگشتم و به کسی ابراز نکردم، تا چهار روز چیزی نداشتم بخورم، طوری که دیگر از علف‌های کنار جوی می‌خوردم، تا آنکه به علت کثرت تناول علف‌ها به اسهال مبتلا شده و بی حال افتادم و دیگر توان برخاستن نداشتم و فقط برای عبادات واجبم قدری به حال می‌آمدم. روز چهارم هم تمام شد و حدود نصف شب بود که مشاهده نمودم طرف کوه دو برادران^۱ روشن شده و نوری می‌درخشد، به گونه‌ای که تمام بیابان را روشنی بخشیده بود. ناگهان احساس نمودم که شخصی پشت در حجره است و می‌خواهد وارد شود. با حالت ضعف و ناتوانی برخاستم و در را باز کردم، سیدی را با شوکت و جلالت قدر و زیبایی خیره‌کننده‌ای

(۱) کوه دو برادران از کوه‌های اطراف مسجد مقدس جمکران است که معمولاً مردم اهل دل جهت خلوت با محبوب خود به این کوه و کوه حضرت خضر(ع) که در جوار هم می‌باشند و از کوه‌های متبرک می‌باشند می‌روند.

مشاهده نمودم که هیبتی جذاب و قوی داشت که انسان ضعیفی مثل من نمی توانست تحمل کند. لذا به سختی توانستم سلام کنم، و دیگر نتوانستم سخنی بگویم. تا آنکه آن بزرگوار جلو آمد و در نزد من نشست و آغاز به سخن کرد و به من فرمود: جدّهام حضرت فاطمه سلام الله علیها در نزد جدّم حضرت پیامبر شفیع شد که حضرت پیامبر حاجت تو را بر آورد و جدّ بزرگوارم به من واگذار کرد. آنگاه لب‌های مبارکشان را گشودند و ادامه دادند: شما به وطن خود مراجعت کن که کارت خوب خواهد شد. جدّم حضرت پیامبر (ص) پیغام دادند که برخیز و برو که اهل و خانواده‌ات منتظرند و بر آنها سخت می‌گذرد.

در این هنگام به دلم افتاد که نکند این سید بزرگوار خود حضرت حجة ابن الحسن (ع) باشند. لذا عرض کردم: آقا! این سید عبدالرحیم، خادم مسجد نیز چشمش نابینا شده، شما به او شفا بدهید، که آقا لب‌های مبارک را گشودند و فرمودند: صلاح او همان است که به همین حالت باشد. سپس فرمود: بیا تا به مسجد برویم و نماز بخوانیم. برخاستم و با حضرت از حجره بیرون آمدیم تا نزدیک چاهی که در نزدیک در مسجد بود، رسیدیم. ناگهان شخصی از چاه بیرون آمد و حضرت با او سخنانی فرمود که من نفهمیدم. سپس در صحن مسجد مقداری قدم زدیم، در این هنگام مشاهده نمودم که شخصی از مسجد خارج شد، و ظرفی آب در دست داشت و به طرف ما آمد. آن ظرف را به حضرت داد تا آن بزرگوار وضو گرفت، پس از آن به من فرمودند: از این آب وضو بگیر! من هم وضو گرفتم و داخل مسجد شدیم. به آقا و مولایم عرض کردم: یا بن رسول الله (ص) چه وقت ظهور می‌فرمایید، حضرت از این سؤال خوششان نیامد و فرمودند! تو را به این سؤال‌ها نرسد! عرض کردم می‌خواهم از یاوران شما باشم. فرمودند: «هستی و لکن تو را نمی‌رسد که از این مطالب سؤال کنی.» در همین حین که مرا نصیحت می‌کرد ناگهان دیدم آقا را دیگر مشاهده نمی‌کنم، ولی صدای مبارک آن بزرگوار را از میان ایوان مبارک مسجد مقدس

می شنیدم که می فرمودند: هر چه زودتر به وطن خود مراجعت کن! اهل و عیالت منتظرت می باشند و بدان که عیالت هم علویّه است.

[اللَّهُمَّ الْجَعْلَ مَخِيَّائِ مَخِيَّا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَعَجَلَ فَرَجَهُمْ وَسَهَّلَ مَخْرَجَهُمْ.]



● حکایت ششم



طیب کل^۱

این حکایت به نقل از مدارک معتبر شیعه من جمله « کتاب کشف الغمه » و همچنین کتاب « مهدی موعود » از آثار حضرت آیت الله شهید دستغیب (ره) می باشد. این جریان در زمان سیدبن طاووس (ره) اتفاق افتاده و یکی از اشخاص آن همان شخص سیدبن طاووس (ره) می باشد. اسماعیل بن حسن هرقلی مردی مؤمن و متدین بود که مدتی از درد پا، می نالید و هر چه داشت، دار و ندار خود را خرج کرده بود، اما دردش التیام نیافته بود، تا اینکه تصمیم گرفت خدمت جناب علامه سیدبن طاووس (قدس سره) برسد. اسماعیل بن حسن هرقلی خدمت سیدبن طاووس (ره) رسید، در حالی که در رانش درد شدیدی از کوفتگی احساس می کرد. هنگام بهار این کوفتگی که بسیار سخت شده بود ترک می خورد و خون و چرک می آمد و او از شدت درد و ناراحتی آرزوی مرگ می کرد. سیدبن طاووس (ره) که صاحب احترام عام و خاص بود اطبای حله را حاضر کرد، همگی پس از بررسی گفتند این بیماری کوفت علاج ندارد و چون روی رگ اکحمل هم واقع است، اگر بخواهند معالجه کنند، بایستی پا را قطع کنند و چنانچه پا را قطع کردند، بیمار به علت خونریزی زیاد می میرد. سیدبن طاووس رو به

(۱) مهدی موعود از شهید محراب حضرت آیت الله دستغیب (ره) - و کتاب معتبر کشف الغمه.

اسماعیل (ره) کرد و گفت: اسماعیل ناراحت نباش! می‌خواهم به بغداد بروم، تو را نیز با خودم می‌برم، آنجا اطبای حاذقی دارد، شاید خداوند سبب معالجات را فراهم فرماید. به اتفاق آمدند بغداد، آنجا سید اطبا را جمع کرد، آنان نیز همگی گفتند این کوفت علاج ندارد! و سید خیلی نگران و ناراحت شد. اسماعیل گفت: جناب سید! پس به من اجازه دهید، سفری به سامرا بروم و قبور مطهر سامرا حضرت امام هادی (ع) و حضرت امام عسکری (ع) و دو بی‌بی بزرگوار حضرت حکیمه خاتون (ع) و حضرت نرجس خاتون (ع) را زیارت کنم. سید به او اجازه داد. اسماعیل به سامرا رفت، پس از تطهیر خود تشریف به حرمین مطهر پیدا کرد و دست توسل و گدایی خود را به محضر مبارک منابع فیض دراز کرد و آن‌گاه به سرداب مقدس حضرت مهدی (عج) (خانه شخصی امام زمان (ع)) رفت و نماز خواند و زیارت کرد. و حال خوشی پیدا کرد. اسماعیل می‌گوید: روز بعد، اول صبح با خود گفتم اول کنار شط بروم و خود را شستشو کنم، خون و چرک‌ها را بشویم و غسل زیارت کنم و آن‌گاه به حرمین مطهر مشرف شوم. شاید خداوند مهربان ترحمی بفرماید. می‌گوید: رفتم، لباسم را شستم، بدنم را شستشو داده و غسل کردم. همان‌جا حال خوشی پیدا کردم و توسل به عزیز زهرا مهدی فاطمه (س) پیدا کردم و با دلی شکسته مدتی را به درد دل با آن حضرت مشغول بودم که در همین حین، ناگاه دیدم چهار سوار بزرگوار یکی جلو و سه نفر دیگر پشت سر او می‌آیند. در حالی که پیرمردی وسط و دو نفر دیگر دو طرف او قرار گرفته‌اند. آمدند تا به من رسیدند. کنار من ایستادند و من سلام کردم و آن آقای که جلو بود، جوابم را داد. و مرا با اسم صدا زد و گفت: اسماعیل! پایت را که زخم است بیاور. من وحشت کرده بودم و کمی ترسیده بودم و چون غسل زیارت کرده بودم، من باب احتیاط کمی مسامحه کردم. دیدم خود آقا تشریف آوردند جلو، دست مبارک و مملو از مرحمتش را روی زخمم گذاشت و کمی آن را فشرد. آن پیرمرد که وسط بود گفت: اسماعیل رستگار شدی، من هم گفتم شما هم

رستگار شدید. پیرمرد گفت: اسماعیل نشناختی! این آقا امام تو، صاحب تو، امید دل شیعیان، حضرت مهدی روحی له الفدا است. دیگر طاقت نیاوردم، فوراً به سمت آقا دویدم و خواستم رکاب مبارکش را بگیرم و التماس کنم، که آقا امر کردند برگرد! باز نتوانستم جلوی خود را بگیرم. به سرعت برگشتم طرف آقا که حضرت فرمود: اسماعیل برگرد! لحظه‌ی سوم آقا را قسم دادم که لحظه‌ای درنگ نماید. حضرت ایستادند، نگاه مبارکشان را به من انداختند، دیدم آن پیرمرد که فکر می‌کنم حضرت خضر (ع) بودند فرمود: اسماعیل، حیا نمی‌کنی؟ امام تو فرمود برگرد، اطاعت نمی‌کنی؟ برگرد! به خودم آمدم، ایستادم، آقا نگاه مبارکی به من انداختند و فرمودند: اسماعیل! حالا که به بغداد برمی‌گردی المُسْتَنْصِر (خلیفه ملعون عباسی) به تو پولی می‌دهد از او نپذیر. به فرزندان سید بن طاووس (ره) بگو که سفارش تو را به علی بن عوض (ره) بکند. ما هم سفارشت را به او می‌کنیم، و راه افتادند.

آنها رفتند و من ایستادم، خودم آنجا بودم، اما روحم با آنها می‌رفت. یک عمر دنبالش بودم، یک عمر به عشقش شب و روز نداشتم. حالا چطور طاقت بیاورم. آن قدر نگاه کردم که پنهان شدند و حال زاری پیدا کرده بودم و گریه و زاری می‌کردم، عده‌ای اطرافم جمع شده بودند و قبلاً پای مرا دیده بودند و فکر می‌کردند من توسل پیدا کردم. اما همین که به خودم آمدم، یاد پایم افتادم، شتابان لباسم را بالا زدم و نگاه کردم، اصلاً اثری هم از زخم ندیدم. شک کردم، پای دیگرم را نگاه کردم، دیدم اثری نیست. اطرافیانم متوجه شدند. جریان را فهمیدند و روی من ریختند و لباس‌هایم را قطعه قطعه کردند و به عنوان تبرک بردند. مجدداً لباسی تهیه کرده و پوشیدم و زیارت و عرض ادبی کردم و از توجه ائمه اطهار (ع) و عزیز فاطمه (ع) تشکر نمودم و خدای مهربان را سپاس گفتم و از سامرا به بغداد بازگشتم. وقتی می‌خواستم وارد شهر شوم تعجب کردم، عده کثیری از مردم به استقبال آمده بودند و از همدیگر می‌پرسیدند، کجاست این اسماعیل هرقلی؟ کجاست شفایافته مهدی؟ کجاست آزاده صاحب

زمان؟ و شور و هلهله عجیبی در مردم بود. ناگاه چشمم به سید بن طاووس (ره) افتاده شرمنده شدم، آمد جلو گفت: اسماعیل می دانی این هیاهو راجع به توست یا نه؟ زود پایت را، همان جای دست مولایم را نشانم بده ببینم. نشانش دادم، سید همین که چشمش افتاد غش کرد! او را به حال آوردند. سید مرا نزد وزیر خلیفه عباسی که اهل قم بود برد. وزیر گفت: بایستی اطبا بیایند و تصدیق کنند. سید دنبال طبیب‌هایی که قبلاً پای اسماعیل را دیده بودند، فرستاد. در حضور وزیر، سید از آنها پرسید: شما چند روز قبل پای اسماعیل را دیدید؟ بالاتفاق گفتند: ده روز. سید پرسید: بر فرض اگر هم خوب می شد که البته نمی شد، حداقل ۲ ماه طول می کشید تا دوباره گوشت بروید و پس از آن هم دیگر جای زخم او مو نمی روید و فقط پوست جدید می پیچید.

پس از گرفتن این اعترافات از اطبا که بی خبر از قضیه بودند، سید رو به اسماعیل فرمود و گفت: اسماعیل حالا جای زخم را نشان همه بده. همه مشاهده کردند. اما چه مشاهده‌ای! بعضی‌ها می خواستند از شدت تعجب دیوانه شوند! دیدند هیچ چروکی ندارد و موی تازه هم در محل زخم درآمده است. یکی شک کرد و گفت: شاید پای دیگرش بوده، آن را نیز نشان داد، یکی از اطبا که مسیحی بود گفت: به خدا سوگند! حضرت عیسی (ع) او را نجات داده است. سید بن طاووس (ره) فرمودند: مولا و سرور عیسی (ع) او را شفا داده کسی که عیسی بن مریم (ع) پشت سرش نماز می خواند و دست به سینه اوست. به هر حال عده‌ای از اطبای غیر مسلمان همان جا مسلمان شدند و خلاصه خبر به خلیفه عباسی رسید. المصتنصر خلیفه وقت عباسی هزار اشرفی برای جناب اسماعیل فرستاد و اسماعیل گفت: من نمی توانم در این پول تصرف کنم و قبول نمایم. از او پرسیدند چرا؟ گفت: همان آقایی که دست شافی خود را روی پای من حقیر گذارد سفارش فرمود که پول خلیفه را نگیرم. خلیفه خیلی ناراحت شد و گفت معلوم می شود پول ما قابل این درگاه نیست! و بعد هم اسماعیل

طبق سفارشات آقا که بیان شد دارای ثروت و مکنّت گردید و تا اواخر عُمر، مرید حلقم به گوش حضرت مهدی (عج) و مورد احترام خاصه و عام بود.

[اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَضَلَّةٌ تُوْدِي إِلَى مُرَافَقَةِ سَلْفِهِ^۱]



● حکایت هفتم



امام زمان (عج) و بحر العلوم

محدث قمی (ره) در «منتهی الآمال» از عالم جلیل مُلا، زین العابدین سلمان و او هم از خادم علامه بحر العلوم (قدس سره) نقل می کند که در ایام مجاورت در مکه معظمه، هنگامی که سید بحر العلوم رضوان الله تعالی علیه در مکه سکونت داشت و به صاحبان مذاهب اربعه درس خارج فقه می گفت، مخارج زیادی داشتیم. روزی به سید گفتم: آقا جان! مخارج زیاد است و خلاصه چیزی در دست نیست، یک فکری بکنید. آقا جوابی نفرمود و عادت ایشان این بود که هر صبح طوافی دور کعبه می نمود. آن گاه به خانه می آمد و به اطاق مختص خود می رفت و شروع به مطالعه می کرد و در کنارش گهگاهی قلیان هم می کشید، بعد از مطالعه در اطاق دیگر می نشست و شاگردان از هر مذهبی آنجا گرد می آمدند و سید به هر صنفی به همان طریق مذهبش درس می گفت. آن روز - که روز قبلش شکایت از تنگدستی کرده بودم - پس از برگشت سید از طواف، قلیان را حاضر کردم و جلوی سید گذاشتم. در همین حین ناگاه کسی در را کوبید، می خواستم بروم در را باز کنم، دیدم سید به شدت مضطرب شد و گفت: قلیان را بگیر و خودت هم از اطاق بیرون برو که امروز باید خودم در را بگشایم. سید با سرعت برخاست و خودش در را باز کرد و من مشاهده کردم سید جلیل القدری به

(۱) مفاتیح الجنان دعای شریف ندبه: بار الهی میان ما و او را پیوند کن به پیوندی که برساند ما را به رفاقت پدران گذشته او (یعنی آباء طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین).

هیأت اعراب داخل منزل شد و در اطاق مخصوص سید بحرالعلم (ره) نشست. و من دیدم سید بحرالعلوم (ره) با نهایت خضوع و ذلت و مکنت و ادب، دم در نشست و به من اشاره کرد، قلیان را نزدیک نبرم. سید با آن شخص بزرگوار حدود یک ساعت نشستند و با یکدیگر سخن می‌گفتند، آن‌گاه برخاست و سید بحرالعلوم با شتاب در منزل را باز کرد و دست آن بزرگوار را بوسید و او را بر ناقه‌ای که جلوی در خانه ایستاده بود سوار کرد و او را مقداری بدرقه کرد، تا آن آقا سید بزرگوار رفت و علامه درون منزل برگشت، در حالی که رنگش کاملاً متغییر شده و نورانیت خاصی پیدا کرده بود. آن‌گاه آمد جلو و براتی به دست من داد و گفت: این حواله‌ایست بر مرد صرافی که در کوه صفا است، برو و آن را وصول کن و بیاور. من برات را گرفتم و بردم کوه صفا و همین که دادم دست صرافی که علامه گفته بود، برات را گرفت، بر چشم گذاشت و بوسید و گریه کرد، آن‌گاه به من گفت: برو چند حمال بیاور! من رفتم و چهار حمال بار بر آوردم تا آنجا که توان داشتند ریال داد و آنها به منزل آوردند. روزی من رفتم که از آن صراف احوالی بگیرم دیدم در آن مکان نه صرافی است و نه دُکان. اصلاً آن صحنه که دیده بودم نیست! از یک نفر که آنجا ساکن بود پرسیدم. گفت: نکند در خواب دیده‌ای ما اصلاً اینجا صراف ندیده بودیم. خلاصه متعجب شدم و متحیر به منزل رفتم در حالی که همچنان پریشان حال بودم، دیدم سید بحرالعلوم نگاه تبسم آمیزی به من کرد و گفت: سلمان مگر فکر می‌کنی ما بی صاحبیم، مگر صاحب ما مهدی فاطمه نیست؟ مگر آقای ما مهدی نیست؟ مگر او می‌گذارد شیعیانش تنها باشند؟ این ما هستیم که او را تنها گذاشته‌ایم و از یاد برده‌ایم و دیدم سید بحرالعلوم (ره) می‌نالند و می‌گویند و اشک می‌ریزد و در حالی که منقلب شده بودم و با ناله سید حال خوشی پیدا کرده بودم با او هم ناله شده بودم، دانستم همه آن عنایات و آن برنامه از ناحیه‌ی حضرت ولی عصر (عج) صاحب و دادرس شیعیان بوده است، و آن سید مجلل که آن روز به منزل آمدند مولایمان آقا صاحب الزمان



● حکایت هشتم



مُشتی طلا

شیخ طوسی (ره) از علی ابن ابراهیم فدکی نقل می‌کند که به مکه مکرمه مشرف شده بودم و در حال طواف بودم. طواف ششم را تمام کرده بودم و قصد طواف هفتم کرده بودم، ناگهان حالتی به من دست داد، انگار که از خواب بیدار شده‌ام و یا تاکنون کور بوده‌ام و حال چشمانم باز شده است. و دیدم در طرف راست کعبه، عده‌ای حلقه زدند و سید خوش سیما و مُعَطری با هیبتی قوی در حالی که نزدیک آن جمع قرار دارد با آنان سخن می‌گوید و من جلو رفتم. چه کلام شیرین و دلربایی که در عمرم شیرین‌تر از منطق او در بیان و خوش برخوردی ندیده‌ام! جلو رفتم تا با او سخن بگویم، دیدم آن جمع از من جلوگیری کردند، از یکی از آنان پرسیدم این شخص بزرگوار کیست که به این زیبایی صحبت می‌کند؟ گفت: سعادت‌مند گشتی که این توفیق نصیب گشت! بدان که او فرزند حضرت رسول‌الله (ص) است که هر سال یک روز بر اصحاب خاص خود ظاهر می‌شود و دستورات لازم را به آنها می‌دهد و سؤالات ایشان را نیز جواب می‌دهد و با آنها گفت و گو می‌کند. خلاصه، التماس زیادی کردم تا آقا عنایت کردند، اجازه گرفتم و جلو رفتم و همچون تشنه‌ای که مدت‌ها آب ندیده، دست مبارک آقا را بوسیدم و گفتم ای آقای من مرا، هم ارشاد فرمایید. آقا فرمودند: خداوند تو را هدایت کند! آن‌گاه با دست مبارک خود مقداری سنگ‌ریزه در دستم گذاشتند.

(۱) مدرک: منتهی الامال مرحوم محدث قمی (ره)

مجدداً دست آقارا بوسیدم و آمدم عقب، اما باز هم، آقارا، نشناخته بودم و متحیر بودم و متوجه نبودم. یکی از همنشینان آقا، به من گفت: فرزند رسول الله (ص) چه چیزی به تو داد، گفتم: سنگ ریزه! در همین حین کف دستم را گشودم، دیدم مشتی از طلاست. اینجا بیشتر تعجب کردم و تبدیل سنگ ریزه به طلا، آن هم طلای ناب جای تعجب هم داشت. ناگهان! دیدم آن سید بزرگوار جلو آمدند و خود را به من رسانیدند و فرمودند: آیا حجت بر تو ثابت شد و حق برای تو عیان گردید و آیا کوری تو رفت و مرا شناختی؟ گریه کردم و گفتم: نه به خدا! آقا فرمودند: من امام زمان توام، همان کسی که زمین را پر از عدل می کند در حالی که پر از ظلم شده است. و بدان روی زمین از حجت خالی نمی شود و مردم بیش از حیرت بنی اسرائیل در انقطاع نمی مانند. و ان شاء الله، ایام ظهور، من ظاهر خواهم شد. حال اینکه، به تو گفتم در گردن تو امانت است. امروز آن را فقط برای برادران دینی ات و آنان که اهل حق و معرفت هستند نقل کن.^۱

[فَاعْتَنِي يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهْفِ^۲]



● حکایت نهم



خدمت به پدر

مرحوم علامه مجلسی (ره) به نقل از مرحوم شیخ باقر کاظمی (ره) نقل می کنند: یک نفر سلمانی که مرد راستگویی بود، پدر پیری داشت و از خدمت کردن به پدرش کوتاهی نمی کرد. به طوری که آفتابه برای تطهیر او تا بیت الخلاء می برد و پشت در بیت الخلاء منتظر می ایستاد تا پدرش بیرون آید و هیچ گاه از او جدا نمی شد

(۱) مدرک: بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۱؛ و کتاب غیبت از شیخ طوسی (ره)

(۲) مصباح کفعمی، ص ۴۰۴ - نجم الثاقب، ص ۶۱۶ - صحیفة المهدیه، ص ۷۱ - منتهی الامال، ص ۴۹۱.

و در خدمت او آماده بود. فقط یک شب چهارشنبه به مسجد مبارک سهله می آمد که بعد از مدتی رفتن به مسجد را نیز ترک کرد و به مسجد مقدس سهله هم نمی رفت و تماماً در خدمت پدر بود. مرحوم شیخ (ره) می گوید علت ترک مسجد را از او پرسیدم، این چنین برایم بیان کرد: چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفتم و وقتی که مرتبه چهارم شد، نزدیک مغرب بود، تنهاراه افتادم، تا شب شد و هوا نسبتاً مهتابی بود، همین که مقداری راه رفته بودم و ثلث راه مانده بود، یک مرد اعرابی را دیدم که سوار بر اسب به طرف من می آید. چون قبلاً مواردی مشاهده شده بود، لذا ترسیدم و گفتم نکند اکنون مرا غارت کند وقتی به من رسید با زبان عرب های بیابانی با من صحبت کرد و از مقصد من سؤال کرد. گفتم: به مسجد مبارک سهله می روم. پرسید: خوراکی همراه داری؟ گفتم: خیر! فرمود: دستت را در دامن جیبت بگذار! گفتم: چیزی نیست. تا اینکه دستم را داخل جیبم کردم و مقداری مویز پیدا کردم که آن را برای کودک خود خریده بودم و یادم رفته بود و در جیبم مانده بود. پس آن بزرگوار که نورانیت خاصی در چهره اش پیدا بود، رو به من کرد و سه مرتبه فرمودند: **اَوْصِيكَ بِالْعُوذِ اَوْصِيكَ بِالْعُوذِ اَوْصِيكَ بِالْعُوذِ**. یعنی تو را توصیه می کنم به پدر پیرت، تو را توصیه می کنم به پدر پیرت، تو را توصیه می کنیم به پدر پیرت^۱ و در همین حین، در حالی که تبسم زیبایی بر لب مبارک خود داشتند از نظرم غایب شد و من به خود آمدم، در حالی که بوی عطر آن عزیز بر جای مانده بود. آنگاه فهمیدم او، گمشده ام حضرت مهدی (عج) بوده است و من نشناختم. بسیار غبطه خوردم! اما نصایح آن عزیز همواره در گوشم مانده است و چون رضایت آقا در آن است که من هرگز از پدرم حتی شب های چهارشنبه نیز جدا نشوم. فلذا در خدمت پدر می مانم. ان شاء الله به امید ظهور آقا.^۲

(۱) عود در زبان بدوی ها به پدر پیر می گویند.

(۲) سند: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۲۴۵.



● حکایت دهم



دیداری دلپذیر

کسانی که از نزدیک حال و هوای ولی فقیه زمان را دیده باشند، متوجه حالات عجیب عارفانه ایشان شده‌اند. این حقیر که توفیق خدمتگزاری در تجلیگاه امام عصر (روحی له الفداه) مسجد مقدس جمکران را دارم از نزدیک شاهد حضور مستمر ایشان در روزهای خلوت به این مسجد مقدس بوده‌ام و یادم می‌آید که یکبار در ایام اعتکاف، چند سال پیش تشریف آورده بودند که نیمه‌های شب تا سحر را در محراب جمکران ناله می‌زدند و اشک می‌ریختند، که توفیق حاصل شد، نماز صبح را به ایشان اقتدا کنیم. اما آنچه می‌خواهم بگویم از قول عارف و سالک بی‌نظیر معاصر حضرت آیت‌الله العظمی بهاءالدینی (قدس سره) است که استاد بزرگوارم جناب آقای حاج شیخ مهدی احدی (زیده عزه) نقل می‌کردند که ایشان در اواخر عمرشان به صراحت گفته بودند: حضرتشان [مقام ولایت] تاکنون چندین بار به محضر مبارک آقا امام زمان (ع) رسیده‌اند. و همچنین استاد صدیقی که از وعاظ شهیر تهران می‌باشند و خود اهل ذکر و دارای حال و هوای خاص هستند! برای نگارنده نقل می‌کردند که:

- عازم مکه مکرمه بودم. قبل از اعزام برای خداحافظی خدمت استاد بزرگوارم که از اولیاءالله‌اند رسیدم. ایشان به من دستورالعمل خاصی همراه با اذکار خاص دادند، و دقیقاً مشخص کردند که در کجاها و کدام مکان، به طور دقیق محل را مشخص کردند که آنجا چه اذکاری را بگویم. من هم طبق همان دستورالعمل استاد عمل نمودم، ولی از علت آن هیچ آگاهی نداشتم که متوجه چه کسی بوده که هنگام تشریف، عمل به آن ذکر در مدینه منوره و همان مکان مورد نظر توفیق حاصل شد که خدمت یکی از صلحا که از اولیاءالله بودند برسم که ایشان به من فرمودند: [مقام ولایت] تاکنون

مکرر توفیق شرفیابی به محضر مبارک آقا امام زمان (عجل الله) داشته‌اند.^۱ و هنگامی به ایران برگشتم خدمت استاد بزرگوارم رسیدم و هنوز تصمیم به سؤالی داشتم که دیدم حضرت آیه الله بهاء الدینی خطاب به من فرمودند: در همان ایام [مقام ولایت] به محضر مبارک امام زمان (ع) شرفیاب شدند.

نَزِيلَكَ حَيْثُ، مَا اتَّجَهْتَ رِكَابِي وَضَيْفُكَ حَيْثُ، كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ^۲

سیدبن طاووس (قدس سره)



● حکایت یازدهم

دعای رفع مشکلات توسط و نجات از گرفتاری.

جناب امیر اسماعیل حائری انصاری (ره) در سنه ۱۰۷۳ هـ. ق از حاج علی مکی معروف (ره) نقل کرده است که: من به تنگی و گرفتاری دشمن مبتلا شدم، به طوری که از کشتن و نابودی بر خودم می ترسیدم. روزی یک دعای نوشته شده را در جیبم پیدا کردم، بدون اینکه یادم باشد آن را خودم نوشته‌ام و یا از کسی گرفته‌ام. خلاصه، خیلی تعجب کردم و متحیر بودم، تا اینکه چند روزی گذشت و دیدم شخص بسیار بزرگواری در قیافه‌ی صلحا و زهاد در خواب به من گفت: آن دعایی که ما به تو دادیم بخوان تا از گرفتاری و تنگدستی نجات پیدا کنی.

من بیدار شدم. بر حیرتم افزوده شد، من نشناخته بودم آقا کیست؟ اما جریان کاملاً به یادم مانده بود و در فکر بودم. چند روزی گذشت. بار دیگر حضرت

۱) طبق روایات فراوان یکی از علایم حتمیه قبل از ظهور آقا امام زمان (عجل) خروج سید خراسانی از خراسان است که در دست راستش هم علامتی ذکر شده که احتمالاً بنا به نظر خواص ایشان همان سید باشند.
۲) من بر تو نازل می‌شوم هر کجا که راحله‌ام روی آورد و مرا وارد نماید و میهمان تو هستم در هر کجا که باشم از شهرها (مرحوم محدث قمی (ره) نقل کرده که جناب سیدبن طاووس قدس سره مرتباً این بیت عربی را پس از زیارات آن حضرت با حال خوشی تکرار می‌کرده).

حجّت (عج) را در عالم رؤیا زیارت کردم و آقا به من فرمودند: مگر تو به ما متوسل نشدی! بخوان آن دعایی را که به تو دادیم و به هر کس که اهل عمل بود یاد بده. مرحوم حاج شیخ علی مکی (ره) می گوید من در ایام تنگدستی متوسل به آقا شده بودم و مرتب آقا را صدا می زدم و بعد از بیداری فهمیدم که آقا چقدر به من لطف کردند و برایم دعا فرستادند و خودشان هم تشریف آوردند و مراد را خواب راهنمایی کردند. خلاصه چندین مرتبه این دعا را تجربه کردم و خواندم و مشکلات و گرفتاری من کاملاً مرتفع شد. بعد از مدتی این دعا از نزدم مفقود شد و من از فقدان آن خیلی تأسف می خوردم و ناراحت بودم که حتماً خطایی بزرگ از من سرزده که این توفیق از من سلب شده و آقا دعا را از من باز پس گرفتند، تا اینکه مجدداً شخصی به رؤیت من آمد و گفت بیشتر مواظب اعمال و رفتارت باش و بعد هم گفت: دعا در فلان محل است، برو و بردار! حاج شیخ (ره) می گوید: من رفتم و دعا را در آنجا یافتم و دعا را فوراً برداشته و استغفار طلبیدم و خدا را شکر فراوان کردم. حال ابتدا دعا را نقل می کنیم و بعد طریقه عمل به آن را می آوریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

رب اسألك مُجِداً روحانياً نقوى به قوى الكلية والجُزئية حتى قَهَرَ عبادى
نفسى كل نفس قاهره قَتَنَقْبُضْ لى إِشارة رقائقها انقباضاً تَسْقِطُ به قطها
حتى لا يبقى فى الكُنُونِ ذُو رُوحٍ إِلا و نار قهرى قد أَحرقَتْ ظهوره، يا شديدُ،
يا ذالِبِطْش الشديد، يا قهاراً سَأَلْكَ بِما او دعتُهُ عزائيل من اسمائك القهرية
مانفَعَلْتَ به النفوس بالقَهْران تَوَدَعْنى هذا السَّرُّ فى هذا الساعه، حتى
الين به كُلِّى صَعْبٌ واذْ كُلِّ صَنِيعٌ بقوتك يا ذالقوة المَتِينُ.

اما طریقه قرائت این دعا شریف و گرانبها:

بایستی هنگام سحر اگر ممکن است سه مرتبه بخواند و صبح بعد از نماز صبح مجدداً سه مرتبه و همچنین اول شب نیز سه مرتبه خوانده شود و هر کس که خیلی در کارش مشکل دارد بعد از هر مرتبه خواندن ۳۰ مرتبه بگوید «یا رحمن یا رحیم یا

یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَسْأَلُكَ الْطِفْ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ» و آنقدر تکرار بکند در روزهای متوالی و با حال خوش و اشک چشم و توجه و توسل ادامه دهد ان شاء الله گرفتاری اش رفع خواهد شد. البته مصلحت اندیش خداست که مصلحت ما را بهتر می داند.^۱

[اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَرِزْدًا وَبَارِكْ عَلَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ النَّبَوِيَّةِ وَالصُّوْلَةِ الْخَيْدَرِيَّةِ
وَالعِصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ] ^۲



● حکایت دوازدهم

دعای شریف دیگر از حضرت مهدی (عج) برای شفای مریض^۳

مرحوم کفعمی (ره) در «بلدالامین» نقل می کند که شخصی در حائر مجاور بود، که این شخص مرضی داشت که لاعلاج بود و دکترها جوابش کرده بودند، تا اینکه دست به دامن امید شیعیان، یادگار رسول الله اعظم (ص) می شود و مدتی بادل شکسته آقارا صدا می زند، تا اینکه شب آقابر او منت می گذارند و در خواب به سراغ او می آیند و این دعای شریف را که در ذیل نقل می شود، به او آموزش می دهند و دستور می دهند که آن را بنویس و با بدن مطهر و پاکیزه با آب گوارا بشوی و آن گاه بیاشام.

شخص مذکور طبق دستور داده شده از ناحیه مقدسه عمل کرده و در کمترین زمان سلامتی خود را باز می یابد. البته ناگفته نماند اگر ما خواستیم به این دعا عمل کنیم بایستی اول خود را از نظر روحی و بدنی آماده کنیم و با عقیده کامل و خود ساخته و عامل به فرامین الهی متوسل شویم تا ان شاء الله به مانند او برای ما مؤثر واقع شود. و

(۱) مدرک: بحار، جلد ۵۳، صفحه ۲۲۵.

(۲) دوازده امام (ع) - خواجه نصیرالدین طوسی (ره).

(۳) مدارک: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۲۲۷ - بلدالامین.

اما آن دعای شریف این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءُ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كِفَاءُ، هُوَ الشَّافِي شِفَاءً وَهُوَ
الكَافِي كِفَاءً أَذْهَبَ أَلْبَاسَ بَرِّ النَّاسِ شِفَاءً، لَا يَغْمَدُ رِهَ سَقَمٍ وَصَلَّى اللَّهُ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النَّجَبَاءِ.

[به امید شفای تمامی مریضان اسلام خاصه شیعیان و منتظران آن طبیب کل.]



● حکایت سیزدهم

نماز بر روی آب دریای بی ساحل^۱

پس از شهادت آقا امام حسن عسکری (علیه آلاف تحية والسلام) وضع آشفته‌ای پیش آمد. نگرانی شیعیان از شهادت بزرگترین پشتوانه مقتدر خود، از یک طرف، وحشت و اضطراب ایجاد شده در دستگاه حکومتی، از به امامت رسیدن مهدی موعود (عج) که از صدر اسلام و زمان حضرت پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) مرتب زمینه آن را فراهم نموده بودند، و به شیعیان وعده داده بودند، از طرف دیگر، این وضع را تشدید کرده بودند. رشیق یکی از کارگزاران دربار سراسر ظلم و فساد معتمد عباسی می‌گوید:

معتمد عباسی، من و دو نفر دیگر را، نزد خود طلبید و گفت: اکنون حسن بن علی (ع) در سامرا به دستور ما مسموم شده، و وفات یافته است. حال هر چه سریعتر به سامرا و محل زندگی او بروید و هر کس را در آنجا یافتید بکشید.

(۱) منابع: ینابیع المودة، جلد دوم، صفحه‌ی ۴۲۵؛ اثبات الهداة، جلد ۷، صفحه‌ی ۳۲۳؛ مهدی موعود، صفحه‌ی ۷۲۸.

رشیق می‌گوید ما به خانه حضرت حسن بن علی (ع) در سامرا رفتیم، و داخل خانه شدیم. در درون خانه ما سرایی را دیدیم بسیار سرسبز و خرم که نظیر آن را تا آن روز ندیده بودیم.

در گوشه سرای یک پرده‌ای ملاحظه کردیم و عجلولانه برای یافتن جانشین حضرت حسن بن علی (ع) به پشت پرده شتافتیم در حالی که شمشیرهای ما برهنه و آماده بودند.

ناگهان سردابی را دیدیم که در انتهای آن دریای عظیمی بود که هرگز ساحلی بر آن مشاهده نمی‌شد، و بر روی آن دریا، دیدیم که حصیری پهن است و مرد خوش سیما و زیباقامتی بر روی آن حصیر در حال نمازگزاردن است. در حالی که هیچ توجهی به ما ننمود. یکی از مردانی که با شمشیر برهنه در کنار من بود به آب زد که او را دستگیر نماید که غرق شد و من به سختی او را نجات دادم و مرد دیگری یورش بُرد که به او ضربه‌ای بزند که به سرنوشت اولی دچار شد.

رشیق می‌گوید:

من که به سختی متحیر شده بودم، رو به آن مرد نمازگزار کردم و گفتم: ای صاحب خانه! از خدا و از شما عذر می‌خواهم، به خدا قسم! من نمی‌دانستم که صاحب خانه کیست که داخل شدم. اما او ابداً کوچکترین توجهی به ما ننمود و ما شگفت‌زده برگشتیم و جریان را به خلیفه (لعنة الله علیه) گفتم.

خلیفه در حالی که سخت مضطرب و شگفت‌زده شده بود خطاب به ما گفت: اگر این راز را فاش سازید و احدی از آن مطلع شود گردنتان را خواهم زد.

[اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.]^(۱)

چطور متوجه حضور من شد و مرا با اسم صدا زد؟ کمی خجالت کشیدم و به پایین رفتم. سید را تنها دیدم، اما بوی عطر پسر فاطمه (سلام الله علیها) فضا را پر کرده بود. ایشان/تشریف برده بودند. فهمیدم که من سعادت درک حضور مولا را نداشتم. به هر حال منقلب شدم و پی بردم که هر کسی را به حریم کبریایی خود فرامی خوانند و همه کس سعادت درک حضور ایشان را ندارد.

چند دیده‌ی ما را، در رهت کنی جیحون

روشن از رخت گردان، این جهان ظلمانی

ما به محفل عشقت، همچو شمع و پروانه

سوز عاشقی در دل، داغ دل به پیشانی

[اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلِعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ]



● حکایت پانزدهم



قضیه دوازده اشرفی^۱

شیعیان بحرین همیشه افراد معتقد و پایبند به مسائل دینی بوده‌اند و همواره زبانزد بوده‌اند. یک زمانی جمعی از شیعیان متدین بحرین با هم تصمیم گرفتند که همه هفته، جلسه‌ای داشته باشند و در آن تعدادی از مؤمنین فقیر و آبرومند را دعوت کرده و از آنان پذیرایی نمایند. این کار را کردند. خلاصه مدتی جلسه ادامه یافت تا اینکه یک هفته، نوبت به یکی از اعضای آن جمع رسید که می‌بایست جلسه در منزل او برقرار شود. آن مرد وضع مالی خوبی نداشت و خودش در فقر به سر می‌برد و آن هفته هیچ پولی برای پذیرایی مؤمنین در نزد او موجود نبود. به همین جهت بسیار غمگین و

(۱) منابع و مأخذ: نجات یافتگان، ص ۱۳۵؛ تحفة المهديه، تحفة الشیعه، ص ۲۱۱.

افسرده گشت و به صحرا رفت و آنجا، با چشمی گریان، و دلی شکسته متوسل به آقای شیعیان، حضرت ولی عصر (عج) شد.

در همان حال که حال خوشی به او دست داده بود و ارباب را صدا می زد که، مولا آبرویم در خطر است! یک عنایتی بفرمایید! ناگهان! عرب خوش سیما و زیبا چهره ای دید که به طرف او می آمد و، در حالی که او را با اسم صدا زد، گفت: فلانی ناراحت نباش، فردا برو بازار، نزد فلان تاجر، و به او بگو محمد بن الحسن (ع) گفت آن دوازده اشرفی که به ما بدهکاری بده! آن را بگیر و در مهمانی خودت خرج کن. مرد بحرینی می گوید من از او تشکر کردم، اما نتوانستم بفهمم او که بود و بر من چه گذشت؟! خوشحال برگشتم منزل و قضیه را برای همسرم گفتم. او هم خوشحال شد و فردا اول وقت، رفتم بازار و طبق نشانی که آن بزرگوار داده بود، دکان را پیدا کردم و رفتم جلو، سلام کردم و به تاجر گفتم: آقا ببخشید! محمد بن حسن (ع) پیغام دادند که آن دوازده اشرفی که به ما بدهکاری بده.

این شیعه بحرینی می گوید: همین که من این حرف را زدم، دیدم مرد تاجر هراسناک از جای خود بلند شد و گفت: خودت او را دیدی؟ گفتم: آری! گفت: به خودت پیغام داد؟ گفتم: آری! چطور مگر؟ گفت: شناختی او را؟ گفتم: نه! اما خیلی جذاب و با هیبت بود. گفت: با همین چشمان او را دیدی؟ گفتم: آری! دیدم آمد دو چشم مرا بوسید و شروع کرد به گریه کردن! می گوید من سخت حیران شده بودم! دیدم تاجر، به سختی می نالد و می گرید و می گوید چطور شناختی او را؟ آن آقا عزیز فاطمه (س) حضرت صاحب الزمان (عج) بوده اند. مرد بحرینی می گوید همین که این را گفتم من منقلب شدم، با او شروع کردم به ناله زدن. ای خدا! بعد از یک عمر، آن هم با آن زیبایی اربابم را دیدم و شناختم! آن گاه تاجر گفت: من مشکلی داشتم که این نذر را کردم و از قضیه نذر تا به حال به احدی سخنی نگفته بودم. فرد بحرینی می گوید: آن تاجر دوازده اشرفی را به من داد و آن وقت به حالتی ملتسانه گفت:

حال اگر می شود، یکی از آنها را تبرکاً به من ببخش من تلافی می کنم. مرد بحرینی می گوید: من چنین کردم که او مجدداً مبلغ گزافی به من هدیه داد و مرا اکرام کرد. [اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَيْتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَيَّ دَعْوَتِهِ.]^۱



● حکایت شانزدهم

شفای شیخ حرّ عاملی (قدس سره شریف)^۲

آیت الله العظمی جناب شیخ حرّ عاملی (قدس سره) که از بزرگترین خادمین به مکتب تشیع می باشد، نقل می کند: من در زمان کودکی و سن ده سالگی به بیماری سختی مبتلا شدم و چنان حال منقلب و دگرگون شد که بستگان و نزدیکان من جمع شده و گریه و زاری می کردند و یقین پیدا کرده بودند که من در آن شب از دنیا خواهم رفت و از این جهت آماده سوگواری برای من گردیدند! در این اثنا در میان خواب و بیداری، مکاشفه ای به من دست داد که حضرت پیغمبر (ص) و دوازده امام (ع) را دیدم بر آنان سلام و عرض ادب کرده و بایک یکشان مصافحه نمودم که میان من و آقا امام صادق (ع) سخنی گذشت که در خاطر من ماند. تنها آنچه به خاطر من مانده اینک، آن حضرت در حق من دعا کردند. آن گاه خدمت حضرت صاحب الزمان (عج) رسیدم و سلام و عرض ادب نمودم و با آن بزرگوار مصافحه کردم و در حالی که می گریستم عرض کردم: ای مولا و صاحب من! می ترسم در این بیماری بمیرم، در حالی که مقصد خود را از علم و عمل به دست نیاورده ام، که آن حضرت فرمودند: نترس! زیرا در این بیماری از دنیا نخواهی رفت، بلکه خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می دهد و

۱) فرازی از دعای عهد حضرت صاحب الزمان (عجل) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده اند هر کس چهل صباح دعای عهد را بخواند از یاران حضرت مهدی (عجل) محسوب می شود.

۲) منابع: اثبات الهداة، جلد ۳، صفحه ۷۰۱؛ عنایات حضرت مهدی (عج)، صفحه ۶۴

عمری طولانی خواهی داشت. آن گاه قدحی را که در دست مبارک آن بزرگوار بود به دست من دادند و من از آن آشامیدم و همان لحظه سلامتی خود را بازیافتم و بیماری من به طور کامل مرتفع گردید، از جای خود بلند شده و نشستم که نزدیکان و افراد خانواده که همگی منتظر مرگ من بودند متعجب شدند و بسیار تعجب کردند. لیکن آن لحظه من جریان را برای آنان بیان نکردم. بعد از چند روز، جریان را برای اهل خانواده گفتم، که همگی از شوق و اشتیاقی که نسبت به حضرت مهدی پیدا کردند، گریستند، و در فراقش آه و ناله سر دادند.

[اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَائِكَ فِي أَوْلِيَانِكَ]



● حکایت هفدهم



آخرین دیدار^۱

جناب محمد بن عثمان عمروی رضی الله عنه نقل می کند که آخرین دیداری که با آن مهر تابان داشتم در کنار بیت الله الحرام بود که آن وجود مبارک دست به دعا برده بودند و این چنین لب های مبارکشان را به دعا گشوده بودند: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي»^۲ و آن گاه پرده خانه مبارک خدا را گرفته و عرضه داشتند: «اللَّهُمَّ أَنْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِي»^۳

نظری کن که دل غمزدگان شاد شود	گذری کن که جهان ز غم آزاد شود
رفتی و قلب محبان ز جفا ویران شد	تو بیا تا ز قدومت همه آباد شود

[اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِي وَلِيِّكَ الْفَرَجَ مَوْلَانَا ضَاحِبِ الزَّمَانِ]

(۱) منبع: اکمال الدین، جلد ۲، ص ۱۱۴؛ نجات یافتگان، ص ۱۵۵.

(۲) بار خدایا، آنچه به من وعده کرده ای، انجام ده.

(۳) بار خدایا انتقام مرا از دشمنانم بگیر.



● حکایت هیجدهم



نامه‌ای به امام زمان (عج)^۱

صاحب «اثبات الهداة» نقل می‌کند که، یکی از شیعیان از دنیا رفت، در حالی که هیچ گونه وصیت نامه‌ای از خود بر جای نگذاشته بود. و از طرفی اموال قیمتی و مهمی داشت که آنها را در خاک پنهان کرده بود و به هیچ یک از ورثه‌اش محل آنها را خبر نداده بود. آن گاه ورثه او حیران شدند و بناچار به خدمت جناب حسن بن جعفر قزوینی (ره) که از زهاد زمان بود مراجعه کردند تا مشکل ایشان را حل نماید و ایشان را از این بلا تکلیفی نجات دهد. جناب حسن بن جعفر (ره) از آنان رخصتی خواست. آن گاه متوسل به صاحب شیعیان شد و پس از عجز و ناله به درگاه آن حضرت، نامه‌ای به محضر مبارکشان نوشتند و در این مورد دست کمک به سوی آن عزیز مصطفی (ص) دراز کردند، که پس از مدتی کوتاه جواب از ناحیه مقدسه آمد که مال در فلان خانه، در فلان محل و زیر فلان سقف مخفی می‌باشد و وقتی که مراجعه کردند آن را یافتند و سر بر آستان مقدسش نهاده از او سپاسگزاری و تشکر نمودند.

[أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ. أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ

وَالسَّمَاءِ]^۲

(۱) منابع: اثبات الهداة، جلد ۷، صفحه‌ی ۳۵۶.

(۲) کجاست وجه خدا که به سوی او روی کنند اولیاء

کجاست سبب متصل میان زمین و آسمان (فرازی از دعای شریف ندبه.)



● حکایت نوزدهم



أَنَا صَاحِبُ الدَّارِ^۱

یکی از صلحای ابرار، از اهالی حله به نام حاج علی (ره) نقل می‌کند که، از منزل خود به قصد دیدار عالم بزرگوار حضرت آیت‌الله سید مهدی قزوینی (قدس سره) بیرون آمدم، در راه گذرم به قبر حضرت سید محمدبن زیدبن علی بن حسین (ع) افتاد که دیدم در کنار بقعه مبارکه، مردی جلیل‌القدر با چهره‌ی نورانی و درخشان سرگرم زیارت قبر مبارک حضرت سید محمد (ع) می‌باشند. بی‌اختیار جلو رفتم، سلام و عرض ادب کردم که جواب سلام را دادند و مرا با اسم صدا زدند و فرمودند: حاج علی! به زیارت جناب سید مهدی می‌روی؟ گفتم: بله آقا! فرمود: با هم برویم. گفتم: در خدمت آقا! به در خانه جناب سید مهدی رسیدیم. به او عرض کردم، مولای من! داخل شوید که من از اهل این خانه‌ام که آن بزرگوار فرمودند: تو داخل شو که من صاحب خانه‌ام «أَنَا صَاحِبُ الدَّارِ»^۲ حاج علی (ره) می‌گوید: من از این جمله آن شخص بزرگوار متعجب شدم. ولی جرأت پیدا نکردم چیزی سؤال کنم. آن‌گاه داخل منزل شدیم.

در حالی که عده‌ای از طلاب جهت بهره‌گیری از محضر آقا سید مهدی (ره) آنجا منتظر بودند. هنگام ورود همگی سراسیمه از جای خود بلند شدند و به آن مهمان بزرگوار عرض ادب و تواضع کردند. آن‌گاه با کسب اجازه از او در جای خود

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۲۲؛ نجم‌الثاقب، صفحه‌ی ۳۶۶؛ نجات یافتگان راسخی، صفحه‌ی ۱۲۲.

(۲) یکی از القاب مبارک حضرت مهدی موعود روحی له‌الفداه صاحب‌الدار می‌باشد.

نشستند، و آن آقا تشریف بردند بالای مجلس، و در محل نشستن سید نشستند. جناب سید مهدی داخل شد و بی اختیار به سوی آن مهمان عزیز رفت و متواضعانه در محضرش عرض ادب کرد و با کسب اجازه از او درس را آغاز کرد. آقا سید مهدی قزوینی (رحمة الله) خود می گوید هنگام ورودم با دیدن چهره دلربای آن مهمان عزیز اختیار از کف دادم و دل از قرارم رفت و نفهمیدم چگونه درس بگویم و آن چنان سکینه‌ای در خود احساس می کردم که تا آن روز در خود سراغ نداشتم! سید می گوید: پس از پایان درس مؤدبانه در محضرش نشستم و پرسیدم فدایت شوم، از کجا به حله آمده‌اید! که آن آقا جواب دادند، از شهر سلیمانیه (ضمناً سلیمانیه توسط احمد پاشا فتح شد). سید در ادامه خود تعریف می کند: من از پیمودن آن همه مسافت و اطلاعات جدید به شدت تعجب کردم، ولی نتوانستم بپرسم چگونه این همه راه را که حداقل ده روز طول می کشد، یک روزه طی نموده. سپس آن بزرگوار با هیبت و جلالت منحصر به فرد خود بلند شدند و همگی تا جلوی در خروجی، به دنبالش حرکت کردند، و وداع نمودند و تشریف بردند. همین که رفتند، سید گفت: راستی او چگونه این همه راه را آمده بود! چرا سؤال نکردید؟ اصلاً این شخص با این جلال و هیبت چه کسی بود؟ نکند او آقا و صاحبمان بود که امروز قدوم مبارک خود را به چشم ما گذاردند و ما غافل بودیم! همگی وحشت زده و با چشمان گریان به بیرون دویدیم. و در اطراف متفرق شدیم. اما هر چه گشتیم آن مهمان عزیز را ندیدیم. آن گاه متوجه لطف و عنایت و توجهات آن بزرگوار به سربازان و طلاب خود شدیم که در حلقه درس آنها نیز شرکت می کند.

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الدَّارِ]

ای جان فدای آنکه او، پیدای ناپیداستی
برگرد کویش هر دلی، سرگشته و شیداستی

دریای لطفش بیکران، امواج مهرش بی‌امان
در یاد رویش دیدگان، پر آب، چون دریاستی



معجزه امام عصر (عج) در دوران کودکی

قضیه شرفیابی سعدبن عبدالله قمی به محضر آن حضرت و پدر بزرگوارش. ابن بابویه و جمعی از ثقات علمای بزرگ نقل نموده‌اند که، جناب احمدبن اسحاق (ره) که از وکلای مورد اطمینان آقا امام حسن عسکری (ع) بود به همراه جناب سعدبن عبدالله قمی که ثقات اصحاب می‌باشد به جهت تقدیم وجوهات شیعیان و گرفتن پاسخ سؤالاتی به محضر مبارک پیشوای یازدهم (ع) رسیدند که شخص سعدبن عبدالله (علیه الرحمة) چنین روایت می‌کند که: چون به در دولتسرای مبارک امام یازدهم (ع) رسیدیم جناب احمدبن اسحاق علیه الرحمة رخصت دخول و شرفیابی از برای خود و مرا طلبید و با هم داخل شدیم. در حالی که وکیل امام (ع) با خود همیانی داشت که در آن ۱۶۰ کیسه از طلا و نقره بود که در زیر عبایش پنهان بود. که هر کدام از آن کیسه‌ها را یکی از شیعیان مهر زده و نزد حضرت فرستاده بودند. هنگامی که به سعادت ملازمت رسیدیم، در دامن مبارک آن حضرت کودکی با هیبت و عظمت و صف‌ناپذیری نشسته بودند که در کمال حُسن و جمال و جلال بود و در سر مبارکشان دو کاکل زیبا بود که متوجه شدیم حضرت مهدی (عج) می‌باشند و نزد آن حضرت گویی از طلا بود که به شکل انار درست شده و به نگین‌های زیبا و جواهرات گرانبها مُرَّصَع و مزین شده بود که یکی از اکابر بصره به عنوان هدیه برای آن بزرگوار فرستاده بود.

در دست مبارک آن حضرت نامه‌ای بود که کتابت می‌فرمودند و چون آن کودک مانع نوشتن امام (ع) می‌شد، آن حضرت آن گوی را به گوشه‌ای می‌انداختند و آن کودک دلربا به دنبال آن می‌رفت و امام (ع) کتابت می‌فرمودند. چون احمد بن اسحاق همیان را گشود و نزد حضرت امام عسکری (ع) گذاشت حضرت خطاب به آن کودک که همچون ماه بنی هاشم بودند، فرمودند که اینها هدایا و تحفه‌های شیعیان توست، بگشا و متصرف شو! که حضرت صاحب (ع) فرمودند: ای مولای من! آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم به سوی مال‌های حرام؟ پس آقا امام عسکری (ع) فرمودند که: ای پسر اسحاق! بیرون آور آن چه در همیان است تا فرزندم حضرت صاحب الامر (ع) حلال و حرام آنها را از یکدیگر جدا کند. پس احمد بن اسحاق کیسه‌ای از همیان بیرون آورد که آقا حضرت حجت (عج) فرمودند: این از فلان شخص است که در فلان محله قم می‌نشیند و شصت و دو اشرفی در این کیسه می‌باشد که ۴۵ اشرفی آن از قیمت ملکی است که از پدر به او ارث رسیده و فروخته است و ۱۴ اشرفی دیگر قیمت هفت جامه است که فروخته است و ۳ دینار دیگر از کرایه دکانش می‌باشد. که حضرت امام حسن عسکری (ع) خطاب به او فرمودند: راست گفتی فرزندم! بگو چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند. که آقا فرمودند: در میان اینها یک اشرفی هست که به تاریخ فلان زده‌اند و تاریخ آن فلان نقش است که نصف نقش آن محو شده است و یک دینار مقراض شده. ناقصی هست که یکدانه و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است. و وجه حرمتش این است که صاحبش در فلان سال و در فلان ماه و فلان روز نزد شخص جولائی که از همسایگانش بود، مقدار یک من و نیم ریسمان بود. و مدتی بر این گذشت که دزد آن را ربود. و آن مرد گفت: که آن را دزد برد ولی صاحب اینها او را تصدیق نکرد و از او تاوان گرفت. و ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود به همان وزن داد که آن را

بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است و چون احمد بن اسحاق کیسه را گشود و دینار به همان علامت‌ها، که حضرت صاحب‌الامر (ع) فرموده بود، پیدا شد و آن دو دینار را برداشت و باقی را تسلیم کرد؛ پس صره دیگر را بیرون آورد که حضرت مهدی (ع) فرمودند: این کیسه مال فلان شخص از فلان محله قم می‌باشد. و پنجاه اشرفی در این صره می‌باشد که ما دست به آن دراز نمی‌کنیم.

آن‌گاه احمد بن اسحاق پرسید چرا؟ که آقا فرمودند: این اشرفی‌ها قیمت گندمی است که میان او و برزگانش، مشترک بوده و حصه خود را زیاد کیل کرده و جدا نموده. ولی سهم آنها را کم داد و از مال آنها در این اشرفی‌هاست که حضرت امام عسکری (ع) فرمودند: راست گفתי فرزندم! آن‌گاه خطاب به احمد بن اسحاق گفت: این کیسه‌ها را بردار و به صاحبانش برسان که ما نمی‌خواهیم و اینها حرام است! تا آنکه تمامی کیسه‌ها را، به این نحو جمع و از یکدیگر تمیز و حلال و حرامش را جدا نمود. و آن‌گاه سعد بن عبدالله، خواست که از مسائل خود بپرسد که حضرت امام عسکری (ع) خطاب به او فرمود: آنچه می‌خواهی از نور چشم مهدی (عج) بپرس. آن‌گاه جمیع مسائل مشکله را پرسید و جواب‌های شفافی شنید و حتی بعضی از سؤال‌ها که از خاطرش محو شده بود، آقا از باب اعجاز بیادش آورد و جواب آنها را نیز به طرز زیبایی بیان فرمود. که مورد تعجب آن دو شده بود!

شما چشم انتظاران را، ز هجران، جان به لب آمد

بتاب ای کوکب رحمت، برافکن پرده از سیما

توگر، عارض برافروزی، جهان یکسر شود روشن

توگر قامت برافرازی، قیامت‌ها شود برپا

● حکایت بیست و یکم ●

دستور امام (ع) به ابن بابویه

مرحوم شیخ طوسی (قدس سره)، در کتاب معتبر «غیبت» نقل می‌کند که جناب ابی عبدالله حسین ابن بابویه (علیه الرحمة) نقل کرده است که در زمان نیابت جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (قدس سره) پدرم نامه‌ای به امام (ع) نوشت و از درگاه مقدسش جهت زیارت خانه خدا کسب تکلیف نمود که از ناحیه مقدسه جواب آمد که: «امسال از خانه‌ات خارج مشو!» پس پدرم بار دیگر نامه‌ای به محضر مبارک آن حضرت نوشت و گفت چون نذر واجب دارم آیا جایز است آن را انجام دهم یا خیر. که مجدداً از ناحیه مقدسه جواب آمد اگر ناچاری، با آخرین کاروان حرکت کن و زودتر حرکت منما. که طبق دستور آن امام عزیز با آخرین کاروان حرکت کرد و هنگامی که رفت، دید که تمامی کاروان‌ها که قبل از او حرکت کرده بودند، بر اثر حمله قرامطه و اسماعیلیان به حُجاج، همگی کشته و تار و مار شده بودند. ولی کاروان آنها که آخرین کاروان بود سالم ماند و همگی به سلامت برگشتند.^۱

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النُّجَاةِ]

آیت خدایی تو، جان مصطفایی تو،
 قلب مرتضایی تو، هفت سِرِّ قرآنی
 ما به محفل عشقت، همچو شمع و پروانه
 سوز و عاشقی در دل، داغ دل به پیشانی
 «الهی قمشه‌ای»

(۱) غیبت شیخ طوسی، ص ۲۵۶؛ منتخب الاثر، ص ۳۹۸.

● حکایت بیست و دوم

جریان هفتصد دینار

مرحوم شیخ کلینی (رحمة الله عليه) در کتاب شریف «اصول کافی» از قول بدر، خود اظهار می‌دارد که غلام جناب احمد بن حسن (ره) نقل می‌کند: وارد جبل ایران شدم اگر چه معتقد به امامت نبودم، اما در دلم همه ائمه اطهار (ع) را عمیقاً دوست داشتم. مشغول بودم، تا اینکه جناب یزید بن عبدالله، که از دوستان اهل بیت (ع) بود از دنیا رفت و در بستر مرگ وصیت کرد که اسب و شمشیر و کمر بند او را به هر شکل ممکن به مولا و سرورش حضرت بقیه الله اعظم (عج) برسانم. بدر می‌گوید من از ترس از کوتکین (یکی از امرای ترک دولت عباسی) آنها را پیش خودم به هفتصد دینار قیمت کرده که بعداً این مبلغ را به امام (ع) برسانم. و از این قضیه با احدی سخن نگفتم. مدت زمانی گذشت و این مبلغ نزد من بود، که ناگهان نامه‌ای از ناحیه مقدسه (ع) به من رسید، امام علیه السلام در آن نوشته بودند:

«آن هفتصد دینار ما را که از بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است بفرست.»^۱

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ]

گر جلوه کنی یا نکنی، حکم تو باشد

اما چه کنم، میل به افشای تو باشد

ای یوسف زهرا (ع)، سر، بازار محبت

با رشته کلافی سر سودای تو دارم

۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۵؛ کتاب الغیبة مرحوم شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۷۱؛ کتاب حضرت بقیه الله الاعظم (عج)، ص ۱۴۹.

● حکایت بیست و سوم ●

شیخ دُخنی^۱

جناب سید مرتضی نجفی علیه‌الرحمة نقل می‌کند^۲ که هنگام نماز مغرب به مسجد کوفه رفتم. در وسط محل جریان آب، چشمه مخروطی بود با راهی تنگ که فقط گنجایش یک نفر را داشت. آبش اما بسیار زلال و باصفا بود.

جهت تجدید وضو به آنجا رفتم، دیدم سید عرب جلیل‌القدری در نهایت اطمینان و آرامی و وقار با هیبت و جذبه خیره‌کننده‌ای در حال وضو گرفتن می‌باشند. از دیدن چهره تابناک او به من آرامش خاص و صف‌ناپذیری دست داد که تا آن روز در خودم سراغ نداشتم. با عشق خاصی نظاره‌گر وضوی آن چهره‌ی دلربا شدم، تا اینکه وضویشان را با دقت و صفایی - که تا آن روز در کسی ندیده بودم - گرفتند و جهت اقامه نماز تشریف بردند. من به جهت تعجیل به او گفتم: آیا نمی‌خواهید با این شیخ نماز جماعت بخوانی؟ که خطاب به من فرمودند: نه! زیرا او، شیخ دُخنی است. من تعجب زده برگشتم و وضو گرفتم و سراغ نماز رفتم. پس از اقامه نماز، هر چه گشتم آن سید جلیل‌القدر را ندیدم.

پس متوحش شدم و سراغ شیخ رفتم و جریان را برای او تعریف کردم، که ناگهان دیدم رنگ از رخسارش پرید و حالش دگرگون گردید، و من تعجب زده پرسیدم جریان چیست؟ که شیخ گفت: من کشاورزی دارم و امسال ارزن کاشته بودم، چون به نماز ایستادم، در فکر زراعت و آفات آنها افتادم. و تا آخر نماز کلاً فکرم در ارزن‌ها و برداشت آنها می‌گذشت که مرا از حالت نماز خارج ساخته بود. و آن سید و الامقام،

(۱) دُخْنُ به معنای ارزن می‌باشد.

(۲) برگرفته از کتاب چهره درخشان امام زمان (عج)، ج ۲، ص ۵۷۵.

شما خبر داده‌اند.

[السلام عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوَلَايَةِ،

أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَفِعْلًا]

هر شب به دل غمزده، غوغای تو دارم

نقشی به دل از، قامت رعناى تو دارم

غایب ز نظر باشی و در قلب هویدا

از دیده دل، دیده به بالای تو دارم

● حکایت بیست و چهارم

هُوَ صَاحِبُكُمْ

مرحوم علامه مجلسی (قدس سرّه) روایت می‌کند از جناب یعقوب بن منفوش (ره) که نقل می‌کند به محضر مبارک حضرت امام حسن عسکری (ع) شرفیاب شدم. در حالی که امام (ع) در صحن مبارک خانه‌ی خود نشسته بود، و در کنار آن حضرت پرده‌ای آویزان بود، عرض کردم: مولای من! صاحب ما بعد از شما کیست؟ که آقا دستور دادند پرده را کنار بزن! چون به دستور امام (ع) پرده را کنار زدم، دیدم کودکی زیبا باوقار و هیبت امامت، بیرون آمد و روی زانوی مبارک پدر بزرگوارش نشست. آن‌گاه پیشوای یازدهم (ع) خطاب به من فرمودند: «هُوَ صَاحِبُكُمْ». این فرزندم بعد از من صاحب شماست. سپس خطاب به میوه دل خود فرمودند تا وقت معین داخل خانه شود. و آن‌گاه حجت دوازدهم (ع) در برابر دیدگان من وارد خانه شدند و پس از آن امام حسن (ع) خطاب به من فرمودند: ای یعقوب! نگاه کن چه کسی در منزل است! و

من به دستور امام (ع) عمل کردم، اما هرگز کسی را در آنجا نیافتم!

● حکایت بیست و پنجم ●

دیدار در نماز

مرحوم آخوند ملا زین العابدین سلماسی (ره) که از شاگردان نزدیک مرحوم سید بحر العلوم (ره) بوده است، نقل می‌کند که مادر حرمین مطهر حضرت امام هادی (ع) و حضرت امام عسکری (ع) با جناب علامه بحر العلوم (قدس سره) نماز می‌خواندیم. چون تشهد رکعت دوم تمام شد و آقا سید خواست که برای رکعت سوم برخیزد، ناگهان حالتی به او عارض شد که اندکی توقف نمودند و بعد بلند شدند. پس از پایان نماز همگی متعجب بودیم. اما کسی جرأت نداشت از آقا راجع به علت توقف در نماز سؤال کند. خلاصه، همگی به منزل برگشتیم و صرف غذا را مهمان آقا بودیم. پس از آماده شدن سفره غذا، یکی از سادات بر سر سفره نشسته بود، خطاب به من گفت: تو که از همه ما به آقا نزدیکتری سر آن توقف آقا را در نماز از ایشان سؤال کن! و در حال گفت و گو بودیم که جناب بحر العلوم متوجه ما شدند و فرمودند: گفت و گوی شما بر سر چیست؟ که من به خودم جرأت دادم و به آقا عرض کردم، دوستان می‌خواهند سر آن حالتی که در نماز به شما دست داد بفهمند. که جناب سید بحر العلوم علیه الرحمه پس از مکشی معنادار فرمودند: حضرت حجة ابن الحسن روحی له الفداه برای عرض سلام و زیارت پدر و جد بزرگوارشان علیهما السلام وارد حرم مطهر شدند و هنگام ورود آن حضرت، مشاهده جمال بی مانند و منور آن عزیز، مرا از خود

بی خود کرد. تا آنکه از روضه مبارکه بیرون رفتند و من به خودم آمدم.^۱

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الْأَيْمَةِ الْحُجَّجِ الْمَعْصُومِينَ وَالْإِمَامِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ.]

مدعی نیست که، انکار کند جلوه یار

آیه حُسن تو در، بام و دری نیست که نیست

راسخ از، عشق تو، در روز ازل گفت بلی

به جز از عشق تو، در وی اثری نیست که نیست



● حکایت بیست و ششم

صوت قرآن حضرت مهدی (عج)

عالم فاضل متقی جناب میرزا حسین لامیجی که در مجاور نجف اشرف می زیسته، از قول شاگرد مقرب جناب بحر العلوم (قدس سره) جناب ملا زین العابدین سلماسی که خود از علمای ربانی بوده است، نقل کرده که روزی در مجاورت مرحوم بحر العلوم به حرم مطهر آقا امیرالمؤمنین (ع) مشرف شدیم. که به محض ورود، دیدیم سید بر خلاف معمول، شروع به خواندن این بیت شعر کرد:

«چه خوش است صوت قرآن

ز تو دلربا شنیدن»

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

و تبسم زیبایی نمود. آن گاه وارد حرم مطهر شد. پس از دخول به حرم مطهر و

انجام زیارت به خود جرأت داده و از آن جناب علت قرائت آن بیت شعر را هنگام

دخول به حرم مطهر آقا امیرالمؤمنین (ع) سؤال کردم. که آقا، پس از تأملی، جواب

(۱) نجم الثاقب، ص ۷۵. جنة المأوی، حکایت ۱۱. عنایات حضرت مهدی (عج)، ص ۶۹

دادند. هنگامی که وارد به حرم مطهر شدیم دیدم حُجَّت خدا حضرت صاحب (ع) بالای سر مبارک جدّ خود قرآن تلاوت می‌کنند و چون صدای دلربای آن عزیز را شنیدم، بی اختیار آن بیت شعر را قرائت نمودم.^۱

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن
به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

[صلی الله علیک یا شریک القرآن]



شفای عطوه زیدی

مرحوم نوری (قدس سرّه) صاحب «نجم الثاقب» از علی بن عیسی اربلی صاحب «کشف الغمّه» روایت می‌کند، و او از قول جناب سید باقی بن عطوه علوی حسنی (ره) نقل می‌کند که: پدرم عطوه، زیدی (زیدی مذهب) بود و دارای مرضی بود که اطبا از علاجش عاجز بودند. در حالی که او عقیده به امامت ائمه اطهار (ع) و حضرت صاحب الزمان (عج) نداشت و می‌گفت من عقیده شما را قبول ندارم، مگر اینکه صاحب شما حضرت مهدی (عج) بیاید و مرا از این مرض نجات بدهد. مدّتی بدین منوال درد می‌کشید. ولی از عقیده‌ی خود بر نمی‌گشت و همان حرفش را تکرار می‌کرد. تا اینکه شبی همه ما یک جا جمع بودیم که ناگهان همگی فریاد پدر را شنیدیم که می‌گوید: «بشتابید! بشتابید!» چون ما با عجله به نزد او رفتیم، خطاب به ما گفت: بدوید و صاحب خود را دریابید که همین چند لحظه پیش از بالین من بیرون رفت! و ما، فوراً به بیرون دویدیم، اما کسی را ندیدیم.

(۱) نجم الثاقب، ص ۷۹؛ عنایات حضرت مهدی (عج)، ص ۷۱.

به نزد او برگشتیم و پرسیدیم که جریان چه بود؟ باگریه و ناله گفت: همان لحظه که صدا زدم، شخص بزرگواری با هیبت و وقار خاصی همانند طیبیان به بالین من آمد و مرا با اسم صدا زد: یا عطوه! من بی اختیار شدم و پرسیدم شما که هستید؟ که فرمودند: من صاحب پسران توام و آمده‌ام که تو را شفا و از مریضی نجات بدهم. و آن‌گاه دست مبارکش را دراز کرد و بر موضع درد من مالید و همان لحظه درد من قطع شد، و من اثری از آن کوفت در بدنم ندیدم. و پس از آن کاملاً خوب شد و عقیده‌اش نیز عوض شد و تا مدت‌های مدید زنده بود و با قوت و توانایی زندگی کرد و هرگز دچار مریضی نشد. که این جریان در نزد همه‌ی مردم آنجا مشهور بود.^۱

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الطَّيِّبِينَ وَ الطَّاهِرِينَ]

گفتم که روی خوبت، از من چرانهان است

گفتا تو خود حجابی، ورنه رُخم عیان است

گفتم که از که پرسم، جانا نشان کویت؟

گفتا نشان چه پرسى آن کوى بى نشان است

[فیض کاشانی]

● حکایت بیست و هشتم

عنایت مولای شیعیان به یک خانم سنی زاهدانی

حدود سه سال پیش نامه‌ای از زاهدان به اطلاعات مسجد مقدس جمکران رسید که توسط حاج آقای توانا که از خدمتگزاران مخلص مسجد مقدس می‌باشند در اختیار مؤلف قرار گرفت که مضمون آن به این شرح بود:

(۱) نجم‌الثاقب، حکایت ۹، ص ۳۲۹.

زنی هستم اهل زاهدان که حدود هشت سال پیش ازدواج کرده بودم، ولی صاحب اولاد نمی شدم و دلم برای یک بچه پر می کشید. به خیلی از دکترها مراجعه کردم فایده‌ای نبخشید تا اینکه یک خانم شیعه زاهدانی مرا راهنمایی کرد که اگر به مسجد مقدس جمکران قم بروی و متوسل به امام زمان (عج) ما شیعیان شوی حتماً جواب خواهی گرفت. ابتدا به شوهرم که سنی است، گفتم و او مرا مسخره کرد! ولی با این حال به شوهرم اصرار کردم که به جمکران بروم. خلاصه بعد از چندین ماه اصرار و التماس، او راضی شد که فقط یک شب به قم بیایم و برگردم. از زاهدان به قم آمدم و شب چهارشنبه‌ای بود که به مسجد مقدس جمکران رسیدم. سیل عجیب جمعیت مرا از خود بی خود کرد و بی اختیار شروع کردم به ناله و زاری و گفتم: ای صاحب شیعیان! من که شما را نمی شناسم، اما نگذارید دست خالی برگردم و شوهرم مرا نیش زخم بزند. خلاصه تا صبح گریه و زاری کردم و صبح زود با حالی زار و دلی شکسته روانه زاهدان شدم و بعد از یکی دو ماه در خودم احساس حمل کردم و نهایتاً اینکه در کمتر از ده ماه بعد از آمدنم به جمکران، خداوند به من دو دختر زیبا داد که اسم یکی از آنها را به نشانه قدردانی اسم مادر امام زمان (عج) نرجس گذاشتم و حالا خیلی دلم می خواهد که شیعه شوم، اما خانواده‌ی شوهرم موافقت نمی کنند.

ولی شما شیعیان قدر امام زمان خود را بدانید و از او بهره ببرید و او را غریب و تنها نگذارید.

[صلی الله علیک یا خلیفة الرحمان]

تو آن آئینه ایزد نمایی	تو آن مصداق والشمس و الضحایی
نهان تاکی به پشت ابر غیبت	بود خورشید از نورت ضیایی



● حکایت بیست و نهم

برات خانه خدا

یکی از خدام باصفای حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) که مدت‌های مدیدی در چنگال بعثیان اسیر بوده و چه شکنجه‌های فراوانی که تحمل نموده، شخصاً برای حقیر قضیه زیر را تعریف کرد که آن را تقدیم می‌نمایم. ایشان فرمودند:

پس از برگشت از اسارت و تسکین احوال، جهت عرض ادب و خدمت به حرم مطهر بی بی دو عالم (علیهاالسلام) مراجعه نمودم که پس از عنایت آن بی بی کریمه مشغول به خدمت افتخاری در حرم مطهر شدم و با عنایت آقا امام زمان (عج) در مسجد مقدس جمکران نیز توفیق خدمت پیدا کردم. روزی جلوی در شماره یک مسجد مقدس جمکران مشغول به خدمت بودم که دیدم سید جلیل‌القدری با صفا و هیبت غیر قابل وصفی که معمم هم بودند، در حال تشریف فرمایی به داخل مسجد مقدس می‌باشند.

من دست به سینه گذاشته و عرض ادب نمودم که آن بزرگوار جلو آمده و مرا با اسم صدا زد و گفت: فلانی! می‌خواهی به مکه بروی؟ من گفتم: آقا! فعلاً واجب‌تر از مکه هم دارم و امکان مکه رفتن ندارم و با تبسمی گفتم: اصلاً مکه، خانه خدا کجا و ما فقرا کجا! که آقا سید مجدداً پرسیدند: گفتم شما می‌خواهید بروید یا نه؟ من دوباره گفتم: آقا حقیقتاً من، دو سه دختر بزرگ دم بخت در خانه دارم که تهیه اثاثیه و جهیزیه‌ی آنها، برای من واجب‌تر است تا مکه. که او با لحن زیبایی فرمودند: آنها هم خدایی دارند! آیا شما دوست دارید به زیارت خانه خدا بروید؟ من گفتم: آقا! این یکی از بزرگترین آرزوهای من است. اما چیزی در بساط ندارم. گفت: تو همین جا

باش تا من نماز بخوانم و برگردم. که من گفتم چشم! پس از رفتن او من مات و مبهوت ماندم بودم که خدایا! این آقا سید که بود و چگونه مرا می شناخت و حال با من چه کار دارد؟ شدیداً به فکر فرو رفته بودم، در همین افکار بودم که دیدم آقا طبق وعده، نمازشان را خواندند و برگشتند و آمد جلو و دست به جیب مبارک خود برد و یک برگ کاغذ تا شده‌ای را به من داد و گفت فردا می روی شهر ری، پشت حرم مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) فلان عطاری، و این برگه را به او می دهی تا کارت را درست کند. من گفتم چشم آقا و دست مبارکش را بوسیدم و برگه را گرفتم و آقا تشریف بردند. از خوشحالی نمی دانستم چه کار کنم. اصلاً باورم نمی شد که این قضیه در بیداری بوده است. مکرراً آن برگ مبارک را که بوی عطر عجیبی می داد می بوسیدم و بر چشمانم می گذاشتم و گریه می کردم. به هر حال شیفته در مسجد تمام شد.

پس از عرض ادب و خواندن نماز امام زمان (عجل) به منزل رفتم و به خانواده‌ام گفتم که من فردا می خواهم به مکه بروم که همگی متعجب شدند و هیچ کدام باور نکردند و فکر کردند من شوخی می کنم. من از جریان برای آنان چیزی نگفتم ولی با جدیت گفتم که باور کنید. فردا عازم هستم، بروید ساک و وسایل شخصی‌ام را آماده کنید. آنها گفتند: آخر چطور ممکن است هر کس به مکه می رود از مدت‌ها قبل ثبت نام می کند، مدارک تحویل می دهد، پرونده تشکیل می دهد. که من گفتم به هر حال من فردا عازم هستم. و خودم به اطاقی رفتم و تا صبح خلوت کردم و به عبادت و توسل پرداختم و حال خوبی آن شب داشتم که صبح شد. از خانواده در عین ناباوری که داشتند خدا حافظی کردم و به حرم مطهر بی بی خوبم آمدم. پس از عرض ادب و زیارت، عازم شهر ری شدم پس از رسیدن گفتم اول به زیارت آقا عبدالعظیم (ع) بروم. بعد از زیارت به آن عطاری مراجعه می کنم. خلاصه طرز ادب را رعایت کردم. اول به زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) و دو امامزاده مجاور، حضرت حمزه (ع) و حضرت امامزاده طاهر (ع) شرفیاب شدم و پس از زیارت و نماز و عرض ادب، از

حرم مطهر خارج شده و به سراغ آن آدرسی که آقا سید داده بودند رفتم، که دیدم دقیقاً در همان محل یک عطاری است که شخص باصفا و نورانی آنجا ایستاده که به محض دیدن من، خطاب به من گفت: تو کجا هستی که از صبح تا به حال منتظر تو هستم. از او عذرخواهی کردم و پس از سلام و خسته نباشید، آن برگ مبارک را به او دادم، همین که برگ را از من گرفت به چشمانش مالید و دیدم که اشک از چشمانش جاری شد. اما به روی خودش نیاورد و به من گفت برویم که دیر شده و با هم راه افتادیم و فوری در اندک زمانی مدارک مرا مهیا کرد و به عنوان خادم کاروان عازم شدم. من تا آن لحظه باورم نمی شد که آیا واقعاً عازم مکه هستم؟ آیا خواب هستم یا در بیداری؟ آن سید بزرگوار که بودند؟ به هر حال غرق در این افکار به مقصد رسیدم. پس از رسیدن آنجا، حاج آقای (الف) که از مداحان مخلص اهل بیت (ع) و فردی اهل زهد و تقوا می باشد که این حقیر مؤلف نیز به او ارادتی خاص دارد و از مقربان الهی و شیفتگان حضرت مهدی (عج) می باشد، به استقبال من آمد و چشمان مرا بوسید و به من گفت: فلانی! تو این مدت میهمان عزیز ما هستی، و کار به هیچ چیز هم نداشته باش، فقط به زیارت و عبادت پرداز. به هر حال، ایام زیارتی با لذتی و صف ناپذیر طی شد که قابل بیان نیست. بعداً فهمیدم همه آن توفیقات، از عنایات مهدی فاطمه (ع) بوده است.

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ

الْوَاسِعَةُ وَعَدَا غَيْرَ مَكْذُوبٍ.]

دل می رود زدستم، صاحب زمان، خدا را

بیرون خرام از غیب، طاقت نماند ما را

ای کشتی ولایت، از غرق ده نجاتم

باشد که باز ببینم، دیدار آشنا را

ای صاحب هدایت، شکرانه ولایت

از خوان وصل بنواز، مهجور بیگوارا

ده روزه مهر گردون، افسانه است و افسون

یک لحظه خدمت تو، بهتر ز ملک دارا

● حکایت سرام

بند پوتین

شهید بزرگوار توسلی (ره) از شهدای عزیز شهر مقدس قم می‌باشد. پس از مدت‌ها جانفشانی در جبهه‌ها به درجه رفیع شهادت رسید. در دفتر خاطراتش نوشته است: نزدیک یکی از عملیات‌های مهم بود و ما در خط مقدم بودیم. خلاصه، شب عملیات فرار رسید و همه بچه‌ها پس از خلوت‌های شبانه و نماز شب و راز و نیاز و دعای توسل، آماده رفتن به عملیات شدیم. من پس از آنکه لباس‌هایم را پوشیدم و پوتین‌هایم را به پایم کردم تا پس از پوشیدن کلاه و پیشانی‌بند، بندهای آنها را ببندم، و راه بیفتم که، دیدم شخصی دارد بندهای پوتین مرا می‌بندد. من فکر کردم یکی از بچه‌های سنگر است و خجالت کشیدم! گفتم: آقا زحمت نکشید! مرا شرمنده نکنید! خودم می‌بندم و نگاه کردم و دیدم سید بزرگواری که قبلاً هم چهره‌ی مبارک او را دیده بودم به من تبسمی زیبا نمود و گفت: «من بند پوتین سربازهایم را هم می‌بندم!» و بعد دیگر کسی را ندیدم. در حالی که بند پوتین‌هایم هر دو منظم بسته شده بودند. و من با دریای شرمندگی از لطف و عنایات آن وجود مبارک راهی عملیات گردیدم.^۱

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مُحَبَّةَ اللهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ فِي أَرْضِهِ]

منم که مُهر نبی و ولی، پناه من است

دعای نایب حق، ورد صبحگاه من است

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدِ الله

گدای خاک ره دوست، پادشاه من است

(۱) عین دستخط شهید نزد مولف موجود می‌باشد.

● حکایت سر و یتیم

سفارش حضرت برای مریض‌ها

فاضل بزرگوار جناب طبرسی نوری (ره) روایت کرده است از قول جناب شیخ صالح ابراهیم کفعمی رحمه الله علیه از کتاب «بلد الامین» که مرویست از مولایمان حضرت مهدی (ع) که هر کس دعای ذیل را با تربت آقا امام حسین (ع) در ظرف نو، بشوید و بخورد از مریضی شفا یابد و آن دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَلِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ كَفَاءٌ هُوَ الشَّافِي شِفَاءً وَهُوَ الْكَافِي كَفَاءً اذْهَبِ الْبَأْسَ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءً لِأَيَّ غَادِرَةٍ سَقَمَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النَّجَاءَ» و نقل می‌کند شخصی از جناب سید زین الدین علی بن الحسین حسنی رحمه الله علیه این دعا را آموخت که در مجاور کربلای معلی زندگی می‌کرد و در خواب از مرض خود به حضرت مهدی (عج) شکایت کرد که آقا همین دستور را فرمودند که با نوشتن و شستن و خوردن همین دعا، اندک مدتی پس از انجام دستور آقا، از مرض سخت خود عافیت یافت.

[اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ

وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً]

هر جا که هست، پرتو روی حبیب هست

هر جا روم خیال تو در دیده‌ی من است

لیکن امید وصل توأم عن قریب هست

هر چند دورم از تو، که دور از تو کس مباد

دردا که درد نیست و گرنه طبیب هست

دوری ز خدمت تو ز نقصان شوق ماست

● حکایت سر و دوم

توقیع مبارک آقا به شیخ مفید (ره)

در زمان مرجعیت فقیه اعظم جناب شیخ مفید (قدس سره) شخصی خدمت آن جناب رسید و از ایشان سؤال کرد که زن حامله‌ای از دنیا رفته، حال بفرمایید تکلیف چیست؟ آیا بایستی به همان حال او را دفن کنیم، یا اینکه بچه را درآوریم؟ شیخ مفید به او پاسخ داد که لازم به پاره کردن شکم آن زن نیست، او را با حملش با هم به خاک بسپارید. هنگامی که آن شخص سائل از خدمت شیخ مفید (ره) خارج و روانه اجرا شد، ناگهان دید، سواری شتابان به سوی او می‌آید و آمد نزدیک و فرمود شیخ گفته‌اند زیاد عجله نکنید و جواب سؤال شما از این قرار است که ابتدا بچه را از شکم او درآورید و بعد شکم او را بانخ و سوزن بدوزید و آن‌گاه دفن کنید و آنان همان‌طور عمل کردند. خلاصه از این جریان مدت زمانی می‌گذرد و همان شخص مجدداً خدمت جناب شیخ مفید (قدس سره) می‌رسد و قضیه آن روز را برای شیخ مفید، تعریف می‌کند، که شیخ مفید با تعجب به آن شخص گفت: من هرگز کسی را نفرستادم! و به هر حال فهمید که آن شخص از ناحیه مبارک حضرت ولی عصر (عج) بوده است و حضرت جلوی اشتباه او را گرفته‌اند و گرنه طفلی معصوم به زیر خاک دفن می‌شد.

شیخ از اینکه مسأله را غلط پاسخ داده خیلی ناراحت شده و در را به روی خود بست و گفت من دیگر فتوا نمی‌دهم. کسی که این‌طور فتوی بدهد، باید در خانه بنشیند، و فتوی ندهد. خلاصه چند روزی گذشت تا اینکه موفق به دریافت توقیعی مبارک از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر (عج) گردید، که آقا نوشته بودند: «جناب شیخ بر شماست که فتوی دهید و کوتاهی نکنید و بر ماست که نگذاریم در فتوای

شما خطا واقع شود» و این بود که شیخ مفید (ره) خوشحال شد و مجدداً به پاسخگویی امور مسلمین پرداخت.

وَصَاحِبُ الدَّارِ وَنُورُ الْأَتْقِيَا وَصَاحِبُ الْعَصْرِ وَغَوْثُ الْفُقَرَاءِ
وَعَايَةُ النُّورِ وَلِيُّ اللَّهِ وَمَنْقِذُ الْأُمَّةِ بِأَبِ اللَّهِ

[آیت الله فقیه ایمانی]

مژده ای دل که مسیحانفسی می آید که زانفاس خوشش بوی کسی می آید
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید.



● حکایت سر و سوم

تشریف شیخ انصاری قدس سره به محضر مبارک امام زمان (عج)

آقا سید محمد بهبهانی به دو واسطه از یکی از شاگردان جناب شیخ انصاری علیه الرحمة نقل می کند که در یکی از زیارات مخصوصه که به کربلای معلی مشرف شده بودم، شبی بعد نیمه های شب برای استحمام از منزل بیرون آمدم و چون کوچه ها گل بود، چراغی با خود برداشتم. از دور شخصی را شبیه به شیخ دیدم، چون قدری نزدیکش رفتم، دیدم شیخ است. در فکر افتادم که در این موقع شب، آن هم در این گل و لای، با آن چشم های ضعیفش کجا می رود؟ من برای اینکه مبادا کسی شیخ را در کمین داشته باشد، آهسته از پشت سر، او را تعقیب کردم تا اینکه شیخ به در خانه قدیمی و مخروبه ای در بیرون شهر رسید. بر در آن منزل ایستاد و شروع به خواندن زیارت جامعه کرد و زیارت را با توجهی خاص خواند و آن گاه داخل آن منزل گردید. من دیگر چیزی نمی دیدم، ولی صدای شیخ را می شنیدم، گویا که شیخ با کسی تکلم می کند. من پس از آن به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر حضرت

ابا عبدالله الحسین علیه السلام مشرف شدم و شیخ اعظم را در آن مکان شریف در حال عبادت دیدم.

من چیزی به شیخ نگفتم تا اینکه بعد از پایان مسافرت در نجف اشرف، خدمت استاد بزرگوارم جناب شیخ رحمة الله علیه رسیدم و قضیه آن شب را معروض داشتم. ابتدا شیخ منکر شد. ولی پس از اصرار زیاد من، گفت: مشروط به اینکه قول بدهی تا من زنده هستم به کسی نگویی، به تو می گویم. گفتم: قول می دهم! شیخ گفت: گاهی برای رسیدن خدمت وجود مبارک امام عصر (عج) مأذون می گردم، و در آن منزل که تو پیدا نخواهی کرد می روم و زیارت جامعه را می خوانم، چنانچه بعد از آن اذن برسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازمه و سؤالاتم را از آن سرور دو عالم می پرسم.^۱

الْفَوْثُ وَالْمُغِيثُ وَالْمَلَاذُ	الْعَوْنُ وَالْمَعِينُ وَالْمَعَاذُ
شَمْسٌ ضِيَاءٌ قَمَرٌ مُنِيرٌ	مُهَذَّبٌ مُؤْتَمَرٌ أَمِيرٌ ^۲
آنان که خاک را به نظر، کیمیا کنند	آیا بود که گوشه‌ی چشمی، به ما کنند
یک دم چه می شود که، ز ما یاد آورند	آنان که پنج وقت به او اقتدا کنند
وصل امام، فیض میسر نمی شود	شاهان، کم التفات، به حال گدا کنند

● حکایت سر و چهارم

نجات سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن موسوی رشتی (ره)

مرحوم نوری و محدث قمی (ره) و دیگران نقل کرده اند مرحوم آقا سید حسن رشتی موسوی شخصاً روایت کرده است که، در سال [۱۲۸۰ هـ - ق] به عزم زیارت بیت الله الحرام از رشت به تبریز رفتم و از آنجا مرکبی کرایه کرده تنها روانه شدم. در منزل

(۱) زندگانی شیخ اعظم انصاری، ص ۱۰۶. عنایات حضرت مهدی (عج)، (ر - ج - ک)، ص ۸۷

(۲) سیمای حضرت مهدی (عج)، ص ۳۲۳.

اول، سه نفر دیگر که آنان نیز عازم خانه خدا بوده‌اند با من رفیق شدند و با هم به راه افتادیم. پس از پیمودن مسافتی از راه با هم، در بین راه، هوا منقلب شد و برف شروع به باریدن گرفت، به طوری که رفقا هر کدام سر خود را با پارچه‌ای پیچیدند تا از سرما در امان بمانند و سرعت خود را تندتر کردند. من هر چه کردم که بتوانم با ایشان بروم ممکن نشد. سرانجام عقب ماندم و آنان نیز متوجه ماندن من نشدند و رفتند. ناچار در آن هوای سرد که همراه با برف و کولاک بود، ظلمات شب قدرت رفتن را از من گرفت و مرکب من به کلی ایستاد و هر چه کردم حرکت نکرد.

از اسب پیاده شده و همان جا نشستم، در حالی که تمام بدنم یخ کرده بود و به شدت مضطرب و نگران بودم، که ناگهان دلم متوجه وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) شد و دلم شکست و دست به دامن مبارک آن عزیز زدم و از ته دل آن پناه شیعیان را صدا زدم که در آن ظلمات شب مرا نجات بدهد و گرنه قطعاً یخ زده و جان می‌دادم. در همین حال بودم، ناگهان در نزدیکی خود باغی دیدم که پر از درختان بود و شخصی بزرگوار با هیبت و جلال خیره کننده‌ای زیر درختان. همین که چشمم به او افتاد، دلم پر از امیدگشت و شوق خاصی مرا فرا گرفت و به خود گفتم: عجب آدم بی توجهی هستم که این باغ به این عظمت را تا کنون در نزدیکی خود ندیده‌ام، در حالی که آنجا جز بیابانی وسیع و برهوت چیزی نبود. به هر حال، همین که آن شخص بزرگوار را دیدم، بی اختیار به سویش دویدم و عرض ادب کردم، و گفتم: به دادم برسید! من زائر خانه خدا هستم و رفقایم رفته‌اند و من در این سرما و کولاک ایشان را گم کرده‌ام و راه را نمی‌دانم. دیدم به زبان فارسی جواب سلامم را داد و به من فرمود: نافله بخوان تا راه را پیدا کنی! در حالی که آن منطقه همه عرب‌نشین بودند و فارسی زبان در آنجا کم‌زندگی می‌کرد. من شروع به خواندن نافله شب کردم تا تمام شد. دیدم مجدداً آن شخص نورانی نزدیک من آمد و خطاب به من فرمود: جامعه بخوان! تا راه را پیدا کنی! من زیارت جامعه کبیره را از حفظ نداشتم و اکنون هم از حفظ ندارم، ولی آنجا به محض اینکه آن بزرگوار به من فرمودند و خودشان به درون باغ رفتند، من

بی اختیار بلند شدم و امام زمان (ع) را در نظر گرفتم و تمامی زیارت جامعه کبیره را از حفظ خواندم و امام زمان (عج) را با زیارت جامعه زیارت کردم.

پس از اتمام زیارت شریفه جامعه، دیدم آن بزرگوار مجدداً از درون باغ آمدند و نگاهی محبت آمیز به من فرمودند و از من پرسیدند: هنوز که اینجایی و نرفتی! سید حسن (ره) می گوید من بی اختیار شروع به گریه کردم و گفتم: به خدا راه را نمی دانم. فرمود: عاشورا بخوان! من که عاشورا را نیز از حفظ نداشتم و اکنون نیز از حفظ ندارم، از جا بلند شدم و رو به طرف قبر مطهر آقای شهیدان حضرت امام حسین (ع) کردم و زیارت عاشورا را با حالی خوش خواندم که تا آن روز آن چنان حالی پیدا نکرده بودم و بعد از آن روز هم دیگر آن حال خوش به من دست نداد. پس از اتمام زیارت عاشورا و گفتن کامل لعن ها و سلام ها و خواندن دعای شریفه علقمه^۱ مجدداً آن آقای بزرگوار برای بار چهارم از درون باغ به نزد من آمدند و پرسیدند: نرفتی؟ هنوز اینجا هستی! من گفتم به خدا راه را بلد نیستم و به تمامی اوامر شما نیز عمل کردم. آن بزرگوار فرمودند: ناراحت نباش! من تو را به قافله ات می رسانم. آن گاه به درون باغ رفت، مرکبی سوار شدند و به بیرون آمدند و به من فرمودند: سوار شو! من پشت سر مبارک او سوار شدم و افسار اسبم را کشیدم اما هر چه کردم، اسبم حرکت نکرد، چون حسابی یخ کرده بود. که آن شخص بزرگوار به من فرمودند: عنان اسب را به من بده! همین که عنان اسبم را به دست راست آن بزرگوار دادم، دیدم اسب در نهایت تمکین و فرمانبرداری به راه افتاده و حرکت کرد. سپس آن بزرگوار همچون پدری مهربان، دست مبارکش را بر زانوی من گذاشت و به من فرمودند: شما چرا نافله نمی خوانید! و سه بار تکرار کردند: نافله، نافله، نافله. و بعد فرمودند: شما چرا عاشورا نمی خوانید! و سه بار تکرار کردند: عاشورا، عاشورا، عاشورا. و آن گاه عرضه داشتند: شما چرا جامعه نمی خوانید؟ و سه بار تکرار فرمودند: جامعه، جامعه، جامعه.

(۱) دعای علقمه دعای بسیار شریف و مجرب است که بایستی بعد از زیارت عاشورا قرائت شود و در خواندن آن تأکید شده که مرحوم محدث قمی (ره) روایتی از امام صادق (ع) در باب فضایل این دعا در مفاتیح آورده اند.

در هنگامی که راه را طی می‌کردیم من به نحوه حرکت او دقت کردم. دیدم به نحو دایره‌وار حرکت می‌کند که تا آن روز ندیده بودم به نظرم می‌آمد زمین زیر پا می‌پیچد و من غرق در لطف و صفا و کمالات و الطاف پدران آن بزرگوار شده بودم. یک دل نه صد دل خود را وابسته و دلداده او می‌دیدم و دلم می‌خواست خم شده به پشت پای او بوسه بزنم. اما خجالت می‌کشیدم. در همین افکار بودم که ناگهان آن آقای عزیز برگشت و با لحن دلنشین به من فرمود: اینها رفقای شما هستند که کنار نهر آب فرود آمده و برای نماز صبح وضو می‌گیرند، می‌توانی به آنها ملحق شوی. آن‌گاه من از مرکب او پیدا شده و خواستم که سوار بر اسب خودم شوم، نتوانستم. دیدم آن بزرگوار از مرکب پیاده شدند و مرا کمک کرد تا سوار شدم و سر اسب را به طرف رفقایم برگردانید و اسب حرکت کرد.

همین که چند قدمی به جلو رفتم، ناگهان به خودم آمدم که این شخص بزرگوار کی بود که در این منطقه عرب‌نشین با من فارسی صحبت کرد و مرا با این سرعت به قافله‌ام رسانید، و این همه به من لطف و محبت کرد! و به سرعت به عقب برگشتم دیدم اثری از او نیست، آه و افسوس مرا فراگرفت که ای دل‌غافل! اینهمه در خدمت آقا بودم و از الطافش بهره‌مند شدم، لیک او را نشناختم و با حال زار و چشمان اشکبار متوجه دوستان خود شدم که دیدم که همان‌طور که آقا فرموده بودند همه در حال وضو گرفتن بودند که من به آنها ملحق شدم.^۱

احوال گل، به بلبل داستان سرا، بگو

ای پیکر استان! خبر یار ما بگو

بایار آشنا سخن آشنا بگو

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور

رمزی از او بپرس، حدیثی بیابگو

جان پرور است قصه‌ی مهدی، صبا برو

گو این سخن معاینه در چشم ما بگو^۲

آن‌کس که گفت، خاک‌ره او به تو تیاست

[اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ وَٰلِيكَ وَابْنِ اَوْلِيَانِكَ الَّذِيْنَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَ اَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ.]

(۱) نجم‌الثاقب، ص ۳۴۳؛ عبقری‌الحسان، ج ۲، ص ۱۱۷. کلیات مفاتیح الجنان، ص ۹۱۲.

(۲) فیض کاشانی.



● حکایت سر و پنجم



عنایت امام زمان (عج) به آقا سید محمد باقر قزوینی (قدس سره)

سال [۱۱۸۶] طاعون سختی عراق را فرا گرفت. تا جایی که اکثر مردم و علما، نجف اشرف را رها کردند و از شهر به بیرون رفتند و تنها گروه اندکی در شهر باقی ماندند. و از جمله‌ی کسانی که در شهر باقی ماند، جناب آقا سید محمد باقر قزوینی قدس الله نفس زکیه بود. این سید بزرگوار خود چنین نقل کرده است که، در صحن مبارک حرم مطهر آقا امیرالمومنین (ع) تنها می‌نشستم و در درون صحن بزرگ و بیرون آن کسی نبود، جز یک معمم دیگر، که او هم ایرانی بود. و همیشه در برابر من می‌نشست. سید محمد باقر (ره) می‌گوید: در آن روزها که کوچه‌های نجف خلوت و خالی از جمعیت بود. یک روز در حال تشریف به حرم مطهر آقا و مولایم بودم که به شخص معظم، و، با هیبت و جلالی برخورد کردم که سخت مرا شیفته خود ساخت. و بی‌اختیار دنبال سر مبارکش به راه افتادم و در این فکر بودم که این شخص کیست که تازه به شهر آمده است. نجف در آن روزها محصور بود و کسی به شهر وارد نمی‌شد و کسی هم از شهر بیرون نمی‌رفت، من در این افکار بودم و هیبت و عظمت او چنان مرا فرا گرفته بود که به خود اجازه سؤال کردن نمی‌دادم. که ناگهان آن وجود مبارک چهره تابناکش را متوجه من کرد و خطاب به من فرمودند: «أَنْتَ تَرْزُقُ عِلْمَ التَّوْحِيدِ بَعْدَ حِينٍ» یعنی «پس از اندک زمانی علم توحید نصیب و روزی تو می‌شود سید می‌گوید: بیان این جمله مبارک مرا سخت متعجب کرده بود و در خود احساسی داشتم که هرگز تا آن روز به من دست نداده بود و می‌خواستم بی‌اختیار به روی پاهای آن سید با جلال بیفتم و گرد نعلینش را به چشمان خود بمالم. خیلی دوست داشتم با او هم‌صحبت بشوم و رازهای دل گرفته‌ام را برایش بازگو کنم و کمی هم از غربت نجف و قبر

غریب آن روزهای نجف برایش بگویم.

ناگهان سرم را بالا گرفتم، دیگر کسی را ندیدم! بی اختیار به گریه افتادم! فهمیدم که او وجود مبارک حضرت مهدی (عج) بوده‌اند و گریان و نالان به حرم مطهر مشرف شدم و از اینکه آن عزیز را نشناخته بودم سخت پریشان بودم. به هر حال مدتی گذشت. دیدم حالاتی در من ایجاد شده که تا آن روز هرگز نداشتم و مکاشفات زیبایی به من دست می‌داد و موفق می‌شدم با بعضی از ملائکه و ارواح ارتباط پیدا کنم، و خواب‌های نیکویی می‌دیدم، که تا آن روز در خود سراغ نداشتم و خیلی از اسرار و علوم بر زبانم جاری شده بود که قبل از آن آرزویش را داشتم، و مسائل دیگر. که همه اینها بعد از آن ملاقات شیرین و آن عنایت ویژه توسط آن وجود دلربا به من دست داد. الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ^۱

از اوست امرو، ازین بنده، استثال و سماع	منم غلام به اخلاص آن امام مطاع
نه با کسی بود از بهر مال و جاه نزع	نه لوح سینه غباری زد شمنی دارد

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ جَدِّكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ]

كَمَا مِلْت جَوْرَ أَهْلِ الْهَوَى	تَرَى يَمْلَأُ الْأَعْرَاضَ مِنْ عَدْلِهِ
وَأَنْصَارِهِ مَا تَدُومُ السَّمَاءُ ^۲	سَلَامٌ عَلَيْهِ وَآبَائِهِ



عنایت امام زمان (عج) به شهید ثانی (ره)

شهید سعید جناب زین الدین جبل عاملی معروف به شهید ثانی (ره) متوفی سال [۹۶۵

(۱) نجم الثاقب، ص ۳۶۴؛ جنة المأوی، ص ۲۸۱؛ دارالسلام، ج ۲، ص ۲۰۱.

(۲) سیمای امام مهدی (عج)، ص ۴۷.

هق [که از مفاخر شیعه و احیاگران فقه جعفری و صاحب شرح عظیم «لمعه» می باشد که از کتب درسی مهم و اصلی حوزه های علمیه است، شخصاً نقل کرده اند که با قافله ای از دمشق به مصر می رفتیم و منازلی را طی کردیم، تا اینکه به منزل رمله رسیدیم. در رمله مسجدی است معروف به مسجد جامع ایض، که قبور مطهر عده ای از پیامبران الهی در آنجا قرار دارد. این شهید بزرگوار (ع) می گوید: با خود گفتم تا اهل کاروان و قافله مادر حال استراحت هستند، من به این مسجد بروم و قبور مطهر این پیامبران خدا صلوات الله علیهم اجمعین را زیارت کنم و برگردم. به تنهایی روانه این مسجد شدم. وقتی به مسجد جامع ایض رسیدم، دیدم دربسته است و قفلی هم به در زده شده! همین که قفل را کشیدم، دیدم خودبه خود باز شد. لذا خدا را سپاس گفتم و وارد مسجد شدم.

ابتدا به سر قبور این فرستادگان حضرت حق جَلَّ جلاله رفتم. آنها را زیارت کرده و در گوشه ای به عبادت پرداختم و در آن «تنهایی و خلوت حال خوشی به من دست داد که فکر قافله و کاروان را از ذهنم بیرون برد. خلاصه همین که به خودم آمدم، دیدم قدری طول کشیده و سریع خودم را به محل استراحت قافله رساندم، لیکن دیدم که قافله رفته و زاد و توشه و مرکب مرا هم به همراه خود برده اند. به هر حال، ناراحت و نگران، با پای پیاده به دنبال سر آنها به راه افتادم که شاید به آنها برسم، ولی، هر چه رفتم خبری از آنها نبود! دلشکسته و غمگین متوجه ارباب و امیدم آقای شیعیان حضرت مهدی (عج) شدم و آن عزیز را صدا زدم که به دادم برسد، چون می دانستم خودم هرگز نمی توانم با پای پیاده به کاروان ملحق شوم. در همین حال و افکار بودم که ناگهان! شخص بزرگوار و باهیبی را دیدم که سوار بر مرکب به من نزدیک می شود. من آن لحظه نتوانستم بفهمم که حال در این بیابان این اسب سوار تازه نفس از کجا آمده، ولی بی نهایت خوشحال شدم که آن اسب سوار گرامی، به نزدیک من رسید و ایستاد و خطاب به من فرمودند: بیا و در ردیف من، سوار مرکب شو! من با خوشحالی از او تشکر کردم، خیلی سریع سوار شدم.

دیدم آنقدر تند و تیز می‌رود که قابل بیان نیست و تا آن روز آن چنان شیوه رفتنی را ندیده بودم. انگار زمین خود حرکت می‌کرد و به دور خود می‌پیچید. هنوز لحظاتی نگذشته بود که آن بزرگوار خطاب به من فرمودند: اینها رفقای تو و آن قافله تو است، می‌توانی به آنها ملحق شوی و مرا کمک کرد تا از مرکب پیاده شدم. همین که از مرکب پیاده شدم و به طرف قافله نظری افکندم برگشتم که از او تشکر کنم که دیگر اثری از آن آقا و بزرگواری که مرا رسانده بود ندیدم و تازه آنجا به خود آمدم که ای دل غافل! بر مرکب مولای خود سوار شدم، ولی او را نشناختم، و آه از دل بر آوردم که این گونه مورد لطف آن عزیز قرار گرفتم. لیک او را درک نکردم که دیدگان ناچیزم را نثار قدمش کنم.^۱

مرا امید وصل تو، زنده می‌دارد	و گرنه هر دم از، هجر تو ست بیم هلاک
نفس نفس، اگر از یاد، نشنوم بویت	زمان زمان کنم از غم، چو گل، گریبان چاک ^۲

[یا مولائی یا صاحب الزمان، صلوات الله

علیک و علی آل بیتک طیبین الطاهرین]



عدم ملکیت تربت حسین (ع)

جناب علامه‌ی حایری مازندرانی حکایت ذیل را در کتاب ارزشمند خود به نام (خرد در امامت) می‌نویسد: مرحوم برادرم جناب شیخ علی علامه (ره) که از مجتهدترین و

(۱) نجم‌الثاقب.

(۲) فیض کاشانی.

مصنفین بنام شیعه بود و در کربلا که موطن ما می باشد حدود شصت سال پیش^۱ به عشق تشریف به محضر مبارک آقا ولی عصر (عج) اربعین گرفت و اربعین او به این نحو بود که در چهل شبانه روز در حالت بیداری در تمام حالات از عبادات، دعا و تدریس و احوالات عادی به یاد آن حضرت باشد و لحظه ای هم از یاد او غافل نشود و آن مرحوم این امر دشوار را، چنان بر خود هموار نموده بود که حتی در خواب او هم تأثیر گذارده بود.

تا اینکه روز چهارم که مصادف با عرفه یا اربعین حسینی علیه السلام بود (تردید از نگارنده است) به حرم مقدس حضرت امام حسین علیه السلام مشرف شده و برای نماز و زیارت و دعا و انتظار مشرف شدن آن عزیز، به رواق مبارک رفت و مشغول به برنامه عبادتی خود شد. علامه حایری نقل می کند: مرحوم اخوی (ره) نماز خواند و به یاد آن وجود مبارک مشغول به دعا گردید. در حالی که در جلوی او چند مهر نماز یکی مهر کربلا، که از خودش بود و چند مهر دیگر از حرم مطهر بود. در همین اثناء، ناگاه سیدی جلیل القدر و با هیبتی جذاب، و با لباس اهل حجاز در چهره نورانی و چشمان درشت و شفاف، در حالی که دستار کوچک سبز رنگ بر سر مبارک داشت و عبای نازک پشمی بارنگ زرد به دوش مبارکش بود، جلو آمدند و همان مهر کربلا را که از اخوی بوده بر می دارند و جلوی اخوی می ایستند که نماز زیارت بخواند. جناب اخوی به او عرض می کند *هذا مالی یا سیدی!* که آن سید بزرگوار چیزی نمی فرماید و با همان مهر دو رکعت نماز زیارت می خوانند. آن گاه خطاب به مرحوم حایری (علیه الرحمة) می فرمایند: «*تربت الحسین علیه السلام لا تملك.*» یعنی تربت امام حسین علیه السلام ملک کسی نمی شود. مرحوم حایری (ره) بسیار مضطرب شده و از جسارتی که کرده بوده شرمسار می شود و خطاب به آن سید جلیل القدر می گوید: «*لکن الهیئت*» یعنی منظورم شکل ظاهری و هیأت ساخته شده تربت بود که آن سید

(۱) از زمان نقل حکایت در کتاب مذکور.

بزرگوار دیگر چیزی به مرحوم حایری مازندرانی نمی فرمایند و تشریف می برند. هنوز چند لحظه ای نگذشته بود که ناگهان جناب حایری به خود می آیند و متنبه شده که این سید با این جلال و عظمت چه کسی بود. نکند همان وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) باشد که به عشقش چله گرفته ام و عمری به عشقش می سوزم. فوراً بلند می شود هر چه در حرم مطهر و آن حوالی تفحص می کند، کسی را نمی یابد و از هر کسی سؤال می کند و می گویند ما کسی را با این نشانه ها ندیدیم. و اینجا متوجه توجه و عنایت آن صاحب شیعیان به خود می شود و در فراقش ناله سر می دهد.

[يَا بَنَ الْحَسَنِ رُوحِي فِدَاكِ مَتَى تَرَانَا وَتَرَائِ]¹

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا قَاطِعَ الْبُرْهَانِ، وَ خَلِيفَةَ الرَّحْمَنِ، وَ مَظْهَرَ الْإِيْمَانِ، وَ سَيِّدَ الْإِنْسِ وَالْجَانِ إِمَامِ السِّرِّ وَالْعَلَنِ الْإِمَامِ بِالْحَقِّ إِبْنِ الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْكَ.]

تو را امام! ز اعدا، خدا نگهدارد	فرشته ات به دو دست، دعا نگهدارد
زدیده، خواه نهان باشد و خواه عیان	خدا در همه حال، از بلا نگهدارد²

● حکایت سر و هشتم

آموزش دعای رفع گرفتاری ها و مشکلات به حاج ملا قاسم تهرانی (ره)

مرحوم حاج ملا قاسم (رحمة الله عليه) که از علما و ائمه جماعات و بزرگان تهران در زمان فتحعلیشاه بوده شخصاً جریان را چنین بیان کرده است که یک روز به اصفهان مسافرت کرده بودم. به همراهی یک نفر برای زیارت اهل قبور به قبرستان تکخت

(۱) خرد در امامت، علامه حایری مازندرانی، ص ۳۸۴.

(۲) مرحوم فیض کاشانی قدس سره الشریف.

فولاد رفتیم.^۱ وقتی به تکیه مرحوم میرابوالقاسم فندرسکی (ره) رسیدیم شخص بزرگوار و مُجَلَّلی را دیدم که با هیبت تمام و جذایت خاصی آنجا حضور دارند و فاتحه می خوانند. من وارد شدم و آنقدر غرق جمال دلربای او شده بودم، فراموش کردم سلام و عرض ادب نمایم که آن بزرگوار خطاب به من فرمودند: چرا به سنت رسول خدا (ص) عمل نکردی و سلام ننمودی؟

من با شرمندگی، عذرخواهی کردم و فوراً عرض ادب نمودم که آن سید بزرگوار فرمودند: در این قبرستان چند تن از پیغمبران خدا مدفونند که هیچ کس اطلاع ندارد، بیا تا به زیارت آنها برویم. گفتم: چشم آقا! و به دنبال سر مبارک آن بزرگوار به راه افتادم. که در محلی از قبرستان توقف کرده و عباراتی را قرائت فرمودند که من تا آن روز نشنیده و در جایی نیز نخوانده بودم. آن گاه پس از زیارات قبور مطهر پیامبران الهی به من فرمودند: من عازم رفتن هستم. چیزی از من بخواه تا برآورده کنم؟ مثل اینکه کسی به من یاد داد که بگویم: شما شخص عالم و ارسته‌ای هستید که من تا امروز ندیده‌ام، منت بگذارید و دعایی به من تعلیم بفرمایید که همیشه بخوانم که آقا تبسمی فرمودند و گفتند: دو دعا به تو تعلیم می‌کنم: یکی مخصوص خودت و به دیگران یاد مده، و دیگری برای همه شیعیانم که در گرفتاری‌ها و بلاها بخوانند تا خلاصی یابند. و آن گاه دو دعا را قرائت فرمودند. جناب ملا قاسم (ره) می‌گوید: من عرض کردم فدایت شوم! افسوس که قلمدان و کاغذ برای نوشتن آنها ندارم، که آن سید جلیل‌القدر فرمودند: در خورجین مرکب من قلمدان هست. آن را بیرون بیاور و بنویس. چون اجازه فرمودند دست در خورجین مرکب آن بزرگوار کردم، یک قلم و دوات و قطعه کاغذی را یافتم که دقیقاً به اندازه نوشتن همان دو دعا بود که سخت مرا متعجب نمود. ابتدا دعای اول را قرائت کردند و نوشتم و آن گاه دعای دوم را اینچنین قرائت فرمودند: «یا مُحَمَّدُ یا عَلی یا فاطِمَه یا صاحِبَ الزَّمانِ اذْرِکُنِی وَاَتَهْلِکُنِی» که اینجا من

(۱) قبرستان تخت فولاد قدیمیترین قبرستان اصفهان می‌باشد که ده‌ها تن از پیامبران خدا(ع) و اولیاءالله و اوتاد در آنجا مدفونند و از حال و هوای منحصر به فرد، و با معنویتی برخوردار است.

قدری تأمل کردم، که آقا فرمودند: آیا این عبارات را غلط می‌دانی؟ که من گفتم: البته شرمنده‌ام و در محضر شما که عالم جلیل‌القدری هستید، جسارت است ولی؛ چون دعا خطاب به چهار معصوم بزرگوار علیهم‌السلام است بایستی صیغه فعل جمع گفته شود، ولی شما صیغه فعل را مُفرد عرض کردید. ^۱ که آقا نگاهی دلربا به من انداختند و عرض کردند: بله! اما ناظم کل عالم هستی در این زمان صاحب‌الامر (عج) است و همه امور به دست اوست و آن سه بزرگوار (ع) شفیعند و بایستی از او استمداد نمود. ملا قاسم (ره) می‌گوید: این جمله مرا تکان داد و پیش خودم گفتم: این سخن از افراد عادی خارج است و ایشان از علمای معمولی نیستند. انگار عالم دهر است! در حال نوشتن بودم و سرم روی کاغذ بود. سرم را بلند کردم که از او اسم شریفش را سؤال کنم که دیگر کسی را ندیدم. تکان عجیبی خوردم. به اطراف دویدم هیچ کس را ندیدم که ملازم خود را دیدم در گوشه‌ای ایستاده است. گفتم آن سید بزرگوار که با من صحبت می‌کردند، کجا رفت. ملازم من که از حالاتم سخت حیران شده بود، گفت من اصلاً اینجا سید ندیدم که متوجه عنایت ویژه مهدی فاطمه (عج) نسبت به خودم شدم و با شرمندگی و پشیمانی از عدم درک آن عزیز به گوشه‌ای نشستم و ساعت‌ها با گریه خودم را تسکین دادم. ^۲

[السَّلَامُ عَلَىٰ أئِمَّةِ الْهُدَىٰ وَمَصَابِيحِ الدُّجَىٰ وَأَعْلَامِ التَّقَىٰ وَذَوِي النَّهْنِ وَأُولَىٰ

الْحَجَىٰ وَكَهْفِ الْوَرَىٰ وَوَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَثَلِ الْأَعْلَىٰ وَالِدَعْوَةِ الْحُسْنَىٰ وَحُجَجِ اللَّهِ عَلَىٰ

أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. ^۳]

اماما! در فراق شد، هزاران رخنه در بیلیکم بار دیگر کن، زِ نو، اسلام تلقینم به آن مستظهرم جانا، که دل مأوای تو گهر اردبوزی مباد آن دم، که بی‌یاد تو بنشینم ^۴

(۱) یعنی گفته شود: «أدرکونی وَلَا تَهْلِكُونِي».

(۲) عقبری الحسان، ج ۲، ص ۹۰؛ نجات یافتگان، ص ۱۳۶.

(۳) فرازی از زیارت جامعه کبیره که از جمله سفارشات آن حضرت است.

(۴) مرحوم فیض کاشانی (رحمة الله علیه).

● حکایت سر و نهم

سفارشات مهم امام زمان (عج)

سید مُعمم بزرگواری که اهل تقوا و مُراقبه بوده، نقل کرده است که از سامرا راهی زیارت حضرت سید محمّد بن امام هادی علیهما السلام شدم^۱. در بین راه بر خلاف همیشه که آن مسیر را طی می‌کردم، راه را گم کردم، و هر چه اطراف تفحص کردم، نتوانستم راه را پیدا کنم و مُستأصل شدم و هوای بسیار گرم و آفتاب شدید مرا از پا در آورد. تنگی بر من غالب شد و بر اثر فشار عطش، بیهوش شدم. ناگهان چشم گشودم، سرم را بر زانوی سید بزرگواری دیدم که از چهره‌اش نور عجیبی تشعشع داشت و کوزه آب خنکی در کنارش بود همچون پدری مهربان از آب، به من نوشانید که تا آن روز آبی به آن شیرینی و گواریی نخورده بودم. آن گاه آن سید جلیل‌القدر بالحنی جذاب، خطاب به من فرمود: سید در این نهر آب خودت را شستشو بده. همین که نگاه کردم، نهر باصفایی دیدم که آب زلالی داشت. متعجب شدم، پیش خودم گفتم: عجب! این نهر اینجا بود، ولی من نفهمیدم! آن آقای بزرگوار فرمود: ای سید! قصد کجا داری؟ من عرض کردم: سرورم! به زیارت حرم مطهر آقا سید محمّد (ع) می‌روم. که آقا به من فرمود: اینجا حرم حضرت سید محمّد (ع) است. همین که نگاه کردم، دیدم در کنار بارگاه مطهر حضرت سید محمّد علیه السلام هستم. بر تعجبم افزوده شد. چطور این بارگاه رفیع را من تاکنون ندیدم! در جوار آن بزرگوار به حرم مطهر مشرف شدیم. که در بین راه سفارشات بسیار مهمی را خطاب به من عرض کردند. و از آن جمله:

(۱) حضرت سید محمّد علیه السلام فرزند بلا فصل امام دهم در زمان حیاتشان بسیار مورد احترام پدر بزرگوارش و شیعیان بود امروزه نیز کراماتش زبانزد مردم سامرا می‌باشد.

۱. تأکید بر تلاوت مداوم قرآن کریم ۲. نفرین و انکار کسانی که می‌گویند قرآن کم و زیاد شده ۳. تأکید به نیکی کردن به پدر و مادر حیا و میتاً ۴. تأکید در احترام به سادات و ذریه علویه ۵. تأکید مجدد در خواندن قرآن مجید و سفارش به نماز شب. در رابطه با نماز شب فرمودند: ای سید! حیف است اهل علمی خود را وابسته به ما بدانند ولی مداومت بر نماز شب ننماید ۶. سفارش به مداومت به تسبیح حضرت زهرا (ع) ۷. تأکید فراوان به زیارت حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه از راه دور و نزدیک ۸. تأکید در حفظ کردن خطبه زهرای مرضیه صدیقه طاهره ام‌الائمہ حضرت فاطمه (س) ۹. تأکید در حفظ و قرائت مداوم خطبه شقشقیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۰. تأکید بر حفظ و زمزمه دائمی خطبه مبارکه حضرت زینب کبری (ع) در مجلس یزید ملعون.

این سید معمم می‌گوید ناگهان به اندیشه فرو رفتم که این سید عرب کیست که اینچنین هیبت و جلالتی دارد و اینچنین اطلاعات عمیقی دارد و این سفارشات جز از ناحیه معصومین علیهم السلام صادر نمی‌شود. نکند این آقا آخرین معصوم الهی خاتم‌الاولیاء روحی له الفداه باشند! که ناگهان به خود آمدم دیگر کسی را در کنارم ندیدم و حال منقلب شد و با دلی شکسته در کنار ضریح آقا سید محمدبن علی الهادی (ع) نشستم و در فراقش ناله سر دادم. که ارباب جان از اینکه مرا لایق دانستی و مورد عنایتم قرار دادی شرمسار روی دلربای توأم.^۱

[سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ النَّامُ الشَّامِلُ الْعَامُّ وَصَلَوَاتُهُ

الدَّائِمَةُ وَبَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ النَّامَةُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ^۲]

آتش عشق تودر، سینه‌نهان است مرا آه از این، شعله‌ی سوزنده، جان است مرا

به من سوخته دل، گوشه‌ی چشمی بنما که نکوتر ز همه، مُلک جهان است مرا

(۱) منتقم حقیقی، ص ۳۷۱؛ نجات یافتگان، ص ۱۳۸.

(۲) مفاتیح الجنان.



● حکایت چهارم



دیدار ابوبغل کاتب با امام زمان (عج)

مرحوم محدث نوری علیه‌الرحمة نقل کرده است که ابوبغل کاتب، از شیعیان سرشناس بود. در زمان مُستنصر ملعون، مورد بغض خلیفه قرار گرفت و خلیفه دستور دستگیری او را صادر کرد. ابوبغل مدتی در محله کرخه بغداد مخفی بود. تا اینکه می‌گوید یک شب جمعه‌ای بود که دلم گرفت. در تاریکی راه افتادم. به طرف حرم مطهر آقا موسی ابن جعفر (ع) رفتم و خودم را به حرم آن باب‌الحوائج رساندم. در حالی که باران تندی می‌بارید و جمعیت زیادی در حرم مطهر نبود. ابوبغل (ره) می‌گوید: من مشرف شدم و تا آخر شب مشغول به نماز و زیارت بودم. تا اینکه آخر شب، شیخ جعفر، کلیددار حرم آمد که در را ببندد و همه را بیرون کرد تا اینکه آمد سراغ من و گفت: بفرما بیرون می‌خواهم در را ببندم. گفتم: آقا جان! بگذار امشب من در حرم بمانم. یک دردی دارم می‌خواهم امشب آقا دردم را درمان کند. اوّل نمی‌گذاشت اما آنقدر التماس کردم، بالاخره اجازه داد که من در داخل بمانم و او درها را از بیرون ببندد. و گفت اگر کارم داشتی من در اتاقم هستم، مرا صدا بزن. به هر حال شیخ جعفر، درها را بست و برای استراحت به اتاقش رفت و من در کنار ضریح مطهر ایستادم و حال خوشی پیدا کردم و مشغول درد دل با آقا موسی ابن جعفر (ع) شدم. ابوبغل می‌گوید: در همین اثنا دیدم جوانی خوش‌سیما و باقیافه‌ای دلربا از بالای سر مبارک به طرف من آمد و مرا با اسم صدا زد و گفت: ابوبغل کاتب! چته؟ این قدر ناله می‌زنی! گفتم: آقا گرفتارم! مشکل دارم! گفتم: چرا امام زمانت را فراموش کردی؟ چرا به امام زمانت متوسل نمی‌شوی؟ مگر شما صاحب ندارید؟ آن گاه دو رکعت نماز به من یاد داد و گفت: بخوان! ان شاء الله مشکلت حل می‌شود. گفتم: ممنون آقا!

نزد خویش فراخواند و در کنار خود نشانید و به من احسان کرد، و من متعجب شده بودم. که دیدم خلیفه صدا زد، ابوبغل کاتب! گفتم: بله! گفتم: مگر ما به تو چه کرده بودیم که شکایت ما را به امام زمانت کردی، و رفتی گله ما را به نزد حضرت ولی عصر (عج) بردی و مرا بیچاره نمودی! حال تو آزادی. اما سلام مرا به آقا و مولایت برسان و بگو از گناه من درگذرد و مرا عفو فرماید. آن گاه مرا آزاد کرد و قرار منع تعقیب مرا صادر نمود و به من احسان فراوانی کرد و نجات یافتم.^۱

[صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ

يَا بِنْتَ الْأَنْمَةِ الْحُجَّجِ الْمَعْصُومِينَ وَالْأَمَامِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ «روحی فداک»]

چون که شود روز جمعه دل نگرانیم	منتظر مقدم امام زمانیم
جمع شویم و، دعای ندبه بخوانیم	تا که شود آشکار، آن شه خوبان
ما همه یعقوب وار دیده به راهت	منتظر دیدن جمال چو ماهت
این غم و افسردگی و رنج و فقاقت	گشته پدیدار از فراق ای مه تابان ^۲

در پایان این بخش که به فضل الهی موفق به نقل این چهل حکایت دلنشین از دیدارهای آن یادگار فاطمه علیها السلام شدیم. برای اطمینان قلب خوانندگان عزیز از جهت امکان تشریف به محضر آن وجود مبارک، متن سؤال و جوابی که از محضر سیدالفقها والمجتهدین مرجع عالیقدر و نامدار شیعیان حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی قدس سره الشریف در این رابطه شده عیناً نقل می‌کنیم:

سؤال:

... چه کار باید کرد تا بتوان آقا امام زمان (عج) را ملاقات کرد؟
 که آن مرجع عظیم الشأن (رحمة الله علیه) در جواب می‌فرمایند:

(۱) نجم الثاقب، باب هفتم، ص ۳۶۷.

(۲) این ابیات سروده شیدا و دلداده مهدی فاطمه (عج) شهید حاج شیخ احمد کافی قدس سره شریف می‌باشند که حضرت آیت الله اشتهاردی دامت برکاته می‌فرمودند آن مرحوم مسلماً خدمت آقا امام زمان (عج) رسیده بود.

❖ فصل سوم

**سیمای حضرت مهدی (عج)
در قرآن و احادیث**

□ چهل بیان نورانی از قرآن کریم و ائمه اطهار پیرامون آن امام (عج)

با سپاس بی پایان خدای حکیم و مهربان و با عرض ارادت به ساحت مقدس ارباب عزیزمان حضرت مهدی (عج) و دعا بهر ظهورش، مبحث سوم این کتاب که شخصیت حضرت مهدی (عج) را از دیدگاه قرآن کریم و ائمه اطهار (ع) بررسی می‌کند، می‌گشاییم که ان شاء الله به امضای مبارک آن سلیمان زمان برسد. اما توضیح لازم اینکه، هدفمان بر این است تا حتی الامکان کتاب روان‌تر و سلیستر شود و عموم عشاق آن عزیز، بتوانند از آن استفاده کنند. بعضی از احادیث را که متون عربی آنها طولانی است فقط ترجمه روان می‌کنیم و منبع معتبر تمامی احادیث را در کنار آنها می‌آوریم تا عزیزان با اطمینان خاطر بیشتری از آنها بهره ببرند. از اینکه متن عربی بعضی از احادیث را به دلیل طولانی بودن نیاورده‌ایم، ان شاء الله عفو فرماید و در صورت لزوم به منبع مذکور مراجعه فرماید.



● بیان اول



پیرامون یوسف فاطمه (س) از قرآن کریم سوره مبارک یوسف آیه ۸۸

طبق نظر مفسرین محترم

[يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَفَةٍ.]



● بیان چهارم



از کلام پدر^۱

آقایان محمد بن عثمان عمروی و محمد بن ایوب بن نوح و معاویة بن حکیم که هر سه از صحابه امام یازدهم (ع) بودند نقل می‌کنند: با چهل نفر از شیعیان در محضر امام حسن عسکری (ع) گرد آمده بودم که فرزند بزرگوارش حضرت مهدی (ع) را بر ما عرضه نمودند و فرمودند: «این امام شماست بعد از من، و جانشین من است در میان شما، از او فرمان بپذیرید و در دینتان اختلاف نکنید که هلاک می‌شوید.» و آن‌گاه فرمودند: شما دیگر او را نخواهید دید. آنها می‌گویند: از محضر امام (ع) مرخص شدیم. چند روزی نگذشت که امام عسکری (ع) را به شهادت رساندند و حضرت مهدی (ع) نیز غایب از نظرها شدند.



● بیان پنجم



از کلام پدر^۲

یعقوب بن منقوش (ره) می‌گوید: از امام حسن عسکری (ع) پرسیدم: چه کسی صاحب این امر است؟

آقا فرمود: پرده را کنار بزن! چون پرده را کنار زدم، کودک سیمین رویی را دیدم با پیشانی باز، دیدگانی جذاب، دست‌های پرگوشت، که خالی زیبا برگونه

(۱) مدارک: بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۲۶؛ اکمال الدین، صفحه ۴۳۵.

(۲) مدارک: اثبات الهداة، جلد ۳، صفحه ۶۶۷.

و کنیه اش تا ظهور دولتش روانیست. ای ابراهیم! آنچه امروز دیدی و یاشنیدی
مکتوم بدار و به احدی جز اهلش مگو!



● بیان هفتم



کلامی دلنشین^۱

در مدارک ذکر شده، نقل شده است که: گروهی از مُفوضه. کامل بن ابراهیم مدنی را به
محضر حضرت امام عسکری (ع) فرستادند تا سؤالاتی را از محضر امام (ع) بکنند.
وی وارد منزل مبارک امام (ع) شد و در محضر مبارک آقا قرار گرفت. در کنار او دری
بود که پرده‌ای بر آن آویخته شده بود. همین که می‌خواست سؤالاتش را مطرح کند،
بادی وزید و پرده از درگاه کنار رفت. کامل بن ابراهیم می‌گوید: آقا زاده‌ای را دیدم که
همچون خورشیدی می‌درخشد و مرا به اسم مخاطب قرار داد و فرمود: ای کامل!
آمده‌ای که از حجت خدا چنین و چنان بررسی؟ کامل می‌گوید: از شکوه و هیبت
آقا زاده، موی بر بدنم راست شد، بی‌درنگ گفتم آری سید و مولای من! آن‌گاه یک
یک پرسش‌هایم را که قصد پرسیدن داشتم، خودشان طرح کرده و پاسخ فرمودند.
کامل می‌گوید: سپس پرده به حال خود باز گشت و دیگر نتوانستم آقا زاده را زیارت
کنم. بعد، حجت یازدهم (ع) پدر عزیزشان، نگاهی تبسم‌آمیز به من انداختند و
فرمودند: دیگر منتظر چه هستی؟ همه پرسش‌هایت را حجت خدا که بعد از من
حجت پروردگار است پاسخ داد.

(۱) مدارک: بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۵۰؛ کشف الغمه، جلد ۲، صفحه ۴۹۹.



● بیان نهم



حضور مهدی (عج) در مراسم حج^۱

حضرت امام صادق (ع) فرمودند: مردم امامشان را نمی‌شناسند، اما او همه ساله در موسم حج در کعبه حضور پیدا می‌کند و در آنجا مردم را می‌بیند، ولی مردم ایشان را نمی‌بینند.



● بیان دهم



یازدهمین فرزندم^۲

أصبح بن نباته می‌گوید: خدمت امام امیرالمؤمنین، مولای متقیان و سرور آزادگان حضرت علی علیه‌السلام شرفیاب شدم، مشاهده کردم که آن حضرت در فکر فرورفته است و با انگشت مبارکش زمین را می‌کاود. عرض کردم چه شده است که شما را در فکر و اندیشیدن می‌بینم؟ آیا به زمین میل و رغبتی داری؟
حضرت فرمود: به خدا سوگند! هرگز من میل به زمین و دنیا نداشته‌ام در مورد، مولودی از نسل خود می‌اندیشیدم که یازدهمین نفر از فرزندان من خواهد بود و او مهدی علیه‌السلام است. همان کسی که زمین را از عدل و قسط پر می‌سازد، وقتی از ظلم و جور پر شده باشد. از برای او غیبت حیرتی است که گروهی از افراد در آن (غیبت) گمراه می‌شوند و انسان‌های دیگر به هدایت و راهنمایی می‌رسند.

(۱) مدرک: اصول کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲۷.

(۲) مدرک: اصول کافی، جلد اول، صفحه‌ی ۳۳۸.



● بیان سیزدهم



خبر غیبت^۱

قال الصادق علیه السلام:

اگر خبر به شمار رسید که صاحب امر (یعنی امام زمان) غایب شده است شما غیبت او را انکار نکنید.



● بیان چهاردهم



جای مبارک آقا^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: دو غیبت برای قائم - علیه السلام - یکی از آن کوتاه و دیگری طولانی می باشد. هیچ کس جز خواص شیعه در غیبت دوم (کبری) از جای او آگاهی ندارد.



● بیان پانزدهم



عهد و پیمان^۳

امام صادق (ع) فرمودند: قائم ما قیام می کند، در حالی که هیچ کس بر او عهد و پیمان و

(۱) مدرک: اصول کافی، جلد اول، صفحه ۳۸.

(۲) مدرک: اصول کافی، جلد یک، صفحه ۴۰.

(۳) مدرک: اصول کافی، جلد یک، صفحه ۳۴۲.

موضوع اختلاف مردم درباره اش با عیسی (ع) و در رسیدن فرج پس از بلا و گرفتاری با ایوب (ع) و در قیام با شمشیر با محمد (ص) شبیه خواهد بود.



● بیان هیجدهم



تقوا و پرهیزگاری^۱

حضرت امام صادق (ع) احیاگر مکتب جعفری (ع) فرموده اند: همانا غیبتی برای صاحب امر (عج) وجود دارد که باید بنده خدا، در آن هنگام تقوا و پرهیزگاری بورزد و به دین خدا چنگ بزند.



● بیان نوزدهم



تکلیف مردم^۲

زراره که یکی از اصحاب گرانقدر امام صادق (ع) نقل می کند و می گوید: خدمت حضرت بودم که حضرت فرمودند: «زمانی بر مردم می رسد که امامشان از آنها غایب است.» زراره می گوید: عرض کردم: ای امام! تکلیف مردم در آن هنگام چه چیز خواهد بود؟

حضرت می فرمایند: «باید مردم بر آن امری که هستند، از تکالیف و اعتقادات مذهبی تمسک جویند تا آن زمانی که امام بر آنان ظاهر شود.»

(۱) مدرک: کتاب اعلام الوری، صفحه ۴۲۵.

(۲) مدرک: اکمال الدین، چاپ آخوندی، صفحه ۳۴۳.

● بیان بیستم

امر ظهور^۱

امام صادق (ع) فرمودند:

این امر ظهور و قیام حضرت قائم رخ نخواهد داد تا اینکه، هر صنفی از مردم به حکومت رسیده باشند، به خاطر آنکه کسی نگوید اگر ما حکومت می‌کردیم رفتارمان نسبت به مردم به عدالت و دادگری بود. آن‌گاه حضرت قائم - علیه السلام - به حق و بایستگی و عدل و دادگری قیام می‌فرماید.

● بیان بیست و یکم

اختر نهان^۲

ستاره پنجم امام محمد باقر (ع) فرمودند:

ما چون ستاره گان هستیم که پیوسته از یک سوی، اختری افول می‌کند و از سوی دیگری ستاره‌ای درخشان طلوع می‌نماید، پس هرگاه اختر نهان (حضرت مهدی عج) طالع نشود سپاسگزار نعمت خدا باشید.

(۱) مدارک: اثبات الهداة، جلد ۷، صفحه‌ی ۴۲۸ و غیبت نعمانی، صفحه‌ی ۴۲۷.

(۲) مدرک: اصول کافی، جلد اول، صفحه‌ی ۸۹.



● بیان بیست و دوم



علت غیبت^۱

مرحوم شیخ کلینی (ره) در کتاب معتبر اصول کافی که بنا به اقوالی به امضا و تأیید حضرت امام عصر (عج) رسیده است و همچنین شیخ بزرگوار طوسی (ره) در کتاب مستند غیبت، خبر متفق القولی از جناب زراره که از اصحاب خاص و شاگردان مکتب امام جعفر صادق (ع) بود، نقل کرده‌اند که جناب زراره (ره) گفته است که من به خدمت امام صادق (ع) رسیدم و از آن بزرگوار شنیدم که فرمود: غیبتی برای قائم (ع) پیش از قیام خواهد بود. علت را پرسیدم: حضرت امام صادق (ع) به شکم مبارک خویش اشاره کردند. یعنی علت را در روی آوردن مردم به شهوات نفسانی و لذایذ و بیم از کشته شدن دانسته‌اند.



● بیان بیست و سوم



هیئات! هیئات!^۲

جناب جابر بن جَعْنی (ره) می‌گوید: من به حضور حضرت امام محمد باقر (ع) رسیدم و عرض کردم فرج شما چه وقت است؟ حضرت فرمودند: هیئات! هیئات! فرج ما نمی‌آید تا غربال شوید، پس غربال شوید!
می‌گوید: حضرت سه بار این جمله را تکرار فرمودند (یعنی مردم فاسد و کدر و

(۱) مدارک: اصول کافی؛ غیبت شیخ طوسی (قدس سره)

(۲) مدرک: کتاب، المهدی (عج)، صفحه‌ی ۱۷۲.

● بیان بیست و هشتم

تعیین ظهور^۱

جناب فضیل (ره) که از اصحاب اختر پنجم امامت بودند از امام محمد باقر (ع) پرسیدند:

آیا برای قیام حضرت صاحب الامر «عج» وقتی تعیین می شود؟ امام علیه السلام فرمودند:

تعیین کنندگان وقت برای ظهورش دروغگو هستند.^۲

● بیان بیست و هفتم

پاسخ نامه^۳

جناب اسحاق بن یعقوب (ره) نامه ای را توسط جناب محمد بن عثمان عمروی (ره) (نایب دوم) به امام زمان (عج) فرستادند و سؤالاتی را مطرح کردند و در فرازی از آن از تعیین زمان ظهور پرسیدند که در این زمینه حضرت چنین پاسخ دادند:

«و اما ظهور فرج به فرمان خداوند متعال وابسته است، و تعیین وقت کنندگان دروغگو هستند.»

(۱) مدرک: نیبیت مرحوم شیخ طوسی (ره)، صفحات ۲۶۲-۲۶۱.

(۲) نمونه این حدیث از ناحیه مقدسه صادر شده است که راجع به تعیین کنندگان وقت ظهور فرموده اند/ هُمُ الْوَقَاتُونَ.

(۳) مدرک: اکمال الدین، جلد دوم، صفحه ۱۶.

مردم پوشیده نگهدار و به کسی بازگو مکن، مگر به خویشان و دوستان نزدیک و شیعیان خاص ما.»



● بیان سر ام



عقیقه حضرت مهدی علیه السلام^۱

پس از تولد مبارک و مسعود امام عصر (عج) پدر بزرگوارشان حضرت امام عسکری (ع) به تعداد خانواده شیعیان گوسفند ذبح کرده و به هر خانه‌ای یک گوسفند ذبح شده می‌فرستد. و به کسانی که در خارج «سامرا» هستند گوسفند می‌فرستد تا به نیت عقیقه حضرت مهدی (عج) ذبح کرده و بخورند و همچنین دو گوسفند برای ابراهیم بن ادریس (ره) که از اصحاب مولا بودند می‌فرستد و برای او می‌نویسد: «ابراهیم بن ادریس، این گوسفندها را ذبح کرده و به عنوان عقیقه مولایت حضرت مهدی (عج) بخور و برادرانت را دعوت کرده و اطعام بده.»



● بیان سر و یکم



عقیقه حضرت صاحب الامر (عج)^۲

حضرت امام عسکری (ع) پس از تولد فرزند رشیدش حضرت مهدی (عج) نامه‌ای به یکی از شیعیان و اصحاب خاص خود که در خارج از سامرا بود می‌نویسد، و به همراه

(۱) مدارک: یوم الخلاص، صفحه‌ی ۱۶۶ غیبت مرحوم شیخ طوسی، صفحه ۱۴۸.

(۲) مدرک: یوم الخلاص، صفحه‌ی ۶۷.

چهار گوسفند برای او می فرستد. و در آن نامه چنین مرقوم می فرمایند: «این چهار گوسفند را به عنوان عقیقه پسرم حضرت مهدی (عج) ذبح کرده بخور، و به هر کس از شیعیان ما دسترسی داشتی اطعام کن.»



● بیان سر و دوم



خانه مهدی (عج) بیت الحمد^۱

امام صادق (ع) فرمودند: «برای صاحب این امر، خانه ایست که به آن بیت الحمد گفته می شود. در آن خانه چراغی است که از روز ولادت آن حضرت روشن است. این چراغ خاموش نمی شود تا روزی که به شمشیر قیام کند.»



● بیان سر و سوم



خانه مهدی (عج) کجاست؟^۲

مرحوم علامه مجلسی (ره) در کتاب عظیم «بحار الانوار» نقل می نمایند: حضرت امام جعفر صادق (ع) رئیس مکتب تشیع روزی در سخنانی مبسوط از مکانی به نام «کوه رضوی» بحث کردند و فرمودند: «از هر درخت میوه در آن هست، و چه پناهگاه خوبیست. برای شخص خائف، و چه پناهگاه خوبیست که صاحب این امر را، در آن دو غیبت است، یکی کوتاه و دیگری طولانی.»

(۱) مدرک: غیبت نعمانی، صفحه ی ۱۲۶.

(۲) مدرک: بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ی ۱۵۳.

● بیان سر و چهارم

پیمان پدر^۱

هنگامی که ابراهیم بن مهزیار (ره) که جریان مفصل آن در بخش عنایت المهدی (عج) ذکر شد، توسط فرستاده حضرت ولی عصر (عج) به محضر مقدس آن سرور مخلوقات عالم فراخوانده می شود، از طائف می گذرد و به دشت حجاز که «عوالی» نامیده می شود هدایت می شود و در آنجا به کعبه مقصود می رسد، در این دیدار امام عصر (عج) به پسر مهزیار می فرمایند:

«پدرم با من پیمان بسته است که در مخفی ترین و دورترین سرزمین ها مسکن گزینم تا از تیررس اهل ضلالت، در امان باشم. این پیمان، مرا به این ریگزارهای عوالی (دشت حجاز از بحر تهامه) انداخته است.»

● بیان سر و پنجم

اقامتگاه مولای ما صاحب الامر (عج)^۲

امام صادق (ع) می فرمایند:

در غیبت کبری کسی از اقامتگاه امام علیه السلام اطلاع ندارد، جز خواص شیعیان خدمتگزار، که متصدی امور آن سرور کائنات می باشند.

(۱) مدرک: اکمال الدین صدوق (ره)، صفحه ۴۴۸.

(۲) مدارک: بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۱۵۵؛ غیبت نعمانی، صفحه ۸۹.

● بیان سار و ششم

تفسیر آیه شریفه وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ...^۱ از زبان مولا علی (ع)^۲

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) درباره آیه شریفه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ...» فرمودند: مراد از «کسانی که استضعاف شدند، خداوند آنان را پیشوایان و وارثین قرار می دهد» همان آل محمد (ص) هستند.

خداوند مهدی آنان را، بعد از کوشش و مشقت زیاد برمی انگیزد و آنها را عزیز، و دشمنان را ذلیل می کند.

● بیان سار و هفتم

تعداد نفرات حضرت^۳

عیاشی در تفسیر آیه مبارکه «وَلَمَّا أَخْرَجْنَا عَنْهَا الْعَادِيَةَ أَلِيَّةً مَعْدُودَةً» از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمودند:

در قول خداوند تبارک و تعالی «وَلَمَّا أَخْرَجْنَا عَنْهَا... الخ» تعداد نفرات و اصحاب ناجی آل محمد (ص) به تعداد نفرات بدر است و آن گاه فرمودند:

آنان برای آن حضرت در یک ساعت جمع می شوند، همانند جمع شدن ابرهای پراکنده.^۴

(۱) سوره مبارکه قصص - آیه شریفه ۵ (رجوع شود به صفحه ۱۵۰ همین کتاب).

(۲) مدرک: غیبت از مرحوم شیخ طوسی (ره).

(۳) مدرک: تفسیر معتبر عیاشی (ره).

(۴) طبق اقوال مشهور تعداد لشکر پیامبر اسلام (صلوات الله) در غزوه بدر ۳۱۳ نفر بوده است.



● بیان سر و هشتم

قیام ناجی آل محمد (ص)^۱

حضرت امام رضا (ع) از پدرانش نقل نموده‌اند که حضرت رسول الله (ص) فرمودند: روز قیامت برپا نمی‌شود تا قائم (عج) ما قیام کند و این قیام هنگامی انجام می‌گیرد که خدای عزوجل اذن بدهد او را، آن‌گاه کسی که از او پیروی کرد نجات پیدا می‌کند و هر که از او تخلف کند هلاک می‌شود. بندگان خدا! خدا را در نظر بگیرید. اگر چه بر روی میخ راه بروید، چون او خلیفه خدای عزوجل و خلیفه من است.



● بیان سر و نهم

دعای مختصر حضرت مهدی (عج)^۲

یکی از دعاهای خاص حضرت ولی عصر (عج) روحی له الفدا در دوران غیبت که آقا مکرر بر لسان مبارکشان جاری می‌سازند این دعای شریف است:

«اللَّهُمَّ احْبِبْنِي عَنْ عِيُونِ أَعْدَائِي وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ أَوْلِيَائِي.»

بار خدایا! مرا از دیدگان دشمنان پوشیده نگه‌دار، و بین من و دوستانم اجتماع حاصل کن.

و اما در پایان این اربعین که مربوط می‌شد به سخنان گهربار ائمه اطهار (ص) در رابطه وجود مبارک آن عزیز زهرا (س) حضرت مهدی (عج) و در شماره پایانی جهت تبرک در ختم این چهل سخن مبارک بیاد چهل شب مسجد مقدس

(۱) مدارک: بخارا الانوار، جلد ۵۱، صفحه‌ی ۶۱

(۲) مدارک: مصابح کفعمی، صفحه‌ی ۲۱۹؛ مهج الدعوات، صفحه‌ی ۳۰۲.

صاحب الزمان (عج) در سهله و جمکران تویع نورانی، گرانبها و ڈرربار آن حضرت را به شیخ مفید (ره) می آوریم که جویندگان آن عزیز بر چشم بمالند و اشک شوق بریزند.^۱



● بیان چهل



تویع حضرت مهدی (عج) به شیخ مفید (ره) در غیبت کبری^۲

این تویع مبارک را حضرت در سال [۴۱۰ هجری قمری] با خط شریف خودشان به افتخار فقیه نامدار شیعه مرحوم شیخ مفید (علیه الرحمة) به رشته تحریر در آوردند:

«اگر چه ما در سرزمین دوردستی سُکنی گزیده ایم که از جایگاه ستمگران بدوریم. زیرا که خداوند مصلحت ما و شیعیان مؤمن ما را، در این دیده، که تا حکومت دنیا در دست تبهکاران است در این نقطه دوردست مسکن نماییم. ولی از اخبار شما آگاهیم. و هرگز چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نمی باشد. و می دانیم که چه گرفتاری و پریشانی بر شما رسیده است. از آن وقتی که بسیاری از شماها به کارهایی دست زدند که پیشینیان صالح شما، از آنها به دور بودند، و پیمانی را که خداوند از آنها گرفته بود پشت سر انداختند، گویی که از آن بی خبر بودند، ما شما را رها نکرده و یاد شما از خاطر نبرده ایم، و گرنه سختی ها به شما روی می آورد و دشمنان، شما را، از ریشه و بن برمی کنند.»



(۱) در خواص عدد چهل روایات زیادی آمده. از جمله اینکه در کلمه ۲۶ تفسیر قرآن مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، صفحه ۲۷۸ آمده است که «آقا امام زمان (عج) در سن انسان چهل ساله ظهور می نمایند.» و دیگر اینکه پیامبر مکرم اسلام در چهل سالگی مبعوث شدند. حضرت موسی کلیم الله (ع) چهل شب با خدا خلوت کردند. و علما و عرفا و زهاد معمولاً برای خود سازی چهل می گرفتند و چهل حدیث (اربعین) می نویسند و دهها و صدها خواص دیگر.

(۲) مدرک: کتاب الأحتجاج مرحوم طبرسی (ره)، صفحه ۴۹۷.

❖ فصل چہارم

اربعین علایم ظہور

□ علایم ظهور

● **چهل علامت از علایم ظهور حضرت بقیة الله اعظم (عج) در آخر الزمان**
حال به فضل الهی و عنایات آن نازنین فاطمه، حضرت مهدی (عج)، در این بخش از کتاب، چهل علامت از علایم آخر الزمان از کلام گهربار ائمه اطهار (ع) مأخذ از منابع معتبر ذکر می‌نماییم؛ که ان شاء الله تشنگان روی آن حضرت بهره ببرند و معرفتشان به آن حضرت بیشتر شود و خصایص واقعی منتظران آن حضرت را داشته باشند و اگر تا به امروز کوتاهی کرده‌ایم از این لحظه که این سطور را می‌خوانیم شما را به آن وجود مبارک قسم می‌دهم، بیایید کمی فکر کنیم و آنچه را که قلب آن حضرت را - که همه تشنه دیدار آن وجود مبارک هستیم - می‌رنجاند انجام ندهیم. ما که توقع توجه و عنایت و استجابت دعوات و ظهور آن حضرت را داریم. (ان شاء الله.)

□ علایم خروج دجال

● **اوضاع آخر الزمان در خطبه حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)^۱**
شیخ صدوق در «اکمال الدین» از نزال بن سیره روایت می‌کند که حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام برای ما خطبه خواندند و پس از حمد و ثنای الهی سه بار

(۱) مدارک: بحار الانوار، جلد ۱۳، صفحه ۶۹۳؛ اکمال الدین از مرحوم شیخ صدوق (ره).

فرمودند: «سَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ، قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي.» یعنی:

ای مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید، هر چه می‌خواهید از من بپرسید.
در این هنگام صَعَصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ، از جا بلند شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! دجال
کی خواهد آمد؟

حضرت فرمودند:

«بنشین! خداوند سخن تو را شنید و دانست که مقصودت چیست؟ بخدا قسم! در
این باره سائل و مسؤول (تو و من) یکسان هستیم (یعنی این از اسرار است که فقط
خداوند می‌داند) ولی این را بدان که آمدن دَجَال، علاماتی دارد که «طابِقُ النَّعْلِ بِه
النَّعْلِ»^۱ متعاقب هم به وقوع می‌پیوندند. اگر خواسته باشی اطلاع می‌دهم.»
صَعَصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ (ره) عرض کرد: بفرمایید یا مولایم! آقا امیرالمؤمنین (ع)
فرمودند: آنچه می‌گویم از بر کن (از حفظ کن) و آن چهل علامت است به این
ترتیب:

□ علامت اول:

مردم نماز را بمیرانند.

□ علامت دوم:

امانت را، ضایع کنند.

□ علامت سوم:

دروغ گفتن را، حلال شمارند.

(۱) یعنی پشت سر هم به وقوع می‌پیوندند. در روایات دیگری آمده است. علامات ظهور همانند پاره شدن
دانه‌های تسبیح پشت سر هم به سرعت به وقوع می‌پیوندند.

□ علامت چهارم:

ربا بخورند.

□ علامت پنجم:

رشوه بگیرند.

□ علامت ششم:

ساختمان‌ها را محکم بسازند و دین را به دنیا بفروشند.

□ علامت هفتم:

سفیهان را به کار گمارند.

□ علامت هشتم:

بازنان مشورت کنند.

□ علامت نهم:

پیوند خویشان را پاره نمایند.

□ علامت دهم:

هواپرستی پیشه سازند.

□ علامت یازدهم:

خون یکدیگر را بی ارزش بدانند.

□ علامت دوازدهم:

جلم و بردباری در میان آنها نشانه ضعف و ناتوانی باشد.

□ علامت سیزدهم:

ظلم و ستم باعث فخر گردد.

□ علامت چهاردهم:

امرا فاجر، وزرا ظالم، سرکردگان دانا خائن، و قاریان (قرآن) فاسق باشند.

□ علامت پانزدهم:

اعمال زشت، و گفتار بهتان آمیز، و گناه و طغیان و تجاوز، علنی باشد.

□ علامت شانزدهم:

قرآن‌ها زینت شود.

□ علامت هفدهم:

مسجدها نقاشی و رنگ آمیز، و مناره‌ها بلند گردد.

□ علامت هیجدهم:

اشاره مورد عنایت قرار می‌گیرند.

□ علامت نوزدهم:

صف‌ها در هم بسته شود، خواهش‌ها مختلف باشد، و پیمان‌ها نقض گردد.

□ علامت بیستم:

زنها به واسطه میل شایانی که به امور دنیا دارند در امر تجارت شوهران خود شرکت جویند.

□ علامت بیست و یک:

صداهای فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود.

□ علامت بیست و دوم:

بزرگ قوم، رذل ترین آنهاست.

□ علامت بیست و سوم:

شخص فاجر به ملاحظه شرش، تقیه شود.

□ علامت بیست و چهارم:

دروغگو تصدیق و خائن امین گردد.

□ علامت بیست و پنجم:

زنان نوازنده، آلات طرب و موسیقی به دست گرفته و نوازندگی کنند.

□ علامت بیست و ششم:

مردم پیشینیان خود را لعنت نمایند، زنها بر زینها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند.

□ علامت بیست و هفتم:

شاهد (در محکمه) بدون اینکه از وی درخواست شود، شهادت می‌دهد، و دیگری به خاطر دوست خود برخلاف حق گواهی دهد.

□ علامت بیست و هشتم:

احکام دین را برای غیر دین بیاموزند، و کار دنیا را بر آخرت مقدم بدانند.

□ علامت بیست و نهم:

پوست میش بر دل‌های گرگ‌ها بپوشند، در حالی که دل‌های آنها از مردار مُتَعَفَن تر و از صَمَغ بدتر است.

و در ادامه و ختم سخن خود حضرت علی (ع) می‌فرمایند: در آن موقع شتاب و تعجیل کنید، بهترین جاها آن روزیَّتُ الْمُقَدَّسُ است. روزی خواهد آمد که هر کس آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد.

□ علامت سی‌ام / [قیام زندیقی از قزوین]:^۱

شیخ طوسی در کتاب غیبت، از محمد بن حنفیه (ع) روایت کرده از پدر بزرگوارش حضرت امیر المؤمنین (ع) که می‌گوید پرسیدم:

این امر کی واقع می‌شود و چه وقت خواهد بود؟ حضرت سر مبارک خود را تکان دادند و آن‌گاه فرمودند: چگونه این امر (به این زودی) واقع بشود، و حال آنکه زمانه هنوز به فشار و سختی، خود را وارد نساخته و بر برادران من جفا ننموده است. چگونه ممکن است آن امر واقع شود، و حال آنکه هنوز آن سلطان، ظلم و ستم نکرده است. چگونه این امر به وقوع می‌پیوندد و حال آنکه هنوز آن «زندیق از قزوین»

(۱) مدرک: کتاب غیبت از شیخ طوسی (ره)

قیام نکرده که پرده ناموس مردم آنجا را بدرد، و سران آنها را تکفیر کند، و حصار آن را تغییر دهد، و بهجت آن را از میان ببرد؛ هر کس از آن زندیق فرار کند، او را به چنگ آورد؛ و هر کس با او جنگ کند به قتل رساند؛ و هر کس از وی کنارگیری کند فقیر شود؛ و هر کس از او متابعت کند فاخر گردد؛ تا آنجا که مردم دو دسته می شوند: یک دسته برای از دست رفتن دین خود گریه می کنند، و دسته دیگر برای از دست رفتن دنیای خود می گریند.

□ علامت سی و یکم / دو علامت مهم:^۱

شیخ مفید رحمه الله علیه و شیخ طوسی (ره) متفق القول نقل می کنند که امام محمد باقر (ع) فرمودند: دو علامت پیش از قیام قائم خواهد بود که از زمان هبوط حضرت آدم (ع) تا آن روز، سابقه نداشته باشد و آن این است که «آفتاب در نیمه ماه رمضان، و ماه در آخر آن گرفته می شود.» بدرین خلیل آزدی، که راوی این حدیث معتبر است می گوید پرسیدم: یا بن رسول الله! آیا همه وقت ماه، در نیمه ماه، و آفتاب در آخر ماه می گیرد؟ امام (ع) فرمودند: می دانم چه می گویی، ولی این را بدان که این دو از علامتی است که از زمان هبوط آدم (ع) تا آن موقع، واقع نشده است.

□ علامت سی و دوم / پرچم های شهر قیس / فرج آل محمد (ص):^۲

دو شیخ بزرگوار رحمه الله علیهما متفق الکلام از حسن بن حجم (ره) روایت می کنند که گفت: از حضرت امام موسی بن جعفر (ع) پرسیدم، مولایم! کی فرج آل محمد (ص) فرامی رسد؟ فرمود: می خواهی مفصل بیان کنم یا مجمل و سربسته! مرد

(۱) مدارک: الارشاد از شیخ مفید علیه الرحمة؛ غیبت از شیخ طوسی قدس سره.

(۲) مدارک: ارشاد شیخ مفید (ره) غیبت شیخ طوسی (ره)

طور اجمال بفرمایید. آقا فرمودند: آن هنگام که پرچم‌های شهر قیس در مصر، و پرچم‌های کنده در خراسان به حرکت آمد، موقع فرج است.^۱

□ علامت سی و سوم / خشکسالی:^۲

شیخ طوسی (ره) نقل کرده است که ابوبصیر (ره) از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمودند: پیش از آمدن قائم ما، خشکسالی خواهد بود که خرما در نخل از بین می‌رود، پس در این خصوص شکایت می‌کنید.^۳

□ علامت سی و چهارم: / «بردن حجرالاسود»:^۴

ابوبصیر نقل می‌کند که حضرت امام صادق (ع) فرمودند: مردم حبشه (کعبه) خانه خدا را تغییر می‌دهند و آن را می‌شکنند. و حجرالاسود را می‌برند، و آن را در مسجد کوفه نصب می‌کنند.

□ علامت سی و پنجم / خروج سفیانی:^۵

محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت امام صادق (ع) فرمودند: وقتی که سفیانی (لعنة الله عليه) خروج کرد به اندازه حامله بودن زنی^۶ بر پنج بلوک، استیلاء پیدا می‌کند و سپس حضرت فرمودند: همچنین پیش از آمدن قائم، دوازده هزار بنی‌هاشم، خواهند آمد همه مردم را دعوت به پیروی از خود می‌کنند.

(۱) به احتمال قوی منظور حضرت، خروج دجال از مصر و سید حسینی از خراسان می‌باشد.

(۲) مدرک: غیبت شیخ طوسی (ره).

(۳) طبق نسخه‌ای فرموده‌اند: در این خصوص شک نکنید.

(۴) از کتاب غیبت شیخ طوسی.

(۵) مدرک: از غیبت شیخ طوسی (ره).

(۶) به مدت ۹ ماه و ۹ روز.

□ علامت سی و ششم / ده علامت مهم:^۱

علایم حتمیه و مهم و اصلی که بایستی قبل از ظهور به طور یقین واقع شود:

۱. خروج سفیانی

۲. دُخان

۳. دَجَال

۴. دابة الارض

۵. قیام قائم از مکه مکرمه^۲

۶. طلوع آفتاب از مغرب

۷. فرود آمدن حضرت عیسی (ع) از آسمان چهارم روی زمین و در جوار آن

حضرت قرار گرفتن

۸. فرو رفتن زمین در شرق

۹. فرو رفتن زمین در جزیره العرب (بین مکه و مدینه)

۱۰. آتشی که در قلب شهر عدن بیرون می آید و مردم را به محشر سوق می دهد.

شیخ طوسی علیه الرحمة از عامر بن وائله، نقل کرده است که مولا حضرت

امیر المؤمنین (ع) فرمودند: که پیامبر بزرگ اسلام فرمودند: ده علامت پیش از

قیامت باید پدید آید.

□ علامت سی و هفتم / پنج علامت دیگر / از غیبت شیخ طوسی (ره):

جناب عُمر بن حَنْظَلَه (ره) از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که امام (ع) فرمودند:

پیش از قیام قائم (عج) پنج علامت پدید خواهد آمد.

(۱) مدرک: غیبت از شیخ طوسی (ره)

(۲) در روایات آمده است که هنگامی که آن حضرت اعلام ظهور می فرمایند صدای مبارکش در تمامی بلاد شنیده می شود.

۱. صیحه آسمانی آمدن

۲. سفیانی

۳. فرورفتگی بیابان بیداء

۴. آمدن شخصی یمنی

۵. کشته شدن مردی پا کدل.

□ علامت سی و هشتم / سه علامت قطعی مهم دیگر / آمدن سه نفر: ^۱

جناب نعمانی (ره) از حضرت امام صادق (ع) روایت نموده که امام (ع) در کلامی مفصل فرمودند: آمدن این سه نفر یعنی خراسانی، و سفیانی، و یمنی در یک سال و یک ماه و یک روز است. آن گاه سفیانی لشکری به مدینه می فرستد. فرزند ما، مهدی، از مدینه به مکه می رود. چون خبر به لشکر سفیانی می رسد که حضرت مهدی (عج) رفته است، لشکری را به دنبال او می فرستد، ولی او را نمی بیند. حضرت مهدی (عج) مانند حضرت موسی بن عمران (ع) هراسناک وارد مکه می شود. لشکر سفیانی در بیابان بیداء فرود می آید. در آن وقت گوینده ای از آسمان صدا می زند: ای بیداء! این قوم را نابود گردان و با این صدا، زمین آنها را در کام خود فرو می برد. ^۲

تنها سه نفر از آنها باقی می ماند که خداوند صورت های آنها را به عقب بر می گرداند. آن سه نفر از قبیله ی کلب می باشند که درباره آنها این آیه آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِنَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا

فَنَرُّهَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ» ^۳

(۱) مدرک: غیبت نعمانی

(۲) همانند لشکر فرعون که به دنبال حضرت موسی بن عمران (ع) بودند و دریا آنها را فرو برد و همان طور که در ابتدای حدیث هم ملاحظه فرمودید: که امام (ع) آن لحظه را و آمدن حضرت مهدی (عج) به موسی بن عمران (ع) تشبیه کردند.

(۳) سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۴۷.

یعنی ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده! ایمان بیاورید به آنچه ما نازل کرده‌ایم که آنچه را نزد خود دارید تصدیق می‌کنید. پیش از آنکه به عمل، از صورت‌ها را تغییر دهیم و آن را به پشت برگردانیم.

حضرت امام صادق (ع) در ادامه سخنان گهربار خود فرموده‌اند: در آن روز قائم (عج) در مکه است و در حالی که در پناه حق تکیه به خانه خدا می‌دهد، خود را این چنین به مردم معرفی می‌نمایند و می‌گویند: «ای مردم! ما از خداوند و هر کس که دعوت ما را بپذیرد استمداد می‌کنیم. من از خانواده محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبرتان هستم. ما از هر کس به خداوند و محمد (صلی الله علیه و آله) نزدیک‌تریم. هر که می‌خواهد درباره آدم (ع) با من گفت و گو کند بداند، که من از هر کس به آدم (ع) نزدیک‌ترم و هر که می‌خواهد در خصوص نوح (ع) با من سخن بگوید بداند که من از هر کس به نوح (ع) نزدیک‌ترم و هر که می‌خواهد با من درباره ابراهیم (ع) گفت و گو کند بداند من از هر کس به ابراهیم (ع) نزدیک‌تر هستم و هر که می‌خواهد با من درباره محمد (صلی الله علیه و آله) گفت و گو کند بداند که من از هر کس به محمد (صلی الله علیه و آله) نزدیک‌ترم و هر کس می‌خواهد با من درباره پیغمبران الهی (ص) گفت و گو کند بداند که من از هر کس به پیغمبران نزدیک‌ترم.»

□ علامت سی و نهم / اوضاع عمومی آخرالزمان!

در «تفسیر عیاشی»^۱ مرحوم عیاشی (ره)، از جابر بن جعفری (ره) روایت می‌کند که حضرت امام محمد باقر (ع) به وی فرمودند: در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آن گاه که علایمی را که در سال طاق روی می‌دهد و من اکنون برای تو ذکر می‌کنم ببینی. و آن اینکه: کسی از دمشق صدایی می‌زند، و در یکی از دهات آن

(۱) از تفسیر عیاشی.

(۲) عیاشی یکی از مفسران و دانشمندان بزرگ است که صاحب بیش از دویست جلد کتاب می‌باشد.

فرورفتگی پدید می آید، و قسمتی از مسجد آن فرو می ریزد، و می بینی که طایفه ی تُرک از آنجا می گذرند و در جزیره موصل، فرود می آیند. و رومیان هم، در رمله فرود آیند و آن سالی است که در تمام سرزمین عرب اختلافات روی می دهد.

□ علامت چهلیم / حبس دعا / چرا دعای مردم آخرالزمان مستجاب نمی شود:^۱

شیخ صدوق (ره) در کتاب مفید «ثوابُ الأعمال» از حضرت امام صادق (ع) روایت کرده اند که فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: «زمانی بر امت من پیش می آید که باطن های آنها خبیث و پلید است و ظاهر آنها به جهت طمع دنیا نیکوست. اگر کار نیک بکنند مقصودشان جزای آخرت نیست، بلکه کار آنها ریایی است و اصلاً خوف از خدا ندارند.» خداوند همه آنها را به عقوبت و عذابی مبتلا می کند که مانند شخصی که در دریا غرق شده باشد (با سوز دل) خدا را می خوانند، ولی دعای آنها مستجاب نمی شود.

«سفر دل»

بیاید این دفعه مخلصانه و عاشقانه به درِ خانه حضرت بقیة الله اعظم روحی له الفداه برویم و از گناهان و لغزش هایمان که موجب رنجش آن عزیز فاطمه (س) شده است، پوزش بطلبیم و به آن وجود مقدس قول دهیم که آن طور عمل کنیم که، او از ما توقع دارد و طوری عمل کنیم که رضای خدا باشد و رضایت او. بیاید این دفعه با اشک چشم، و دل شکسته ای برویم که دعایمان را پذیرا باشند، و نه آنچنان باشیم که در علامت چهلیم بیان شد. به امید توفیق بیشتر که موفق شویم، آنچه می دانیم جامه ی عمل پوشانیم.

(۱) مدرک: کتاب ثوابُ الأعمال شیخ صدوق (ره).

در این زمینه، عارف بی نظیر، سرمایه دارترین مرد معنوی جهان^۱ آیت حق سالک، **إلی الله حضرت آیت الله بهجت** دامت برکاته که [به یقین نگارنده] مکرر خدمت آقا امام زمان (عج) رسیده‌اند می‌فرمایند:

«خداشناس، مطیع خدا می‌شود و سر و کار با او دارد و آنچه می‌داند موافق رضای اوست، عمل می‌نماید. در آنچه نمی‌داند، توقف می‌نماید تا بداند، و آن به آن، استعمال می‌نماید و عمل می‌نماید، یا توقف می‌نماید، عملش از روی دلیل و توقفش، از روی عدم دلیل.

آیا ممکن است بدون اینکه با سلاح اطاعت خدای قادر باشیم، قافله ما به سلامت از این رهگذر پر خطر به مقصد برسد؟

آیا ممکن است وجود ما از خالق باشد و قوت ما از غیر او باشد؟»

الاقل محمد تقی البهجة

مشهد مقدس، ربیع الاول ۱۴۸۷



(۱) طبق تعبیر عارف بزرگ حضرت آیت الله العظمی بهاء الدینی به سوی محبوب ص ۴۷.

❖ فصل پنجم

**چگونگی برطرف کردن
حجاب دل**

□ رموز تشریف به محضر مبارک حضرت بقیة الله اعظم (عج)

۱. چگونه می توان خدمت مولا رسید؟
 ۲. رموز کسب رضایت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف روحی و ارواح العالمین لمقدمة الفداء چیست؟
 ۳. چه کنیم که قلب مبارک آن حضرت را خوشنود سازیم؟
 ۴. وظیفه ما چیست؟
- ما که خود را منتظر آن حضرت می دانیم؛
 - ما که یدک کش عشق آن حضرت هستیم؛
 - ما که به یادش می سوزیم؛
 - ما که تشنه ی دیدارش هستیم؛
 - ما که توقع داریم او به ما توجه کند، و دعایمان به شفاعتش مستجاب شود، و حاجتمان را بر آورده سازد، و او سراغمان بیاید، چه وظیفه ای داریم؟
- جواب همان است که در بخش قبل اشاره شد و آن اینکه، آن طور عمل کنیم که رضایت اوست، که رضایت او رضایت خداست و حداقل قلبش را با گناهان دائمی خود کمتر برنجانیم. ان شاء الله تعالی.

□ و اما چه کنیم تا قلب دایره امکان، از ما راضی و خشنود باشد.

□ راه اول

همان طور که در بخش های گذشته و از زبان اطهر ائمه اطهار (ع) بیان شد. امروزه طبق حدیثی از معصومین (ع) دین نگه داشتن، از نگه داشتن گلوله سرخی آتشین بر کف دست به مراتب مشکل تر است. فلذا با این حساب، ما باید به قول معروف بیست و چهار ساعت حواسمان جمع باشد که به دام شیاطین و انسان های شیطان نما گرفتار نشویم و آنچه می کنیم و قصد بر انجام آن می گیریم ابتدا به یاد حضرت مهدی (عج) بیفتیم و ببینیم که آیا مولی و آقا رضایت دارد؟ و یا با آن کار قلب مبارکش از ما رنجور می شود؟ و بدانیم که رضای مهدی، رضای خداست، ان شاء الله.

□ راه دوم

تمام کارهایمان را به نیت قرب به خداوند بلند مرتبه، جلّ جلاله انجام دهیم و مخصوصاً اگر در امورات خیر و عام المنفعه، که در معرض دید دیگران قرار دارند، مواظب باشیم گرفتار ریا نشویم و مصداق حدیث چهارم که در فصل قبل گذشت و حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند نشویم.

□ راه سوم

اولین و مهمترین چیزی که آقا از ما انتظار دارند، اهمیت دادن به نماز و مخصوصاً نماز اول وقت است. بعضی از ما فکر می کنیم حالا نماز را بخوانیم، بالاخره هر موقع شد می خوانیم. اگر دوازده شب هم شد اشکال ندارد. ولی بد نیست بدانیم روایت داریم نماز آخر وقت را وقتی ملائکه بالا می برند ندا می رسد: آن را برگردانید و به فرقی سر صاحبش بگویید! پس وای به حال ما که هرگز به نماز اول وقت اهمیت

نمی‌دهیم و امکان جماعت داریم، ولی شرکت نمی‌کنیم.
نکته مهم اینکه اگر ما نماز اول وقت بخوانیم احتمال بالا رفتن آن، و مقبولیت آن می‌رود. چون در آن لحظه کاملترین انسان روی زمین و حجت خدا بر مخلوقات عالم هستی حضرت مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) به نماز اول وقت می‌ایستند و ان شاء الله نماز ما هم در آن لحظه همراه نماز آقا، بالا می‌رود. پس از این به بعد بشتاییم به سوی نماز اول وقت و حتی الامکان با جماعت. ان شاء الله تعالی.

□ راه چهارم

مرحوم سید رشتی (ره)، که جریان مفصل آن را مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) نقل فرموده. وقتی خدمت آقا می‌رسند، و آقا او را از گرفتاری نجات می‌دهد، آقا به او سفارش - آن هم با تأکید زیادی - می‌کنند (که ان شاء الله ما هم سعی کنیم امر مبارک آقا را انجام دهیم):

نافله بخوان، نافله نافله (نماز شب و نوافل روزانه)

عاشورا بخوان، عاشورا، عاشورا (زیارت عاشورا امام حسین «ع»)

جامعه بخوان، جامعه، جامعه (زیارة جامعه کبیره)

می‌بینیم آن قدر مهم بوده‌اند، آقا سه بار تأکید می‌فرمایند که ان شاء الله با خود و مولایمان حضرت مهدی (عج) عهد کنیم که ما هم از این به بعد رعایت کنیم.

□ راه پنجم

صدقه دادن مداوم نهاریه، و لیلیه، به قصد و نیت، سلامتی آن وجود مبارک.

□ راه ششم

در هر حال و هر زمان به یاد آن حضرت، و آماده یاری نمودن آن عزیز باشیم و در فراقش مغموم بوده و ندبه و زاری نماییم (دعای ندبه حتی الامکان صبح‌های جمعه

خوانده شود).

□ راه هفتم

اهدای ثواب عبادات و اعمال نیک به آن حضرت، و به نیابت از آن بزرگوار زیارت ائمه هدی علیهم السلام رفتن.

□ راه هشتم

صلوات زیاد برای سلامتی حضرت فرستادن همراه با گفتن و عجل فرجهم، آخر صلوات و دعا کردن زیاد برای تعجیل در امر فرج ظهور مبارک آن خورشید پنهان که در کتاب الأحتجاج^۱ آمده است که حضرت مهدی (عج) فرمودند: برای فرج ما دعا کنید، زیرا فرج و گشایش امور شما، در آن است.^۲

□ راه نهم

ارتباط مداوم با آن حضرت، و فیض بردن از اماکن شریفی که مورد توجه آن حضرت می باشند، من جمله مسجد مقدس جمکران، و به جا آوردن اعمال این مکان شریف، و از جمله خواندن نماز تحیت که آن دو رکعت است و به یک سلام و ایضاً مثل نماز صبح با این تفاوت که به جای یک بار توحید هفت بار خوانده شود و به جای یک بار ذکر رکوع و سجده هر کدام هفت مرتبه تکرار شوند، و نماز دیگر، نماز مخصوص آن حضرت که در همه جا می توان خواند. و آن نیز دو رکعت است که بایستی آیه شریفه «ایاک نعبدُ و ایاک نستعین» را صد مرتبه، خواند و ذکر رکوع و سجود را نیز هر کدام هفت مرتبه قرائت کرد و توحید همان یک مرتبه کفایت می کند و بعد از سلام بایستی تسبیح مادر بزرگوارش را قرائت کرد، و البته یک بار لا اله الا الله

(۱) الاحتجاج، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۸۴.

(۲) رجوع کنید به حدیث ۳۷ ص ۱۶۶ همین کتاب.

گفتن قبل از ذکر تسبیحات حضرت زهرا(س) لازم است و آن گاه سر را به سجده گذاشت و صد مرتبه صلوات بر مُحَمَّد و آل محمد فرستاد (صلی الله علیه و آله) فرستاد و برای فرج آن عزیز دعا کرد.

□ راه دهم

استغفار نمودن مداوم و توبه حقیقی از گناهان اگر چه توبه در هر زمان بر گناهکاران واجب است و ما اگر از وضعیت پرورنده‌ی خود خبر داشتیم می دانستیم که از همه روسیاه‌تریم. فلذا اهتمام ورزیدن به این امر در زمان غیبت، که همین گناهان ما سبب غیبت آن عزیز را ایجاد کرده، علاوه بر آرایش خود سبب تسریع در امر ظهور، و نیز مستجاب شدن دعوات خواهد شد.^۱

□ راه یازدهم

خواندن دعاهایی که مختص آن مولا است. و از جمله دعای طلب سلامتی برای آن حضرت از خالق قادر متعال.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ و عَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ و فِي كُلِّ سَاعَةٍ و لِيلاً و حافِظاً و قائِداً و ناصِراً و دليلاً و عينا، حَتَّى تُسَكِنَهُ اَرْضِكَ طَوْعاً و تَمَتَّعَهُ فِيهَا طويلاً.^۲

□ راه دوازدهم

دعای طلب معرفت از خداوند نسبت به آن وجود مبارک:

(۱) در روایت آمده است که نه خداوند موجب غیبت شده است و نه خود حضرت ولی عصر(عج)، بلکه صرفاً اعمان بندگان، مکلفین موجب غیبت و طولانی شدن زمان آن شده است. (کتاب بداية المعارف، جلد ۲).
(۲) مفاتيح الجنان.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ
فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي
حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.



اما در این باب چه بگویم. صدها اعمال است که موجبات قرب می شود. که ما هرگز سراغ آنها نمی رویم اما سعی کنیم صرفاً هدفمان رضای خدا باشد، نه ریا و خوش آمد دیگران و از اعمال ذیل نیز غافل نشویم.

□ راه سیزدهم

حتی الامکان دائم الوضوء بودن.

□ راه چهاردهم

خواندن سوره مبارکه واقعه هر شب.

□ راه پانزدهم

حتی الامکان روزه های سفارش شده را در هفته، روزه گرفتن. که در دستور العمل اخلاقی حضرت امام خمینی رحمه الله علیه نیز آمده است.

□ راه شانزدهم

حق الناس را رعایت کردن و احترام به حقوق دیگران گذاشتن.

□ راه هفدهم

پرهیز شدید از غیبت کردن، و دوری از مجالس غیبت و گناه.

□ راه هیجدهم

اهمیت دادن به نماز جماعت و سر موقع حاضر شدن برای نماز اول وقت، که از توصیه‌های آن وجود مبارک می‌باشد.

□ راه نوزدهم

زبان را خالص کردن از هر گونه هرزه‌گویی و عادت دادن به ذکر خداوند اعلیٰ جلّ جلاله.

□ راه بیستم

پرهیز از اتلاف وقت، و دوری از هر گونه محفل نشینی‌های بی‌هدف و پیر از گناه.

□ راه بیست و یکم

کسب حلال، و رزق حلال داشتن، و داشتن حساب سال سهم مبارک آقا.

□ راه بیست و دوم

استغفار دائمی کردن و تکرار مداوم «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ عَلَيْهِ» با نیت خالص.

□ راه بیست و سوم

خواندن مکرر دعای شریفی «يَا أَللَّهُ، يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ، ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.»

□ راه بیست و چهارم

محبت به پدر و مادر و دعا در حق آنها.

□ راه بیست و پنجم

صیله از حام داشتن و رفع مشکلات خویشان در حدّ توان.

□ راه بیست و ششم

کمک به افراد مستمند و بی بضاعت آبرومند، که دست به تکدی دراز نمی کنند.

□ راه بیست و هفتم

پرداخت به موقع خمس و زکات و بیرون آوردن سهم مبارک امام (ع) از مال خود.^۱

□ راه بیست و هشتم

امر به معروف و نهی از منکر کردن که وظیفه شرعی است.

□ راه بیست و نهم

ساده زیستن و به یاد حضرت زیستن.

□ راه سیام

برآورده ساختن توقعات و انتظارات آن وجود مبارک.^۲

□ راه سی و یکم

متواضع بودن^۳ و اشک فراق ریختن به یاد آن غریب فاطمه، که بیش از دوازده قرن برای نجات دین، در نهایت غربت و مظلومیت در پشت پرده غیبت بسر می برد.

چو باغبان بپژد بیشتر دهد انگور

(۱) زکات مال بدرکن که فضله رز را

(۲) رجوع شود به احادیث یازده، هیجده و بیست و پنج صفحات ۱۵۴، ۱۵۷ و ۱۶۰ همین کتاب.

(۳) حضرت امیرالمؤمنان علی ابن ابیطالب علیهما السلام در مورد تواضع می فرمایند تاج تواضع و فروتنی بر سر گذاشتن (نهج البلاغه، خطبه قاصعه).

□ راه سی و دوم

از خواب غفلت رهیدن، و خود را از شرّ دوستان ناباب و نااهل نجات دادن، و دل در گرو عشق مولا سپردن، تا بفهمیم عشق به مهدی داشتن و دیوانه مهدی شدن، و منتظر مهدی (عج) بودن یعنی چه؟

و این عشق به اوست که به ما امید به کار و فعالیت، و تلاش در مسیر رضای مهدی (عج) که رضای خداست می بخشد.

□ راه سی و سوم

هر روز و هر ساعت و هر لحظه، به یاد آن بزرگوار بودن و زیارت کردن آن عزیز با زیارت جامعه کبیره که از سفارشات آن عزیز به سید موسوی رشتی (ره) بود که در بخش حکایات همین کتاب نقل شد. همچنین مداومت به قرآن زیارت آل یس و دیگر ادعیه وارده.

□ راه سی و چهارم

بهره‌وری از فضای روحانی مسجد مقدس جمکران قم که به امر مستقیم آن حضرت بنا شده و طبق فرموده آن بزرگوار به **حَسَنِ مَثَلِهِ جَمَكَرَانِي** که ثواب دو رکعت نماز در این مسجد ثواب دو رکعت نماز در **بَيْتِ عَتِيقٍ**، یعنی خانه خدا دارد و به جا آوردن آداب مختص این مسجد از جمله نماز تحیت مسجد مقدس جمکران و نماز امام زمان عجل الله تعالی فرج الشریف. البته مسجد مبارک سهله (عراق) نیز از معدود مساجدی است که بسیار مورد توجه و رفت و آمد آن بزرگوار می‌باشد و بسیاری از بزرگان و اولیای خدا در آن مکان شریف به محضر مبارک آن حضرت شرفیاب می‌شدند.^۱

(۱) از جمله این بزرگان می‌توان سالک واصل حضرت آیت‌الله العظمی بهجت دامت برکاته را نام برد که مرتباً

□ راه سی و پنجم

مقید بودن به نافله شب، و قضا کردن آنها در صورت خواب ماندن، که به قول حضرت آیت الله جوادی آملی، انسان بدون نماز شب هرگز به کمال نمی‌رسد.^۱

□ راه سی و ششم

روزه گرفتن پنجشنبه اول و آخر، و چهارشنبه وسط هر ماه.

□ راه سی و هفتم

جدی گرفتن و اهمیت دادن به مشارطه، مُراقبه، مُحاسبه و مُواخذة.

□ راه سی و هشتم

رفتن به زیارت مشاهد شریفه ائمه اطهار علیهم السلام در حد امکان، و کسب فیض از آن واسطه‌های فیض الهی و چنگ زدن به دامان مملو از فیض آنها.

□ راه سی و نهم

اصلاح نماز و اهتمام به حضور قلب در نماز، که اهمیت بسزایی دارد و از رموز موفقیت و به کمال رسیدن صاحبان معرفت و واصلان الهی بوده و می‌باشد که عارف بزرگ الهی، حضرت آیت الله بهجت دامت برکاته، رمز اصلی رسیدن به مراحل کمال اخلاقی را اصلاح نماز می‌داند و آنها که نماز خواندن او را دیده باشند می‌دانند که هر نماز او کار ده‌ها درس اخلاق را برای مأمومین انجام می‌دهد. و ایشان در اهمیت عبادت می‌فرمایند «همه رذائل اخلاقی، از ضعف در معرفت خداوند متعال، پدید می‌آیند و آنها را اُنس به اُنس گیرنده اُنس گیرندگان، در عبادت دفع و رفع می‌کماید،

به این مکان مقدس مشرف می‌شده‌اند. (در زمان تحصیل در عراق)

(۱) در خطبه‌های نماز جمعه قم.

اگر انسان در یابد که خداوند متعال همیشه و در همه حال، از هر زیبایی زیباتر است از اُنس/به او هرگز خدا نخواهد شد.»

□ راه چهارم

و خلاصه، عزیزان! سعی کنیم هر جا هستیم خودمان را در محضر خدا ببینیم.^۱ و بدانیم که همواره دو چشم مبارک صاحب ما، یگانه حجت خدا و سلطان جهان هستی نظاره گر ماست و قطعاً از ما شیعیان توقع بیشتری دارد و از خدا بخواهیم هنگامی که پرونده اعمال ما را به دست آن بزرگوار می دهند از ما خشنود و راضی شود، نه اینکه باعث رنجش قلب مبارک آن وجود نازنین شویم.^۲

و در پایان این بخش، تقریری دلنشین و لبریز از معنویت از شیخ الفقها والمجتهدین، عارف ربّانی حضرت آیت الله العظمی بهجت مدظله العالی تقدیم تشنگان چشمه عشق می نمایم.

بسمه تعالی

«کوچک و بزرگ باید بدانیم: راه یگانه برای سعادت دنیا و آخرت، بندگی خدای بزرگ است؛ و بندگی، در ترک معصیت است در اعتقادات و عملیات.

آنچه را که دانستیم، عمل نماییم و آنچه را که ندانستیم، توقف و احتیاط نماییم تا معلوم شود، هرگز پشیمانی و خسارت، در ما راه نخواهد داشت، این عزم، اگر در بنده ثابت و راسخ باشد خدای بزرگ اولی به توفیق و یاری خواهد بود.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته، والصلاة علی محمد و آله الطاهرين واللعن علی اعدائهم اجمعین.»^۳

(۱) عالم محضر خداست، در محضر خدا گناه نکنیم. (حضرت امام خمینی قدس سره الشریف).

(۲) طبق روایات هفته‌ای دو مرتبه پرونده اعمال ما را جهت تأیید به محضر امام زمان علیه السلام تقدیم می‌کنند.

(۳) به سوی محبوب ص ۲۳.

❖ فصل ششم

أربعين احاديث امام مهدي (عج)

□ چهل حدیث از کلام مبارک حضرت بقیة الله اعظم (عج)

در این بخش سخن ناقص خود را زینت می‌دهیم با کلام نورانی و مبارک و پیام‌های انسان‌ساز آن عزیز غایب از نظر که به نام عدد چهل، چهل کلام و پیام نورانی از آن عزیز تقدیم می‌شود، که امید است روحمان را تزکیه کند و ما را به وصالش راهنما باشد، ان شاء الله تعالی. ضمناً این احادیث متبرک همه از منابع معتبر انتخاب شده‌اند که منابع به همراه احادیث ذکر شده‌اند.



● حدیث یکم



شوق دیدار^۱

«قال مُحَمَّدُ بْنُ الْمَهْدِيِّ الْجَوْهَرِيُّ لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لِقَائِهِ أَيَّاهُ. يَا مَوْلَانِي! أَدْعُ لِي بِالنُّبَاتِ، فَقَالَ الْمَهْدِيُّ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ «لَوْ لَمْ يُثَبِّتْكَ اللَّهُ مَا رَأَيْتَنِي!»

جناب محمدبن مهدی جوهری، توفیق زیارت آقا نصیبشان می‌شوند و به حضرت مهدی (ع) عرض می‌دارند که:

ای سرور من! دعا نمایید که در دین خود ثابت‌قدم باشم. امام (ع) در جواب می‌فرمایند:

(۱) مدرک: بحار الانوار و کتاب منتخب الاثر / ۳۷۶.

اگر خداوند تو را ثابت قدم نگاه نمی داشت، به دیدار من نائل نمی گشتی.



● حدیث دوم



منم مهدی^۱

«أَنَا الْمَهْدِيُّ وَأَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ وَأَنَا الَّذِي أَمَلَا الْأَرْضَ أَمَلًا هَا عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا إِنَّ الْأَرْضَ لَاتَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَلَا يَبْقَى النَّاسُ فِي فِتْرَةٍ.»

منم مهدی، منم قائم زمانه و منم آنکه زمین را آکنده از عدل سازد. همان گونه که از ظلم و بیداد پر شده باشد. به درستی که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی باشد و مردم بی امام، رها نمی شوند.^۲



● حدیث سوم



منم حجت خدا^۳

«أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَبِقِيَّةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ أَنَا الَّذِي أَمَلَا الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.»^۴

من حجت خدایم. بر بندگان او، و بازمانده حُجج الهی در زمین، من هستم که زمین را همان گونه که مالا مال از جور و بیداد شده باشد، آکنده از عدل و داد سازم.

(۱) مدرک: اکمال الدین / ۲۴۵؛ منتخب الاثر / ۳۶۲؛ ینابیح الموده / ۴۶۴.

(۲) وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قرآن کریم - سوره مبارکه قصص، آیه ۵).

(۳) منابع: اربعین خاتون آبادی (حدیث دوازدهم) منتخب الاثر / ۳۹۱؛ ینابیح الموده / ۴۶۴.

(۴) بقیة الله خير لكم ان كنتم مؤمنين (قرآن کریم).



● حدیث چهارم



خورشید پشت ابر^۱

«وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَأَنَّ لِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ.»
و اما چگونگی بهره‌وری مردم از من به هنگام غیبت، همانند انتفاع آنان از خورشید است، آن هنگام که ابرها آن را از دیده پنهان داشته باشند.^۲



● حدیث پنجم



دوران تقیه^۳

«فَأَنَا فِي التَّقِيَةِ إِلَى يَوْمٍ يُؤَدَّنُ لِي فَأَخْرُجُ.»

پس من تا زمانی که اجازه ظهور و قیام دریافت دارم در تقیه به سر می‌برم.



● حدیث ششم



عهد با پدرم^۴

«قال المهدي (عج): ابي أبو محمد عليه السلام عهد إلي أن لأجاور قوماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ

(۱) منابع: إكمال الدين، صفحه‌ی ۴۸۵؛ بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۸۱.

(۲) نمونه این روایت را اجداد طاهرين (عليهم السلام) آن بزرگوار نیز بیان داشته‌اند.

(۳) منابع: منتخب الاثر / ۳۶۴؛ و کتاب معتبر غیبت از شیخ طوسی (ره)، صفحه‌ی ۱۶۱.

(۴) منابع: غیبت شیخ طوسی، صفحه‌ی ۳۶۱؛ منتخب الاثر، صفحه‌ی ۳۶۴.

وَلَعَنَهُمْ وَلَهُمُ الْخِزْيُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.»

حضرت مهدی (عج):

پدرم ابو محمد علیه السلام (امام حسن عسکری «ع») با من عهد بست که با آن مردمانی که خداوند بر آنان خشم گرفته و از جهت رحمت خویش دور داشته و خواری دنیا و آخرت و عذابی دردناک را برایشان فراهم آورده است همنشین نگردم و در میان آنان نباشم.



● حدیث هفتم



محل اقامت حضرت^۱

«... نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا، ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّانِي عَنْ مَسَاكِينِ الظَّالِمِينَ، حَسَبَ الَّذِي أَرَنَا اللهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَلِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمُنَا بِأَنْبِيَائِكُمْ وَلَا يَعْذُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَمَعْرِفَتُنَا بِالذَّلِّ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْجَنَحٍ كَثِيرًا مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَ نَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلِنَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ...»

حضرت ولی عصر (عج) در بیانی مسبوط فرموده‌اند:

هر چند که ما در جایی اقامت گزیده‌ایم که ستمگران را بدان راهی نیست، که این خود نیز تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان است، امری است که خداوند در باره ما و شیعیان با ایمانمان صلاح دیده است. اما اینچنین نیست، که این پنهانی و غیبت باعث شود که از اوضاع و اخبار شما آگاه نبوده و چیزی از آن بر ما پوشیده بماند.

آری! ما از لغزش‌های شما و روی آوری بسیارتان، به کارهای ناشایست که نیکان

(۱) مدارک: الأختجاج، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲۳؛ بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۷۴ (دارالحدیث).

سلف از آن احتراز می نمودند، اطلاع داریم. و نیز آگاهیم از اینکه این گروه، چگونه آن پیمانی را که درباره پاسداری امر امامت از آنها گرفته شده بود، پشت سر انداختند، آنچنان که گویی هیچ بدین مسأله برخورد نکرده اند. اما ما بر خلاف شما هیچ گاه از رعایت حالتان کوتاهی نوزیده ایم. و یاد شما را از خاطر نبرده ایم. که اگر جز این بود (به واسطه ی کارهای ناشایستان) از هر سو پریشانی به شما روی آورده و دشمنان نابودتان می ساختند.



● حدیث هشتم



خاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ^۱

أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ وَشِيعَتِي.

من آخرین جانشین پیامبر خدا (ص) هستم به وسیله من خداوند والا و بلند مرتبه، بلا را از خاندان و شیعیانم دور می سازد.



● حدیث نهم



دعایی مبارک از موعود^۲

«يَا نُورَ النُّورِ يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ يَا بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِي وَلِشِيعَتِي مِنَ الضِّيقِ فَرَجًا وَمِنَ الْهَمِّ مَخْرَجًا وَ أَوْسِعْ لَنَا الْمَنْهَجَ وَأَطْلِقْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ مَا يُفَرِّجُ وَافْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا كَرِيمُ.»^۳

دعای مبارک حضرت مهدی (عج):

(۱) مدارک: منتخب الاثر، صفحه ی ۳۶۰؛ اکمال الدین، صفحه ی ۴۴۱- الغيبة ۲۴۶- هداية كبرى ۳۵۸.

(۲) مدارک: منتخب الاثر، صفحه ی ۳۶۰؛ الكلم الطيب (دعاء المهدي عليه السلام)

(۳) مدارک: منتخب، صفحه ۵۲۱، حدیث شماره ی ۶

ای نور نور! ای به سامان برنده امورا! و ای آن که مردگان را از آرامگاهشان برمی‌انگیزانی!

بر محمد و خاندانش درود فرست. و در تنگناها و هنگام پریشانی برای من و شیعیانم گشایش قرار ده. و این راه هدایتی را که در پیش داریم، بیش از پیش روشن و آشکار فرما، و از جانب خویش وسیله‌ای فراهم آور تا گرفتاری‌هایمان را به سامان آرد و روادار به ما، آنچه تو خود اهل آن هستی (از رحمت و لطف).



● حدیث دهم



رجوع به فقها و مراجع^۱

«وَأَمَّا الْحَوَائِثُ الْوَاقِعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.»

و اما به هنگام وقوع رویدادها به بازگوکنندگان حدیث ما (مراجع و فقها) روی آورید که آنان حجت و راهنمای من بر شمایند، من نیز حجت خدا بر آنها هستم.



● حدیث یازدهم



جلب محبت مهدی^۲

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرَأٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مُحَبَّتِنَا وَيَتَجَنَّبُ مَا يُذْنِبُ بِهِ مِنْ كِرَاهِيَّتِنَا وَسَخَطِنَا فَإِنَّ أَمْرَنَا بَعْتُهُ فِجَاءَةً حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدْمٌ عَلَى حَوْبَةٍ وَاللَّهُ يُلْهِكُمْ الرُّشْدَ»

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۸۱؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۴۸۴.

(۲) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۷۶؛ الأحتجاج، جلد ۲، صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴.

وَيَلطُفُ لَكُمْ فِي التَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ»

هر یک از شما شیعیان باید به آنچه که او را به محبت ما نزدیک می‌سازد عمل نماید. و از آنچه که مورد خشم و انزجار ماست، دوری جوید، زیرا که امر (فرج) ما به طور ناگهانی و بدون هیچ مقدمه‌ای فرود می‌آید و آن هنگام است که توبه و بازگشت سودی ندارد، و پشیمانی از گناه، وی را، ثمری نبخشیده و از عقاب ما ره‌ایش نمی‌سازد. پس خداوند راه هدایت خویش را، به شما بنماید و الطاف و رحمت خود را در جهت انجام کارهای نیک، شامل حالتان سازد.



● حدیث دوازدهم



لطف خدا^۱

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى»

امام زمان (عج) در این سخن گهربار فرموده‌اند:
خداوند متعال مردم را بیهوده و بی حساب نیافریده، درباره آنها اهمال نورزیده و (بدون پیشوا و امام معصوم (ع)) ره‌ایشان نساخته است.



● حدیث سیزدهم



طلب استغفار^۲

«فَإِذَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لَكَ»

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد، ۵۳، صفحه‌ی ۶۹۴؛ غیبت شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۷۴.

(۲) مدارک، بحار الانوار و اکمال الدین، صفحه‌ی ۴۹۰.

چون از خداوند طلب آمرزش کنی، خداوند متعال تو را می‌آمرزد.



● حدیث چهاردهم

خودداری از هوای نفس^۱

«فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ إِتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَلْيُقِيمُوا عَلَىٰ أَصْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ.»

سلیمان زمان (عج) فرموده‌اند:

(شیعیان ما) لازم و سزاوار است که از پیروی هوای نفس خودداری نمایند و بر همان پایه و اساس که در قبل بوده‌اند استوار گردند.



● حدیث پانزدهم

سیره مه‌دی^۲

«أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُّفْتَرٍ وَلَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ.»

آن امام همام علیه‌السلام فرموده‌اند:

حق با ما بوده و در سیره ما جلوه‌گر خواهد شد، این سخنی است که جز ما کس نتواند گفت، مگر دروغگویی افترازن، و نه هیچ کس توان آن را دارد که آن را ادعا نماید جز شخص گمراه ضلالت پیشه.

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۹۱؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۵۱۱.

(۲) مدارک: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۹۱؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۵۱۱.



● حدیث شانزدهم



هنگام ظهور^۱

قال المهدي (عج): «وَأَمَّا ظُهُور الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَكَذَبَ الْوَقَاتُونَ.»
و اما در مورد هنگام قیام و ظهور: پس آن، باید از طرف خداوند متعال تعیین گردد و آنان که برای این امر سرآمدی بر شمارند دروغگویانی بیش نیستند.



● حدیث هفدهم



زیارت نامه حضرت از زبان خودشان^۲

«إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّعَ بِنَا إِلَى اللَّهِ (تعالی) وَاللَّيْنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ بَيْتِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّائِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَكَذَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَا غَيْرِ مَكْذُوبٍ. يَا مَوْلَايَ شَقِيٍّ مَنْ خَالَفَكَمْ وَسَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ، وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيٍّ مِنْ عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا اسْخَطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ، فَتَنْفُسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَخَدَهُ شَرِيكَلَهُ وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِإِئِمَّةِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلِيكُمْ وَ

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۱۸۱؛ اکمال الدین، صفحه ۴۸۵.

(۲) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحات ۱۷۲ - ۱۷۳؛ الاحتجاج، جلد دوم، صفحات، ۳۱۶ - ۳۱۷.

آخِرِكُمْ وَنُصِرْتِي مُعَدَّةً لَكُمْ فَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ.»

حضرت بقیة الله اعظم طریقه‌ی زیارت خود را چنین بیان فرموده‌اند:

«هنگامی که بر آن شدید تا توسط ما، که وسیله ارتباط بین خلق و خالق عالم و تجلیگاه ذات پاک ربوی هستیم، با خدا به راز و نیاز پردازید، پس همان گونه که خداوند بلندمرتبه گفته است، شما نیز بگویید سلام بر آل یاسین (چهارده معصوم علیهم السلام)! سلام بر تو ای فراخواننده خلق به سوی حق! و سلام بر تو ای مظهر آیات الهی! سلام بر تو ای درگاه (لطف و رحمت) خدا! سلام بر تو ای خلیفة الله و جانشین پروردگار در زمین و یاری کننده دین او! سلام بر تو ای حجت خدا و راهنمای بندگان به سوی او! سلام بر تو ای تلاوت کننده‌ی کتاب خدا و مفسر و مبین حقایق آن! سلام بر تو ای بقیة الله، و بازمانده حُجَج الهی در زمین! سلام بر تو ای میثاق پروردگار که خدا آن را از خلق گرفته و بر امت اسلامی محکم و مؤکد ساخته! سلام ما به تو ای وعده خدا (دائر بر تشکیل حکومت وی در جهان) که تحقق آن را ضمانت کرده است! سلام بر تو ای پرچم برافراشته حق! و ای دانا به اسرار الهی! و ای رحمت و اوسع‌ی پروردگار که تمام عالمیان را فرا گرفته‌ای! که اینها همه وعده تخلف ناپذیر خداوند در مورد حضرتت می باشد.

ای سرور من! هر آن کس که راه مخالفت با شما پوید عاقبتی جز شقاوت و بدفرجامی ندارد، و اما آن که شیوه شما را پیرو گشت به سعادت و خوشبختی نائل می آید، پس شاهد باش بر آنچه من تو را بر آن گواه می گیرم. من دوستدار و یاور توام، و از دشمنانت بیزار می باشم. هر امری که شما از آن خشنود گردید، حق، و هر چیزی که بر آن خشم بگیرید باطل است، نیکی آن است که شما فرمان دهید، و زشتی و پلیدی آنکه شما از آن بازدارید، پس ای مولایم! وجود من به خدای یکتای بی شریک، مؤمن است، و به پیامبرش (صلی الله علیه و آله) و امام سرور مؤمنان علی علیه السلام، و به تمامی امامان و همگی شما پیشوایان، من باور و ایمان کامل دارم. یاری من از بهر شما آماده و مهیا است، و دوستی محبت خالصانه‌ام تنها به شما تعلق دارد و بس.

● حدیث هیجدهم

چگونگی توفیق دیدار^۱

«قال المهدي (عج): مَنْ اتَّقَى رَبَّهُ مِنْ إِخْوَانِكَ فِي الدِّينِ وَخَرَجَ مِمَّا عَلَيْهِ إِلَى مُسْتَحَقِّهِ كَانَ آمِنًا مِنَ الْفِتْنَةِ مُظْلَةً وَمَحِنَهَا الْمُظْلَمَةَ الْمُضِلَّةَ وَمَنْ بَخَلَ مِنْهُمْ بِمَا أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ نِعْمَتِهِ عَلَى مَنْ أَمَرَهُ بِصِلَتِهِ فَإِنَّهُ يَكُونُ خَاسِرًا بِذَلِكَ لِدِينِهِ، وَآخِرَتِهِ وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهِدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَاءً فَمَا يَخْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ.

آن کس از برادران تو که از پروردگارش تقوا پیشه سازد. و آنچه را که از حق دیگران بر اوست، به آنها ادا نماید، از فتنه‌ای که به باطل می‌کشاند نجات می‌یابد و از آثار اسفبار آن (که ظلمت آور و گمراه کننده است) در امان می‌گردد. اما آن که از انفاق نِعَمِ الهی که به وی به امانت سپرده شده است، بخل ورزد و هم امکانات خویش را از کسانی که خداوند امر به پیوستن و دستگیری از آنها نموده است، دریغ دارد، زیانکار گشته و در دنیا و آخرت دچار خسُران می‌شود. و اگر پیروان و شیعیان ما که، خداوند توفیق انجام فرامینش را به آنان ارزانی دارد، با قلب‌هایی هماهنگ، پیمانی را که بر ایشان است پاس می‌داشته‌اند، توفیق دیدار ما نصیبشان می‌گشت و سعادت نیل به مشاهده ما، هر چه زودتر به آنان رو آور می‌شد. و این توفیق و سعادت به وسیله‌ی آن است که، آنها آشنایی نیکو و معرفتی خالصانه و صادقانه نسبت به ما دارند، آری! ما را از آنها باز نمی‌دارد مگر آن اعمال ناشایستی که از ایشان به ما می‌رسد و مورد رضا و پسند ما نمی‌باشد.

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۷۷؛ الاحتجاج، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲۵.

● حدیث نوزدهم

دوری از گناه^۱

«وَالْغَاقِبَةُ بِجَمِيلٍ صُنِعَ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَكُونُ حَمِيدَةً لَهُمْ مَا اجْتَنَبُوا الْمُنْهَى عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ.»
 شیعیان ما هنگامی به فرجام نیک (که همراه با صُنْع زیبای خداوند سبحان جلّ جلاله
 است) دست می‌یابند که، از گناهانی که آنان را از ارتکاب آنها بازداشته‌اند احتراز و
 دوری نمایند.

● حدیث بیستم

رمز غیبت و ناآشکاری حضرت^۲

«قال المهدي (عج): وَأَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْأَلُكُمْ.»^۳

فَاغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يُغْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفَيْتُمْ.»

و اما در مورد ناآشکاری و غیبت (ما) خداوند والا و بلند مرتبه می‌گوید: «ای کسانی که
 ایمان آورده‌اید از چیزهای نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می‌کند.»
 پس از پرسش‌های که به حال شما سودمند نیست پرهیزید، و برای فهمیدن چیزی که
 از آن بی‌نیاز هستید خود را به رنج و مشقت میندازید.

(۱) منبع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۷۷؛ الاحتجاج، جلد دوم، صفحه ۳۲۵.

(۲) منبع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۸۰؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۴۸۵.

(۳) سوره مائده، آیه مبارکه ۱۰۱، قرآن کریم ترجمه حضرت آیت الله مکارم شیرازی (دامت برکاته).



● حدیث بیست و یکم

سرنوشت منکران مهدی^۱

«قال المهدي (عج): مَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَ سَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ.»

آن کس که مرا باور نداشته و انکار نماید از من نیست. و سرنوشت او همانند، همان سرنوشت پسر نوح خواهد شد.

توضیح: (یعنی همان گونه که آن فرزند ناخلف نوح (ع) دعوت پدر بزرگوارش را نپذیرفت و در طوفان غرق شد، منکران وجود مبارک حضرت مهدی (عج) نیز ان شاء الله به فضل الهی در تندباد حوادث روزگار نابود گشته و به قعر جهنم خواهند رفت).



● حدیث بیست و دوم

صاحبان خرد و اندیشه^۲

«قال المهدي (عج): لَا لِأَمْرٍ اللَّهُ تَعْقِلُونَ وَ لِأَمْنِ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ.»

نه خود در امر خدا و دین و معارف الهی، به اندیشه پرداخته و درباره آن تعقل می‌نمایند، و نه از اولیای او که صاحبان خرد و اندیشه و دانش کامل می‌باشند، می‌پذیرند. (ائمه معصومین علیهم السلام)

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۱۸۰؛ اکمال الدین، صفحه ۴۸۵.

(۲) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۱۸۰؛ الاحتجاج، جلد دوم، صفحه ۳۱۶.



● حدیث بیست و سوم

امان الهی برای جهانیان^۱

«قال المهدي (عج): إِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النَّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ.»

من برای جهانیان امان (از عذاب الهی) هستم، همان گونه که ستارگان برای ساکنان آسمان، مایه امن و آسایش و آرامش، هستند.



● حدیث بیست و چهارم

قلوب ائمه اطهار علیهم السلام^۲

«قال المهدي (عج): قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ، شِئْنَا وَآلَهُ يَقُولُ «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۳

قلوب‌های ما (خاندان رسالت و امامت علیهم السلام) جایگاه مشیت الهی است، پس هر زمان که او بخواهد ما هم می‌خواهیم.
خداوند نیز در قرآن کریم می‌فرماید:
«شما نخواهید مگر آنکه خدا خواهد.»

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۸۱؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۴۸۵.

(۲) منابع: تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۲۳۶؛ بحار الانوار و غیبت شیخ طوسی، ص ۵۱.

(۳) سوره مبارکه دهر، آیه شریفه ۳۰.



● حدیث بیست و پنجم

رمز پذیرش اموال^۱

«قال المهدي (عج): وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَلَا تَقْبَلُوهَا إِلَّا لَتَطَهَّرُوا، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ
فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ.»

حضرت اباصالح المهدي (عج) فرموده‌اند: و اما اموال شما را پذیرا نمی‌شویم، مگر برای تزکیه و پاکی خود شما. پس هر آن که خواهد بفرستد و هر کس که مایل نیست قطع نماید، که آنچه خداوند به من اعطا فرموده‌اند از آنچه به شما ارزانی کرده بهتر است.



● حدیث بیست و هشتم

نظر لطف و رحمت^۲

«و قَالَ الْمَهْدِي (عج): وَلَوْلَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ صَلَاحِكُمْ وَرَحْمَتِكُمُ الْاِشْتِيَاقُ عَلَيْكُمْ لَكُنَّا عَنْ
مُخَاطَبَتِكُمْ فِي شُغْلٍ.»

و اگر نبود که ما دوستدار اصلاح کار شما بوده و به شما نظر رحمت و لطف داریم، هر آینه (به واسطه کارهای ناپسندتان که مورد رضای ما نیست) از توجه و التفات به شما احتراز می‌کردیم.

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۷۹؛ الاحتجاج، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۷۹.

(۲) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۷۳؛ الاحتجاج، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۷۹.



● حدیث بیست و هفتم

«هنگام خروج»^۱

«قال المهدي (عج): إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدَّوَقَعْتُ فِي عُنُقِهِ بِنِعَّةٍ لِسَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرَجُ وَلَا بِنِعَّةٍ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيَتِ فِي عُنُقِي.»

به درستی که هیچ یک از پدران من نبودند، مگر اینکه بیعتی از جباران زمانه به گردن داشتند.^۲

اما چون ظهور نمایم، هنگام خروجم بیعت هیچ یک از طاغوت‌های روزگار را به گردن نخواهم داشت، و علیه تمامی آنها قیام خواهم کرد.



● حدیث بیست و هشتم

«اولین سخنان حضرت»^۳

قَالَتْ حَكِيمَةٌ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ جِئْتُ فَسَلَّمْتُ: وَجَلَسْتُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلُمَّ إِلَيَّ ابْنِي: فَجِئْتُ بِسَيِّدِي وَهُوَ فِي الْخِرْقَةِ... ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَكَلَّمْ يَا بُنَيَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَنَى بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۸۱؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۴۸۵.

(۲) توضیح: راجع به اینکه آقا می‌فرمایند بیعتی از جباران زمانه به گردن آنها بود، نه اینکه ما فکر کنیم حتماً ائمه ما حکومت آن فاسدان را قبول داشتند و تأیید می‌کردند. خیر، بلکه به خاطر حفظ اصل دین و قرآن به ظاهر با آنان از باب تقیه کنار می‌آمدند و در اکثر مسائل تقیه می‌کردند و تا اصل دین و قرآن تحریف نشود و حفظ بماند و همه آنان، از منتظران ناجی آل محمد(ص) بوده‌اند.

(۳) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه‌ی ۳؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۴۲۵.

صَلُّوا تِلْكَ عَلَيْنَا مَجْمَعِينَ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَبِيهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَنَمَكِّنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۱

حضرت حکیمه خاتون علیهما السلام (دختر امام محمد تقی «ع») و عمه بزرگوار امام حسن عسکری (ع) علیه السلام در ضمن شرح وقایع تولد حضرت مهدی (عج) می فرماید: پس هنگامی که هفت روز از میلاد مبارک حضرتش گذشت به نزد امام حسن (ع) آمدم و سلام کردم و نشستم، امام به من فرمودند: فرزندم را به نزدم بیاور! پس رفتم و آقایم حضرت حجت (ع) را در پارچه‌ای پیچیده به نزد ایشان آوردم. حضرت عسکری (ع) خطاب به نوزاد فرمودند: «فرزندم! لب به سخن بگشای.» پس (به قدرت الهی) حضرت مهدی (عج) سخن آغاز نمود و پس از شهادت به یکتایی خداوند و نبوت رسول اکرم (ص) و حمد و ثنا بر آقا امیرالمومنین علی ابن ابیطالب (ع) و اجداد طاهرینش علیهم السلام این آیه را تلاوت فرمود: «و ما اراده داریم که بر مستضعفان جهان منت نهاده و آنان را سروران و فرمانروایان عالم قرار داده و هم ایشان را، وارثان (حکومت‌ها) و جانشینان خود در زمین گردانیم تا به (طاغوت‌هایی چون فرعون و، وزیرش هامان) بنمایانیم آنچه را که از آن بیم داشتند.



● حدیث بیست و نهم



«دردهای دل مهدی (عج)»^۲

«قال حجة بن الحسن المهدي (عجل الله تعالى فرجه شريف)

(۱) سوره مبارکه قصص، آیه ۵.

(۲) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۹۱-۱۹۰؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۵۱۱.

أنا أعودُ باللهِ مِنَ العَمَى بَعْدَ الجَلَاءِ وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الهُدَى وَمِنَ مَوْبِقَاتِ الأَعْمَالِ
وَمُرِيدِيَاتِ الفِتَنِ: فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ
لَا يُفْتَنُونَ» كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الفِتْنَةِ وَيَتَرَدُّونَ فِي الحَيْرَةِ وَيَأْخُذُونَ يَمِيناً وَشِمَالاً فَارْقُوا
دِينَهُمْ أَمْ الرِّتَابُوا، أَمْ عَانَدُوا الحَقَّ أَمْ جَهَلُوا أَمَا جَاءَتْ بِهِنَّ الرِّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَالأَخْبَارُ
الصَّحِيحَةُ، أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَسَّوْا؟ أَمَا يَعْلَمُونَ إِنَّ الأَرْضَ لَاتَّخَلُّوا مِنْ حُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً وَإِمَّا
مَغْمُوراً؟

أولم يَعْلَمُوا إنتظامِ أُمَّتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ (صلى الله عليه وآله وسلم) واجداً بَعْدَ واجِدِهِ؟
حضرت ابا صالح المهدي صاحب العصر والزمان (عج) در حدیث گرانبهای فرموده‌اند:
من از ناینبایی پس از روشنایی، از گمراهی پس از هدایت، از عواقب رفتار شوم و
فتنه‌های گمراه کننده، به خدا پناه می‌برم، که این سخن حق متعال است در قرآن کریم که
می‌فرماید:

«آیا آدمیان گمان می‌برند که همین که به زبان اظهار ایمان کردند رهایشان نموده و
آنان را آزمایش نمی‌کنیم؟»

چگونه است حال این مردم که بدینسان، در فتنه‌ها افتاده و در سرگردانی گام می‌نهند؟
و چه اساسی است که اینچنین از راه مستقیم، منحرف شده و به چپ و راست می‌گرایند؟
آیا از دین خود روی گردانده‌اند، یا تردید و ناباوری بدینان روی آور شده است؟ آیا
می‌خواهند با حق درآویزند و به پیکار با آن پردازند؟ یا با آنچه که در روایات و اخبار
صحیح در مورد نما، آمده آگاهی ندارند؟ و یا اینکه آنها را به خوبی می‌دانند؟! اما به دست
فراموشی سپرده‌اند؟! آیا نمی‌دانند که زمین هیچ گاه از حجت خدا، خواه آشکار یا پنهان،
خالی نمی‌گردد؟! یا آگاه نیستند که بعد از پیامبرشان - که درود خدا بر او و خاندانش باد -
امامانی دارند که یکی پس از دیگری جانشین او هستند؟



● حدیث سر امام



«چگونگی محقق شدن ظهور از زبان آن حضرت»^۱

«قال المهدي (عج): علامة ظهور أمري، كثرة الهزج والمزج والفتن وآتي مكة فأكون في المسجد الحرام فيقال: أنصبوا لنا إماماً ويكثر الكلام حتى يقوم رجل من الناس فينظر في وجهي ثم يقول: يا معشر الناس هذا المهدي، أنظروا إليه فياخذون بيدي وينصبوني بين الركن والمقام فيبايع الناس عند إياسهم عني.»

امام مهدی (عج) به یکی از کسانی که توفیق دیدار آن عزیز نصیبش شده بود فرمودند: نشانه ظهور من، فراوانی بلوا، آشوب و فتنه است و (چون هنگام قیام نزدیک شود) من به مکه آیم و در مسجد الحرام، اقامت می‌گزینم. پس گفته می‌شود: «برای ما امام و رهبری قرار دهید. سخن به دراز می‌کشد. (اما هیچ فرد کاردان و شایسته‌ای یافت نمی‌شود) تا اینکه مردی از میان مردم برمی‌خیزد و در چهره‌ام می‌نگرد. ناگاه فریاد برمی‌آورد، مردم! به سوی این مرد بنگرید که او همان مُصلِح جهان، حضرت مهدی (عج) است، پس مردم به سوی من آیند و مرا در بین رکن و مقام قرار داده و با من پیمان (یاری و پیکار) می‌بندند. آن هنگام که از ظهور من مأیوس و نومید شده بودند.



● حدیث سار و یطم



«دقایقی پس از میلاد»^۲

«قال المهدي (عج): اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَأَتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَثَبِّتْ وَطْأَتِي وَأَمْلَأْ الْأَرْضَ بِي عَذْلًا وَقِسْطًا.»

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه‌ی ۳۲۰؛ غیبت، طوسی، صفحه‌ی ۱۸۳.

(۲) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه‌ی ۱۳؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۴۲۸.

● حدیث سار و چهارم

توقیع آقا به آخرین نایب خاص خود.^۱

«قال المهدي (عج): فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظَهْرَ الْإِبْعَدِ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا.»

امام عصر (ع) در اواخر غیبت صغری ضمن توضیحات خویش به آخرین نایب خود جناب علی بن محمد السمری (ره) می‌فرماید:

پس به تحقیق که پنهانی بزرگ و غیبت کبری آغاز گردید. دیگر ظهوری نخواهد بود. مگر آن هنگام که خداوند متعال اذن دهد، و واقع نمی‌شود، مگر بعد از گذشت سالیانی دراز، و تاریکی قلب‌های مردمان، که در اثر گناه و گمراهی به وجود می‌آید، و حکمفرما شدن ستم و بیداد، در سراسر جهان.

● حدیث سار و پنجم

«نابودی باطل»^۲

«قال المهدي (عج):

أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا وَلِلْبَاطِلِ إِلَّا زَهُوقًا.»

سنت تخلف‌ناپذیر خداوند متعال (جلّ جلاله) بر این استوار است که حق را تمامیت بخشد و باطل را نابود سازد.

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه‌ی ۳۹۱؛ اکمال الدین، صفحه‌ی ۵۱۶ و سیره پیشوایان.

(۲) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۹۳؛ غیبت شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۷۴.



● حدیث سار و هشتم

«منتقم الهی»^۱

«محمد بن عثمان (ره) فقلت له قال المهدي (عج): اللَّهُمَّ اِنْتَقِمْ بِي مِنْ اَعْدَائِكَ.»

محمد بن عثمان (ه) از آن حضرت روایت کرده است که فرمودند: بارالها! به وسیله من از دشمنانت انتقام گیر.

□ □ □

تذکر: «حال به فضل و عنایت الهی در ادامه اربعین کلام مهدی (عج) سه توقیع مبارک آن حضرت را که به ترتیب به سه نایب خاص خود مرقوم فرموده‌اند مأخذ از منابع معتبر می‌آوریم که ان شاء الله عاشقان آن حضرت با دیدن توقیع نورانی و مبارک آن عزیز هر چه بیشتر بر عشقشان افزون شود و هر روز عاشقتر و دل‌باخته‌تر از روز قبل محیای تحقق و عده لایزال الهی باشند. ان شاء الله تعالی.»



● حدیث سار و نهم^۲

توقیع مبارک حضرت

توقیع مبارک حضرت به فرزند عثمان بن سعید نایب دوم آقا به مناسبت ارتحال عثمان بن سعید رضوان الله تعالی.

إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

ما در برابر فرمان او تسلیم و به قضا و قدرش راضی هستیم. ای محمد! پدر تو سرافراز و

(۱) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۳۵۱؛ حدیث ۱۳ کمال الدین، صفحه ۴۶.

(۲) منابع: بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۳۴۹؛ غیبت شیخ طوسی، صفحه ۲۲۰-۲۱۹.

(ضمناً عین جملات مبارک آقا از مدرک مذکور ترجمه شده است).

«ما او را می‌شناسیم، و خداوند تمامی خیر و رضای خویش را به ایشان شناساند، و او را با توفیق خویش یاری دهد، و ما از نوشته او آگاهی یافتیم و نسبت به او اطمینان و اعتماد داریم. او را نزد ما مقامی و منزلتی است که وی را شاد و خرسند می‌سازد. خداوند احسان و یاری‌اش را نسبت به او بیفزاید! که پروردگار ولی و توانمند بر همه چیزهاست. سپاس آن خدای را که شریک و مثل ندارد و درود و سلام بیکران و فراوان خداوند، بر فرستاده او حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - و خانواده‌اش باد. این نامه که ذکرش رفت روز یکشنبه ششم شوال سال ۳۰۵ هجری قمری صادر گردیده است.»



و آخرین کلام، بعد از این اربعین حدیث توفیق مبارک آقا در مورد خاتمه دوران غیبت صغری می‌باشد که تقدیم می‌شود.

□ «ختم غیبت صغری»^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ:

ای علی بن محمد سمری!

خداوند در مصیبت تو، پاداش برادرانت را عظیم و بزرگ دارد، تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. پس امور خویش را فراهم بدار! و به هیچ کس وصیت مکن که بعد از تو جانشین شود. به تحقیق غیبت کبری واقع شود، و ظهوری نخواهد بود تا زمانی که خداوند متعال فرمان بدهد و آن مدتی طولانی باشد. تا وقتی که قساوت دل‌ها و پرشدن زمین از ستم فراهم آید. افرادی، نزد پیروان من مدعی مشاهده و ارتباط با امام غایب به عنوان نایب خاص می‌شوند.

(۱) منابع: اکمال الدین مرحوم شیخ صدوق، صفحه‌ی ۱۹۳

آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سُفیان^۱ و صیحه (دو علامت هستند که قبل از ظهور امام عصر واقع شود) چنین ادعایی نماید دروغگو و افتراء زننده است.

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»



ضمناً عاشقان مهدی (عج) بدانند که دقیقاً طبق مدارک بسیار معتبر شیعه، من جمله: «أعیان الشیعه»، جلد ۴ جزء سوم، صفحه‌ی ۲۱ و همچنین کتاب ارزشمند «قاموس الرجال»، جلد ۷، صفحه‌ی ۵۱ تأیید کرده‌اند که علی بن محمد سَمُرِی پس از روبه راه کردن مسایل به مردم نیز اعلام کرد: «من مأمور نشده‌ام در این باره به کسی وصیت و سفارش بکنم.» شش روز دیگر به جوار حق شتافت و قلب مولایش را رنجور ساخت. و اینجا آغاز غیبت کبری بود. (سنه ۳۲۹ هـ. ق) در حالی که هفتاد و چهار سال از عمر مبارک امام عصر (عجل) طی شده بود.

[اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلَعَةَ الرَّاشِدِيَّةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ.]



(۱) سفیانی ملعون از تبار ابوسفیان لعنة الله عليه می باشد و اسم اصلی او عثمان بن اَنبِثَه است که از سوره خروج می کند که طبق بیان استاد گنجی (خطیب مشهور قم) حضرت آیت الله بهلول دامت برکاتته ایشان را از نزدیک در سوره دیده اند. (رجوع به فصل علایم ظهور همین کتاب).

❖ فصل هفتم

در آسمان هفتم

□ حدیث عشو

پس از شکر ایزدمنان، که باب الطافش را به رویمان گشوده است، و با عرض ادب به ساحت مقدس آن سلیمان زمان و یوسف رسول الله اعظم (ص)، و با امید به آنکه آنچه می‌کنیم مورد رضای آن عزیز واقع شود، این بخش که حُسن ختام جلد اول کتاب خاتم‌الاولیاء (آخرین امام عج) می‌باشد، جهت اینکه زبان حالی باشد، برای عزیزانی که اهل زمزمه با مولای خود می‌باشند و همواره قلب و روح خود را با یاد و ذکر او، و درد دل با آن عزیز، شست و شو می‌دهند، از دوازده قطعه جانسوز در مدح آن اختر دوازدهم ولایت و امامت علیه‌السلام تشکیل یافته.

□ قطعه‌ی یکم / الغوث و الأمان، یا صاحب الزمان (علیه‌السلام)

شاهنشه جهان، یا صاحب الزمان

مخدوم انس و جان، یا صاحب الزمان

فریادرس تویی، بر جمله شیعیان

لطف تو چاره ساز، بر جمله شیعیان

الغوثُ و الأمان، یا صاحب الزمان (عج)

ساجد بر آستان، یا صاحب الزمان

ای دست قدرتت، بر خلق، چاره‌ساز
 ای باب رحمتت، بر روی جمله باز
 ای پیش ابرویت، صد کعبه در نماز
 ای آسمان تو را، بسا عجز و بسا نیاز
 الْغَوْثُ وَالْأَمَانُ، یا صاحب الزمان (عج)
 ساجد بر آستان، یا صاحب الزمان
 جان جهان توئی، ای جان فدای تو
 شاهان عالمند، یکسر گدای تو
 عرش است بوسه‌زن، بر خاکپای تو
 دارند بر زبان، مدح و ثنای تو
 الْغَوْثُ وَالْأَمَانُ، یا صاحب الزمان (عج)
 هم اهل آسمان، یا صاحب الزمان (عج)
 امروز خلق را، رهبر توئی و بس
 در کشور وجود، سرور توئی و بس
 بر کل کائنات، حجت توئی و بس
 بر شیعیان زلف، یاور توئی و بس
 الْغَوْثُ وَالْأَمَانُ، یا صاحب الزمان (عج)
 بنما ظهور سریع، یا صاحب الزمان (عج)
 (فاطمی)^۱

□ قطعه‌ی دوم / التجاء بحضرت صاحب الزمان (عج)

گرچه باشد ز نظر، روی نکوی تو نهان

لیک پنهان نئی از، قلب تو ای جان جهان

(۱) سیده‌السادات فاطمی از شاعره‌های موفق معاصر و والده شهید حمید قآنی رحمة الله علیه می‌باشد.

شیعیانت زفراق تو، پریشان تا چند
دوستان در غم تو، بی سر و سامان تا چند
خانه دین بود از، هجر تو ویران تا چند
در پس پرده غیبت، شده پنهان تا چند
پرده ای، ماه فروزنده، زدیدار فکن
تا جهان را کنی از، نور مجالت روشن
ما همه ی بنده، توئی صاحب و هم سرور ما
نَبُودَ غیر تو کس، قائد و هم رهبر ما
توئی اندر همه جا، حامی ما یاور ما
بی پناهم بیا، دست بنه بر سر ما
رحمی ای شاه جهان، منتظران را دریاب
خانه دین و دل از، هجر تو گردیده خراب
این چنین حالت آشفته، قرآن میسند
دین حق دستخوش، فتنه دوران میسند
بی پناه این همه، افراد مسلمان میسند
بیش از این، ذلت این جمع پریشان میسند
تا بکی شیعه، چنین بی کس و بی یاور باشد
و از غم دوری و هجر تو آذر باشد
(فاطمی)

□ قطعه ی سوم / مهدی جان بیا

بیا که دل، به وصال تو بسته ایم بیا
در انتظار ظهورت، نشسته ایم بیا

قطعه‌ی چهارم / «مژده به یاران»

عزیز فاطمه، پادر رکاب، خواهد کرد
ز روی خویش به یک سو، نقاب خواهد کرد
برای عزت دین، انقلاب خواهد کرد
به قدرت عَلاوی، فتح باب خواهد کرد
اساس کفر به زودی، خراب می‌گردد
دعای خسته‌دلان، مُستجاب می‌گردد
بشکسته کاخ ستم، چون حُباب می‌گردد
تمامی نقشه دشمن، بر آب می‌گردد
اگر چه راه حرم را، حرامیان بستند
به تیرکین، بدن زائران حق، بستند^۱
اساس کفر به زودی، خراب می‌گردد
دعای خسته‌دلان، مستجاب می‌گردد
به خاک و خون بکشیدند، چون قهرمان حرم
شکسته شد پروبال، کبوتران حرم
به امر کفر ببستند، اگر زبان حرم
رسد دوباره حرم، دست طالبان حرم
اساس کفر به زودی، خراب می‌گردد
دعای خسته‌دلان، مُستجاب می‌گردد
به مکه و به شهید، ره خدا سوگند
به حُرمت حرم، و مروه و صفا سوگند

(۱) اشاره به جمعه خونین خانه خدا و شهدای بیت‌الله الحرام.

به زمی جَمْرَه و میقات و بر مِنی سوگند
 به سنگ آسود، آن صاحبِ ردا سوگند
 اساس کفر به زودی، خراب می‌گردد
 دعای خسته‌دلان مستجاب می‌گردد
 عزیز فاطمه پیا، در رکاب خواهد کرد
 زروی خویش به یک‌سو، نقاب خواهد کرد
 برای عزت دین، انقلاب، خواهد کرد
 بقدرت عَلیّی فتح باب، خواهد کرد
 اساس کفر به زودی خراب می‌گردد
 دعای خسته‌دلان، مستجاب می‌گردد
 (فاطمی)

❑ قطعه‌ی پنجم / «طالع مسعود کجایی»

ای حجت حق، مهدی موعود، کجایی
 ای بخت جوان، طالع مسعود، کجایی
 ای مُنتقمِ خون شهیدان ره حق
 ای منتظران را، همه مقصود، کجایی
 ای قبله گه اهل یقین، وارث آدم
 بر اهل سماوات تو مسجود، کجایی
 ای پرتو رحمت، ز تو بر تارک عالم
 بر فرق جهان، سایه محمود کجایی
 ثابت به وجود تو، همه عالم هستی
 ای جان جهان، هستی ممدود کجایی

فرسوده شد از هجر تو گردونده گردون
هم جان و دل از، هجر تو فرسود کجایی
ای پرده‌نشین، پرده به یکسو زکرم زن
ای از تو کرامت همه موجود، کجایی
مَرَحَم که نهد بر تو، به دل‌های شکسته
ای درد دل ما ز تو، بهبود، کجایی
دیده به ره، دست طلب سوی تو داریم
ای صاحب لطف و مدد و جُود، کجایی
(فاطمی)

□ **قطعه‌ی ششم / «مژده وصال»**

یوسف گمگشته باز آید به کنعان، غم مخور
کُلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور
آن همایون ککوب و الامقام
قد برافرازد کند روزی قیام
چون کشد شمشیر حق را از نیام
آن زمان عالم شود ما را به کام
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
از پس پرده شود مهدی (عج) عیان
فخر نماید زمین بر آسمان
کآمده از عیش، هستی به جان
گر چه طوفان است و دریا در فغان
چون تو را نوح است کشتیبان، ز طوفان غم مخور

این شب تاریک می‌گردد سحر

شاهد مقصود می‌گیری پُبر

نخل دین احیاء شود بار دگر

حال اگر هستی زبحرش، خون جگر

جمله می‌داند خدای حال گردان، غم مخور

حامی و هادی، شه صاحب الزمان

حجت حق، مصلح کل جهان

جان به لب آمد زبحرش، اَلْأمان

گر چه گشته، گلشن ایمان، خزان

چتر گل بر سرکشی ای مرغ خوشخوان، غم مخور

چون ندای اگه تو، از حال جهان

هست در پرده، پس راز ننهان

نیست سر الله، بچشم کس عیان

هان مشو نومید، زین دور و زمان

باشد اندر پرده، بازی‌های پنهان غم مخور

بازوی حق، تیغ حیدر می‌رسد

یوسف زهرای اطهر می‌رسد

صاحب محراب و منبر می‌رسد

انتظار توبه آخر می‌رسد

تا بود دردت، دعا و درس قرآن، غم مخور

گر چه از دور زمانه خسته‌ای

در فغان چون مرغ پر، بشکسته‌ای

مده از کف، اگر وارسته‌ای
باز گردد عاقبت، هر بسته‌ای
هیچ راهی نیست کائرا را نیست پایان غم مخور
دوره خوشنودی پروردگار است
صبر کن، از کف مده صبر و قرار
کین نهال عشق، بنشیند به بار
کعبه مقصود باشد انتظار
سرزنش، گر کند خار مُغیلاَن غم مخور
قامت تقوا ز بهر تو خمید
موی بر فرق فلک گشته سپید
حال ما بنگر تو ای صبح امید
فاطمی بر تو ز حافظ این نوید
دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم مخور

(فاطمی)

□ قطعه‌ی هفتم / «مژده ظهور»

مژده از برون، نور خدا می آید
هُدُهدُ خوش خبر از، طرف صبا می آید
دُرّ یکدانه دریای ولایت، مهدی
صاحب منبر و محراب و دعا می آید
پرده‌دار حرمِ امنِ خداوند جلیل
معنی مروه و میقات و صفا می آید

آن که داده است وعده نصرش زازل

موسوی قامت و همراه عصا، می آید

آن که فانی بشود از یمن قدومش باطل

یادگار حَسَنُ و آل عبا می آید

حق شود زنده، چو نور رخ او، جلوه کند

ماهتاب شب ظلمانی ما، می آید

مَرْحَمٌ پهلوی بشکسته زهرای عزیز

عیسوی دم به سر انگشت شفا، می آید

دادخواهی که دهد، داد همه مظلومان

طالب خون شه کرب و بلا می آید

دیده دارند براهش، همه خونین کفنان

پاسدار خط سرخ، شُهداء می آید

این بشارت بود از معدن سِرِّ ملکوت

قدرت و شوکت و عزّ صفا می آید

آن که در دولت او، جلوه نماید فرمان

بهر گم کرده زمان، راه گشامی آید

(فاطمی)

□ **قطعه‌ی هشتم / «شمشیر عدالت»**

ای مَهْدی موعود، به ما یک نظری کن

ای یوسف پنهان به کنعان، گذری کن

ای نور خدا، در دل ما نور امیدی
این شام سیه را، تو کنون، صبح سپیدی
ای دیده دل‌ها، به امید فرج تو
شمشیر عدالت، بود ابروی خم تو
ای آن که به یمن تو، رسد رزق جهانی
ثابت زوجود تو، بود عالم فانی
ای کوکب دُرّی ولایت، ز تو روشن
بر جان خلیل، آتش سوزان، ز تو گلشن
ناموس زمانی تو خورشید جهانی
پیدا تو به دل هستی، و از دیده نهانی
ای آنکه نبی داده خبر، ز آمدن تو
یعقوب شفا یافته از، پیرهن تو
عیسی مسیح، از دم تو داشت نشانی
در کشتی نوح، از خط تو بود امانی
ایوب به امید شفا، از نفس تو
یعقوب زمان پیر شد اندر، هوس تو
ای دست خدا، دست به دامن تو داریم
دیده به ره، امید به درمان تو داریم
بر پهنه گیتی که به جز، ظلم و ریا، نیست
از بهر نجات، هیچ سخن به ز دعا، نیست
یارب به حق حجت، موعود زمانه
سوگند به مهدی که بود از تو، نشانه

سوگند به یاقوت و به مرجان و به یاسین

سوگند به زیتون و به طوبا و به وَالتّین

سوگند به والشمس، که خود جلوگه اوست

سوگند به وَاللّیل، که چشم سیه اوست

سوگند به وَالْعَصْر، که عصر ظهور است

سرتاسر عالم همه جولانگه او است

سوگند به دستش که بُودُ بازوی حیدر

سوگند به آن زاده زهرای مُطهر

سوگند به نُواب که اربع و آمینند^۱

برگرد رکابش، همه اصحاب یمینند

از جور و ستم پُر شده، سرتاسر عالم

ظاهر بکن از، مرحمت، آن عدل مجسم

آن کس که دهد، عزت و شوکت

در ذلت و خواری، فکند لشکر عدوان

در دولت پر صولت آن سبط پیغمبر

ما حمد و ثنای، تو بگویم سراسر

(فاطمی)

(۱) منظور شاعره محترمه، چهار نفر نایب خاص آن حضرت در دوران غیبت صغری می باشد که در فصل اول کتاب اسم شریفشان ذکر شد. (مؤلف)

□ قطعه‌ی نهم / «آتش عشق»

(از زبان دلسوختگان مهدی موعود روحی له‌الفداه)

از دوری تو، خانه خرابم بخدا
رنجور و نحیف و دل کبابم، بخدا
ای ذکر تو نقل مجلس درویشان
ای نام تو مَرَحَمِ دِلِ دلریشان
از لَعْلِ لِبْتِ تِرَحْمِی می‌خواهم
وز لَعْلِ لِبْتِ، تبسمی می‌خواهم
بیچاره‌مینی که از رُخت مه‌جورم
از کینه‌وری و جور بداندیشان
ای پادشاه جهان، جهان پر شور است
دشمن به هزار گونه، عیش و شور است
ای کاش که من رُخِ نکویت بینم
دور است بسی، زبخت من این دور است
ای آتش عشق تو، به دل‌های فکار
چون آتش‌طور موسی اندر، شب‌تار
از غیبت رویت‌ای، مه‌هر دو جهان
روزانه عاشقان شده، چون شب‌تار
ای چاره‌درد خستگان ادرکنی
ای مونس و یار بی‌کسان ادرکنی
من بی‌کسم و خسته و مه‌جور و ضعیف
یا حضرت صاحب‌الزمان ادرکنی

ای پادشه زمان به ما تو، عیدی درده
ماییم گدای تو، نوائی در ده
ای مهدی صاحب الزمان دریابم
ای جان همه جهانیان دریابم
از دوری روی تو بدینسان گشتم
بیچاره و زار و ناتوان، دریابم
گر جرم و گناه در عملم بسیار است
امید به عفو رحمتم بسیار است

□ **قطعه‌ی دهم / «ناجی آل محمد صلوات‌الله علیه و آله»**

دولت وصل یار می‌بینم
کام دل در کنار می‌بینم
همه روشن به نور او نگرم
گر یکی دو هزار می‌بینم^۱
آن که از چشم مردمست نهان
روشن و آشکار می‌بینم
هر خیالی که نقش می‌بندد
نور روی نگار می‌بینم
خانه دل که رفته‌ام از غیر
خلوت آن نگار می‌بینم

(۱) راجع به سال ۲۰۰۰ و اتفاقات آن در کتب مختلفی از جمله اینکه در اناجیل، برنابا و یوحنا، آمده است که در سال ۲۰۰۰ حضرت عیسی علیه‌السلام در بیت‌المقدس جلوه‌گر می‌شوند در کتب مقدس مسیحیان. همچنین پیشگویی‌های نوستر آداموس حرف‌های فراوانی در این زمینه زده شده است.

این عجایب که دید، یا که شنید
که یکی بی شمار می بینم
نعمت الله را، چو می نگرم
از نبی یادگار، می بینم
نقش عالم میان می بینم
در خیال، آن جمال می بینم
همه عالم که مظهر عشقند
همه را بر کمال، می بینم
آینه پیش دیده می آرم
حُسن آن بی مثال، می بینم
تُرک رندی و عاشقی کردن
از دل خود، جمال، می بینم
قدرت کردگار، می بینم
حالت روزگار، می بینم
از نجوم این سخن، نمی گویم
بلکه از کردگار، می بینم
غش دال چو گذشت از سال
بُوالعجب روزگار، می بینم
در خراسان و مصر و شام و عراق
فتنه و کارزار، می بینم^۱

(۱) این بیت با روایات ائمه اطهار علیهم السلام در رابطه با علایم آخرالزمان تطبیق دارد. از جمله خروج سید خراسانی از خراسان، خروج سفیانی ملعون از شام می باشد که در روایات متواتر نقل شده. (رجوع به بخش علایم ظهور همین کتاب)

تـرک اغـیار، مست می نگرم
خـتم روزگار می بینم^۱
زیـنت شرع و رونق اسلام
مُـحکم و استوار می بینم^۲
گـنج گسـری و نقد اسـکندر
مـحکم و استوار می بینم
پـادشاه تمام دانی
سـروری باوقار، می بینم
نـظری می کنم و، وجه خدا می بینم
روی آن دلبر بی روی، و ریامی بینم
دوش در خواب، دیده ام او را
خوش خیالی که باز می بینم
زلف او می کشم به هر سویی
نـیک عمر دراز می بینم^۳
طـاق ابروی اوست، مـحرابم
روی خود در نیاز می بینم
مـحرم راز خاص محمودی
بـنده ای چون، آیاز می بینم
سـید ماکنون به دولت عشق
عـاشقی پاکباز، می بینم

(۱) منظور به سر آمدن نامردان روزگار و دشمنان خداست.

(۲) طبق روایات بعد از ظهور آن بزرگوار، در تمام دنیا مطلقاً اسلام حکومت می کند.

(۳) در روایات آمده است که بعد از ظهور مبارک آنجناب، عمرها طولانی می شود و شیعیان دارای اولاد فراوان می شوند.

همه از دل و جان صدایش کنیم
سَر و جان خود را، فدایش کنیم
گذاریم قَدَم ما به گلخانه‌اش
همه سرخوش و مست و دیوانه‌اش
نکو بارگاهی بود، جَمکران
بُر آن آستان مَلگِ پاسبان
جبین را گذاریم پیر و جوان
بود جای عشق و یَم بیکران
بود عاشقان را چنین زمزمه
کجایی، کجایی، کُل فاطمه «س»
کجا هستی ای خسرو، انس و جان
رسید جان بلب، چهره بنما عیان
ز چهره تو بردار یکدم نقاب
که رویت کنم چهره آفتاب

□ قطعه‌ی دوازدهم / «خال لب دوست»

من به خال لب‌ت ای دوست، گرفتار شدم
چشم بیمار تو را، دیدم و بیمار شدم
فارغ از خود شدم و کوس، اِنَا الْحَقُّ بَزْدَم
همچو منصور خریدار سَرِ دار شدم
غم دلدار فکنده است به جانم شرری
که به جان آمدم و، شُهره بازار شدم
در میخانه گُشایید به رویم، شب و روز
که من از مسجد و از مدرسه، بیزار شدم

جامه زهد و ریاکندم و بر تن کردم

خرقه پیر خراباتی و هشیار، شدم

واعظ شهر که از پند خود آزارم داد

از دم رند می آلوده، مددکار شدم

بگذارید که از بتکده یادی بکنم

من که با دست بت می‌کده بیدار شدم

امام خمینی (ره)

❖ فصل هشتم

آخرین امام (عج) در نگاه آمار

❑ آخرین امام (عج) در نگاه آمار

مختصر آماری از، احادیث متواتر راجع به وجود مبارک حضرت صاحب الامر خاتم الاوصیاء حضرت بقیة الله اعظم روحی وارواحنا له الفداء.

ردیف	موضوع روایات	حداقل تعداد
۱	روایاتی که می گویند آن حضرت، امام دوازدهم و خاتم الاوصیاء است.	۱۳۶ حدیث
۲	روایاتی که می گویند دین مبین اسلام به وسیله حضرت جهان گیر می شود.	۴۷ حدیث مهدی
۳	روایاتی که راجع به طول مبارک آن بزرگوار بحث می کنند.	۳۱۸ حدیث
۴	روایاتی که غیبت طولانی او را بیان کرده اند.	۹۱ حدیث
۵	روایاتی که می گویند او عدالت گستر جهان است.	۱۲۳ حدیث
۶	روایاتی که تأیید می کنند اسم پدر بزرگوارش حسن (ع) است.	۱۴۷ حدیث
۷	روایاتی که تأیید می کنند آن بزرگوار فرزند برومند و امام حسن عسکری (ع) است.	۱۴۶ حدیث بلافصل
۸	روایاتی که بیان می دارند آن عزیز سومین فرزند امام جواد (ع) است.	۹۰ حدیث
۹	روایاتی که بیان می دارند آن عزیز چهارمین فرزند امام رضا (ع) است.	۹۵ حدیث
۱۰	روایاتی که بیان می دارند آن عزیز پنجمین فرزند موسی بن جعفر (ع) است.	۱۰۱ حدیث امام
۱۱	روایاتی که تأیید می کنند آن بزرگوار ششمین فرزند امام صادق (ع) است.	۱۰۳ حدیث

ردیف	موضوع روایات	حداقل تعداد
۱۲	روایاتی که تأیید می‌کنند ایشان هفتمین فرزند امام باقر(ع) است.	۱۰۳ حدیث
۱۳	روایاتی که تأیید می‌کنند ایشان هشتمین فرزند امام سجاد(ع) است.	۱۸۵ حدیث
۱۴	روایاتی که تأیید می‌کنند ایشان نهمین فرزند امام حسین(ع) است.	۱۴۸ حدیث
۱۵	روایاتی که ایشان را از فرزندان حضرت سیدالشهداء(ع) معرفی می‌کند.	۱۸۵ حدیث
۱۶	روایاتی که ایشان را از فرزندان حضرت فاطمة الزهراء(س) می‌کند.	۱۹۲ حدیث معرفی
۱۷	احادیثی که حضرت مهدی(عج) را از فرزندان آقا امیرالمؤمنین(ع) می‌نماید.	۲۱۴ حدیث معرفی
۱۸	احادیث متواتری که حضرت مهدی موعود(عج) را از فرزندان خاتم الانبیاء(ص) و هم نام و هم کنیه او دانسته‌اند.	۱۱۰۴ حدیث

که جمع این احادیث به ۳۷۶۶ روایت می‌رسد که از حد تواتر خارج است، که به فضل الهی جای کوچکترین بحث و شبهه‌ای را برای احدی باقی نمی‌گذارد.

حداقل آمار احادیثی که از ناحیه ائمه اطهار علیهم السلام راجع به وجود مبارک حضرت خاتم الاوصیاء عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر شده است.

از ناحیه	نام معصوم(ع)	تعداد احادیث
امام اول شیعیان	حضرت امیرالمؤمنین آقا علی ابن ابیطالب علیه السلام	۵۱ حدیث
امام دوم شیعیان	حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام	۵ حدیث
پیشوای سوم	حضرت اباعبدالله الحسین علیه آلاف تحية وثناء	۱۴ حدیث
امام چهارم	امام العارفین حضرت سیدالساجدین ارواحنا له الفداه	۱۱ حدیث
معصوم هفتم	حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه	۶۳ حدیث
پیشوای ششم	رئیس مذهب حضرت امام جعفر بن محمد علیهما السلام	۱۲۴ حدیث

از ناحیه	نام معصوم (ع)	تعداد احادیث
هفتمین امام	حضرت امام موسی ابن جعفر سلام الله علیهما	۶ حدیث
هشتمین پیشوا	امام ابوالحسن آقا علی بن موسی الرضا علیهما السلام	۱۹ حدیث
نهمین حجت خدا	حضرت امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام	۶ حدیث
دهمین نور هدایت	حضرت امام علی النقی هادی علیه الصلاة والسلام	۶ حدیث
پیشوای یازدهم	حضرت امام حسن عسکری پدر بزرگوار آن جناب علیهما السلام	۲۲ حدیث

□ نکته اول

قطعاً این تعداد حداقل آمار ارائه شده می باشد که حضرات آیات عظام، آقایان ابراهیم امینی و صافی گلپایگانی دامت برکاتهما نیز نقل کرده اند که کمترین شک و شبهه ای در آمار فوق نیست و قطعاً با تتبع و کنکاش بیشتر بر آمار احادیث فوق افزوده خواهد شد.

□ نکته دوم

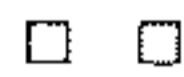
این آمار احادیث صادر شده از ناحیه یازده امام ماقبل آن بزرگوار (سلام الله علیهم اجمعین) می باشد.

و احادیث منقول از پیامبر بزرگوار اسلام در حد تواتر می باشند که به غیر از شیعیان حداقل ۱۷ نفر از دانشمندان بزرگ اهل سنت به این متواتر بودن احادیث مهدوی (عجل الله) در کتب خود تصریح کرده اند که از جمله علمای مشهور سنی که اعتراف به متواتر بودن احادیث حضرت مهدی ارواحنا له الفداه نموده اند. می توان به افراد ذیل اشاره کرد:

۱. علامه شوکانی در کتاب التوضیح فی تواتر ماجاء فی المنتظر والدجال والمسیح.

۲. ابو عبدالله گنجی شافعی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان (عج).

۳. صحیح بخاری (از علمای مشهور اهل سنت و متوفای ۲۵۶ هجری)، چاپ بیروت - ۱۴۰۷ هق - جلد چهارم - باب ۹۴۵ در مورد ظهور آن حضرت، و نزول حضرت عیسی ابن مریم علیهما السلام.



اسامی تعدادی از شاگردان و اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام که در زمان ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین راجع به حضرت مهدی (عج) کتاب نوشته‌اند:

۱. ابراهیم بن صالح آنمطی (ره) از یاران حضرت امام باقر علیه السلام.
۲. حسن بن محمد بن سماعه (ره) از اصحاب حضرت امام موسی ابن جعفر علیهما السلام.

۳. محمد بن حسن بن جمهور (ره) از یاران و اصحاب آقا امام رضا علیه آلاف تحية والثناء.

۴. جناب علی بن مهزیار رحمة الله علیه از یاران باوفای حضرت امام جواد الائمه علیه السلام.

۵. جناب فضل بن شاذان نیشابوری رحمة الله علیه از شاگردان و اصحاب باوفای سه پیشوای شیعه حضرت امام رضا علیه السلام - حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه - آقا امام هادی صلوات الله و سلامه علیه.^۱

اسامی بعضی از کتبی که علمای اهل سنت راجع به آن خاتم امامت (ع) به رشته

(۱) رجال سیدالفقها حضرت آیت الله العظمی خویی قدس سره الشریف. ضمناً قبر شریف حضرت فضل ابن شاذان علیه الرحمه در نیشابور، زیارتگاه شیعیان است.

- فهرست شیخ طوسی رحمة الله علیه، صفحه‌ی ۱۴، شماره ۱۹.

- فهرست اسماء مُصنّفین شیعه، مرحوم نجاشی رحمة الله علیه، صفحه‌ی ۱۱.

- سیره پیشوایان، چاپ چهارم، صفحه‌ی ۶۹۶.

- رجال ابن داوود، نشر رضی قم، صفحه‌ی ۳۲، شماره ۲۳.

تحریر در آورده اند:

۱. کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان (عج)، علامه گنبدی شافعی.
 ۲. کتاب عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر، شیخ جمال الدین یوسف دمشقی.
 ۳. کتاب مهدی آل رسول (ص)، علی بن سلطان محمد الهروی حنفی.
 ۴. کتاب المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ابی داوود.
 ۵. کتاب علامات المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، جلال الدین سیوطی.
 ۶. کتاب مناقب المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، حافظ ابی نعیم اصفهانی.
 ۷. کتاب القول المختصر فی علامات المنتظر، ابن حجر.
 ۸. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ملا علی متقی.
 ۹. اربعین فی حدیث المهدی، ابی العلاء همدانی.
- و دهها و صدها کتب دیگر که حتی غیر مسلمانان نوشته اند.



❖ فصل نهم

آخرین امام (عج) از نگاه اولین امام (ع)

خطبه ۱۰۰ نهج البلاغه

سپاس بی حد خدای را سزد، که فضل و احسانش بر همه خلق باریده و در همه گونه بخشش بر آنان دست خود باز نموده؛ او را در همه‌ی کارها که کند سپاسگزاریم و از وی در پاسداشت حقوقی که برگردن ما دارد، کمک می‌طلبیم. گواهی می‌دهیم که جز او خدایی نیست و محمد (ص) بنده و رسول اوست. وی را به رسالت برگزید تا احکام الهی را به وضوح به خلق رساند و نام او را به زبان جاری گرداند. او رسالت خود را با امانت داری به جا آورد و سربلند با این جهان وداع کرد و توانست پرچم حق را میان ما و دیعت نهد. هر کس از آن پیش افتد، از دین خدا خارج گردد و آن که عقب ماند، زایل شود و چنان که همراهش بماند، به رستگاری رسد. ره‌نماینده‌اش کلام نگه دارد و تا زمانش نرسد بر نخیزد و آن گاه که برخاست با چیرگی عمل نماید. پس چون کمر به اطاعت او بستید و او را پاس داشتید، مرگش فرارسد و دوره‌اش پایان یابد. بعد از موتش آن گونه که خواست خداست، قدری تأمل کنید تا برای شما فردی را بگمارد که برگردد هم جمعتان آورد و با هم همسازتان سازد.

بر کسی که پذیرای کار نیست دست می‌او یزید و از آن کس که کار از دستش خارج

گشته مایوس نگردید، چراکه احتمال دارد یک پای فرمانروایی اش که در رفته، بلغزد و پای دیگرش بر جای ماند تا آنکه هر دو پایش راست شود. به واقع، حکایت آل محمد (ص) به ستارگان آسمان شبیه است؛ اگر ستاره‌ای زوال یابد، ستاره‌ی دیگر بر شما روی نماید. به این ماند که خداوند نعمتش را بر شما به کمال رسانده و هر چه را می‌طلبید به شما نمایانده.

خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه

سپاس بی حد خدای را سزد، که به واسطه‌ی آفرینش موجودات بر آفریدگان آشکار است و به حجت روشن بر دل‌های آنان نمودار. آفرید و در این کار هیچ نیندیشید، زیرا که اندیشه کردن مستلزم درون وارگی است و خداوند درونی ندارد و لذا از اندیشه‌ورزی بری است. دانش او کُنه حجاب‌های پوشیده‌ی غیب را شکافت و بر پیچیده‌ترین و دشوارترین عقاید اسرار آمیز نفوذ یافت.

□ از همین خطبه است در ذکر پیامبر (ص):

او را از شجره‌ی طیبه‌ی انبیا برگزید و چراغدان روشنایی از تباری والا و سرزمین بطحاء که چراغ‌های راه نماینده در تاریکی‌ها و چشمه‌های حکمتند.

□ از همین خطبه است:

طبیعی که در گردش است برای طبابت بیماران، و مرهم‌هایش برای درمان بیماری مؤثرترین درمان. داغ ابزارش سوزان، آماده‌ی گذاشتن بر قلب‌های آنان که [حقایق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی که نمی‌شنوند و زبان‌هایی که گفتن نمی‌توانند با داروی خود، در پی جایگاه‌های غفلت است و محل‌های حیرت؛ آنانی را می‌جوید که از

انوار علم نصیبی نبرده‌اند و آتش‌زنی علم را برای تنویر قلوب خود به کار نگرفته‌اند. از این رو، اینان به چهار پایانی مانند، مشغول چرایا خر سبگ‌هایی زمخت و نارویا.

به واقع، مسیرهای پنهان درون برای افراد آگاه و بصیر پدیدار گردید و راههای حقیقت برای فرد گمراه نمودار. قیامت چهره‌گشود و نشانه‌ی خود را برای جوینده‌اش آشکار نمود. چه شده است شما را که این گونه بی جسم و روح می‌بینمتان! عبادت‌کنندگانی صلاح خود نیافته و تاجرانی سود بر نگرفته و بیدارانی خواب گرفته و حاضرانی از دیده پنهان گشته؛ بینندگان نابینا، شنوندگانی ناشنوا و گویندگانی ناگویا.

رایت گمراهی را می‌بینم که بر پای ایستاده و شاخه‌هایش به هر سو قد کشیده. شما را به قالب خود می‌زند و هر ستم که خواهد روا می‌دارد. پیشوای آن از حیطه‌ی اسلام خارج گردیده و بر مسیر گمراهی ایستاده. در آن روز از شما نماند جز خُرده‌ی بی‌قدری، چون ته‌مانده‌ی دیگ یا ریزه‌های در ته جوال مانده. مانند پوست دباغی می‌پردازدتان و به سان کِشت درو شده، می‌کوبدتان. مؤمن را از بین شما جدا می‌سازد، چون برگرفتن دانه‌ای درشت از میان دانه‌های ریز توسط مرغغان. این مذاهب مختلف شما را به کدام سو می‌رانند؟ و این تاریکی‌ها تا کجا به گمراهی‌تان می‌خوانند؟ و تا چه هنگام دروغ‌ها شما را می‌فریبند؟ از کجا آورده‌اندتان و به کجا بر می‌گردانندتان؟

هر اجل را سر رسیدنی است و هر رفتنی را بازگشتنی. پس سخن حق را از عالمان ربانی‌تان بشنوید و دل‌های خود را مهیا سازید، چنانچه بخواندتان به هشیاری بر آید. رهبر می‌بایست که با مردمش صادق باشد و پراکندگی را بزداید و ذهن خویش آماده دارد. پس او امر را برای شما شکافت، چون شکافتن دانه‌ی مُهره و چون خراش دادن درخت تا که صمغ آن بتوان یافت. در این زمان است که باطل استوار

گردد و جهل بر مرکب‌های خود سوار. طاغوت به رونق می‌رسد و فراخوان به حق کم می‌گردد. زمانه به سان درنده‌ای دیوانه هجوم نماید و باطل پس از خمودی، چون شتر نر برآید و نعره بر آورد. خلائق در معصیت خدا ایاق گردند و در امر دین افتراق یابند. در دروغ دوستند و در راست دشمن. کار که بدینجا رسد، فرزند خشم به بار آرد و باران کشت را زایل گرداند. فرومایگان افاضه کنند و والایان، درمانند. خلق جمله در این روزگار گرگان را مانند و سلاطینشان، درندگان و زیر دستان، طعمه‌ی آنان و فقیران همچون مردگان. چشمه‌ی راستی، خشک گردد و دروغ فوران نماید. به زبان دوستی گزینند و در قلب دشمنان همنند. فسق و فجور موجب پیوند و عفاف؛ و نجابت باعث شگفتی و پوزخند. در این حال، اسلام را چون پوستینی واژگونه پوشند!

— ❖ — خطبه ۱۳۸ نهج البلاغه — ❖ —

خواهش نفسانی را به هدایت الهی برمی‌گرداند، آن‌گاه که مردمان هدایت الهی را به خواهش نفسانی بدل کرده باشند، و رأی ایشان را تابع قرآن نماید و آن، زمانی است که قرآن را پیرو رأی خود ساخته باشند.

□ از همین خطبه است:

تا آنکه جنگ به شما سخت روی آورد، طوری که دندان‌هایش را نشان دهد، با پستان‌های پر از شیر، که نوشیدنش ابتدا خوش آیند است و پایان آن اما تلخ و ناپسند.

بدانید که فردا روز - کسی چه می‌داند فردا چه پیش آید! - حاکمی که از این طایفه [امویان] نیست، عمال حکومت را به اتهام رفتار ناشایستی که داشته‌اند بگیرد. زمین

دفینه‌هایش را بیرون ریزد و کلیدهای آشتی را تسلیم او سازد. پس طریقه‌ی عادلانه را نشان‌تان دهد و آنچه از کتاب و سنت مرده، زنده کند.

بخش از خطبه ۱۸۲ نهم الباقه^۱

لباس حکمت پوشید؛ آن را با رعایت تمام آنچه می‌بایست برگرفت، به آن روی کرد و شناخت حاصل نمود و جز آن از همه فراغت گزید. حکمت گمشده‌ی او بود و آن را می‌طلبید؛ نیاز او بود و از آن می‌پرسید. او غریب باشد، وقتی اسلام غریب بماند، چون شتری ملول که دُم خود حرکت داده و گردن بر زمین نهاده. او برجای مانده‌ای از حجت‌های خداست، و جانشینی از جانشین‌های انبیاست.

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

□ سفر آخر

با شکر و سپاس بیکران حضرت باری تعالی جل جلاله که توفیق تحقیق، تألیف و نگارش این مجموعه را به این بنده ناچیزش عطا نمود و هم اکنون آخرین سطور آن را در تجلیگاه حضرت صاحب الزمان (روحی له الفداه) مسجد مقدس جمکران نگارش نموده و در فضای لبریز از معنویت و صفای ملکوتی این مکان مقدس آن را به پایان می برم.

ان شاء الله تعالی به فضل و عنایت الهی، این تألیف ناچیز مورد توجه، تأیید و امضای آن سلیمان زمان (عج) واقع شود و دست رد به سینه این مور ضعیف نزنند و خداوند توفیق درک ظهور و حکومت جهانی آن پادشاه عالم کونین را به همه ما عطا نماید.

و ان شالله تعالی به زودی زود، شاهد فرج مبارک آن منتقم آل محمد (ص) باشیم. اللهم عجل لوليک الفرج مولانا و مقتدانا صاحب الزمان (عج).

خادم مسجد مقدس جمکران

حمید قلندری بردسیری

□ فهرست منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. تفاسیر قرآن کریم مخصوصاً تفاسیرهای نمونه، نور، المیزان و تفسیر ستاد تفسیر قرآن کریم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۳. شروح نهج البلاغه از جمله شرح فیض الاسلام و ابن ابی الحدید و پی نوشت‌ها و ترجمه‌ی کاظم عابدینی مطلق.
۴. بحار الانوار مخصوصاً جلد‌های ۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۱۳ و ...
۵. الأرشاد، مرحوم شیخ مفید (قدس سره).
۶. إكمال الدین مرحوم شیخ صدوق (رضوان الله تعالی علیه).
۷. اصول کافی، مرحوم شیخ کلینی، چاپ‌های جدید انتشارات اسوه.
۸. اعلام التوری.
۹. نجم الثاقب از مرحوم محدث نوری (ره).
۱۰. إثبات الهداة.
۱۱. مفاتیح الجنان، مرحوم شیخ عباس قمی قدس الله نفسه زکیه.
۱۲. مُنتهی الامال، از محدث خبیر قم (رضوان الله تعالی علیه).
۱۳. الأحتجاج، مرحوم طبرسی (علیه الرحمة).
۱۴. نجات یافتگان، جناب راسخی نجفی.
۱۵. اثبات الوصیه، جناب شیخ صدوق (علیه الرحمة).
۱۶. کرامات المهدی (عج) انتشارات مسجد مقدس جمکران.
۱۷. دارالسلام.

۱۸. انوار المُشْفَعِينَ.
۱۹. كَشْفُ الْعَمَةِ، از مرحوم عیسیٰ اربلی (ره).
۲۰. الْعَقْبَرِيُّ الْحَسَانُ. اثر مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی (ره).
۲۱. مَهْدِي مُوَعُود (ارواحنا له الفدا) اثر حضرت آیت الله دستغیب (ره).
۲۲. بِلْدَ الْأَمِينِ، مرحوم کفعمی (ره).
۲۳. سیمای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دکتر محمود عبداللهی.
۲۴. عنایات حضرت مهدی (عج) به علما و مراجع، آیت الله علی کریمی دامت برکاته.
۲۵. ارمغان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دهقان چنار.
۲۶. أَلْبَيْعَةُ لِلَّهِ، گل محمدی، آرمان، چاپ دارالنشر اسلام، قم.
۲۷. نقد و بررسی جزیره خُضراء، ابوالفضل طریقه دار، انتشارات مَدَّيْنُ. □
۲۸. رَجَعْتُ، علامه مجلسی (قدس سره).
۲۹. الْأَيْقَاطُ مِنَ الْحُجَّةِ (عجل)، شیخ حر عاملی قدس سره الشریف.
۳۰. شوق مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، مرحوم فیض کاشانی.
۳۱. الْمَهْدِيُّ طَاوُوسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، گل محمدی آرمان، دارالنشر قم.
۳۲. چشم اندازی از حکومت مهدی (عج)، نجم الدین طبسی، چاپ ۱۳۷۷، سازمان تبلیغات.
۳۳. پیام هایی از امام منتظر حضرت حجة بن الحسن المهدی (عج) پاک پرور.
۳۴. کتاب رجال، حضرت آیت الله العظمی خویی قدس سره الشریف.
۳۵. مُنْتَخَبُ الْأَثَرِ، حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دامت برکاته.
۳۶. يَوْمُ الْخِلَاصِ اثر کامل سُليمان. ○
۳۷. عدالت گستر جهان، حضرت آیت الله امینی دامت برکاته.
۳۸. الزام الناصب.
۳۹. صحيفة المهدی، جواد قیومی اصفهانی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳.
۴۰. بلبل بوستان حضرت مهدی (عج)، علی اکبر مُحدث شوشتری. و...